هزاره شیخ طوسی



جلد دوم

تهیه و ترجمه و تنظیم: علی دوانی

هزارهٔ شیخ طوسی

جلد دوم

تهیه و تنظیم و ترجمه از :
علی دوانی

ازاین کتاب هزاروپانصدنسخه در مهرماه هزاروسیصدوچهل‌ونه شمسی بدستور مرکز مطبوعاتی
دارالتبلیغ اسلامی درچاپ کرج "چاپ شد

۴

اصول فقه

- اجتهاد درمسلك اصولی واخباری
- نقش شیخ طوسی دردگرگونی وگسترش علم نظری حقوق درشیعه
- الهامی ازشیخ الطائفه
- عدة الاصول شیخ طوسی ونقش آن درمدارتاریخ علم اصول
- شیخ طوسی وعدة الاصول
- شیخ طوسی (شعر)

جواد تارا - تهران

استاد دانشگاه

بسم‌الله الرحمن‌الرحيم

اجتهاد

درمسلك اصولی واخباری

مقدمه :

مقتضی است قبل ازشروع درموضوع بحث ، مقدمةً يك قانون‌كلی طبيعی‌يا بهتر بگوئيم يك اصل اجتماعی را در نظرداشته وتوجه داشت‌كه هر تحول ودگرگونی‌اوضاع واحوال دركائنات، تابع قانون رابطهٔ علت ومعلول است وهيچ حادثه‌ای بدون وجود علت و تأثيرآن درحدوث حادثه متصور نيست .

اين رابطهٔ ميان علت ومعلول،گاهی‌بصورت‌عكس‌العمل و واكنشی (رآكسيون) نمايان می‌گردد ، و ازآنجمله : افكارواعمال بشراست‌كه برنهج مزبورتجلی‌مينمايد.

ازاين مقدمه معلوم می‌شود: قيام‌خالصانهٔ علماء اماميه درتعديل بعض‌نظريات، واعتراض آنان برقسمتهائی ازانحرافات ديگران همانا بمقتضای آزادی بشردرفكرو نظر، معلول وعمل منعكس نظريات‌وافكارورفتارآن دستهٔ مخالف بوده است‌كه‌باتأمل وتفكر در اطراف موضوع بحث ، و تحقيق و تنبيه برموارد اشتباه و خطای مخالف ، آن فعـل منعـكس و ردالفعل طبيعـی غير ارادی ، بفعل ارادی و اختياری تبديل يافته است .

وچه بسا اختلاف نظردراوضاع‌واحوال مربوط بمورد بحث، از **یك‌طرف** ونحوهٔ استنباط واستخراج نتائج ، واختلاف مدارك علماءِ نسبت بمورد معینی **ازطرف دیگر** ، مزید برعلت مشاجره‌گردیده است !

چنانکه این حقیقت،ازاختلاف مذاهب اربعهٔ اهل تسنن، مشهوداست‌وچنانچه مذهب تشیع برآنها افزوده شود مذاهب پنجگانه‌را تشکیل خواهد داد .

اما اختلاف طائفهٔ اصولی واخباری در بسیاری از مسائل چنانکه توضیح داده خواهد شد، درحقیقت، اختلاف صوری است و از نظروحدت مدرك وتمسك بشریعت مقدس اسلام ، اختلافی نیست .

مثلادرمورد اصول عملیه‌که ازآنها باستصحاب وبرائت واحتیاط وتخییر، تعبیر شده ووظائف مکلفین هنگام جهل بحکم، بحسب‌آنها متفاوت می‌باشد .

در اینکه مدرك اعتبار تعیین هریك از آن وظائف ، آیا اخبار است تاوظیفهٔ مقرره ، امرشرعی تکلیفی وتعبدی باشد، ویا اعتبارمزبور، ازلحاظ اینکه مورد بحث مرحلهٔ تنجزحکم وعدم آنست، واین مرحله‌که محقق عنوان اطاعت وعصیانست ازآن تشخیص عقل بوده‌که‌حجت‌باطنه است چنانکه فرموده‌است: **انﷲحجتین حجة ظاهرة و حجة باطنة** ... و اخبارناظر بتعیین وظیفه درمورد جهل بتکلیف، محمول برامرارشادی وتقریر امرعقلی است .

این مسأله، مورد اختلاف اصولی واخباری قرارگرفته است : اخباری، وظائف مقرره را ، احکام تعبدی، تشخیص داده وبعض‌محققین ازاصولیین برگشت آن‌وظائف را ، بتشخیص عقل دانسته واز آنها،باحکام ظاهریه، برسبیل مسامحه تعبیرنموده‌اند.

پس اصولی واخباری هردوصنف ازعلماءِ امامیه ، اخباررا ، معتبردانسته‌اند و اخباری ، تمام سعی وکوشش خودرا ، برحسب طاقت وقوهٔ استنباط خود بکار برده ،

چنانکه طریقهٔ مجتهد اصولی نیز براین نمط بوده است .

باری چون مسلك اصولی واخباری هردو بر ادله وموازین علمی ، مبتنی است لذا ، حق اینست‌که بگوئیم باآن‌اختلافات جزئی، هم اخباری مجتهداست وهم‌مجتهد اخباری است .

مفهوم کلمهٔ اجتهاد ومراد ازآن دراصطلاح علماء امامیه

اجتهاد از باب افتعال مشتق از جهد بفتح جیم درلغت ، بمعنی سعی و کوشش ملازم با رنج است (اعم ازکوشش بدنی ونفسانی) .

واجتهادمشتق‌ازجهدبضم‌جیم بمعنی طاعت ووسع واستطاعت است.بعبارت‌دیگر: اجتهاد ازجهد بفتح جیم بمعنی قیام و فعالیت یعنی جدیت و کوشش درتحصیل امری است. ودرصورت اشتقاق‌آن‌ازجهدبضم جیم، اگرچه بمعنی اعمال وسع وطاقت‌گفته‌اند ولی این‌گفتار، قابل تردید وتأمل است زیرا ، طاقت یعنی نیرو ، امری ثابت و ذاتی است واجتهادکه مفید حالت حدثی وتحرك است نقطهٔ مقابل آنست و اشتقاق مباین‌از مباین، محتاج بتوجیه‌وتأویل است . آری ، اجتهاد ازجهد بمعنی وسع، بشرح بالا به تقدیرامکان اشتقاق اجتهاد از آن ، معنی اجتهاد : دراین صورت اعمال وسع‌مساوق باطاقت است .

بنابراین ، تفسیر اجتهاد بتحمل مشقت کــه از بعضی نقل شده ، از دو جهت غلط است :

الف : مفادهیئت باب افتعال که‌مفید مطاوعه است واعم ازمعنی‌لازم‌ومتعدیست، غیرازمفاد هیئت باب تفعل وانفعال است‌که مختص بیان حالت فعل لازم است .

ب ـ ماده جهد بفتح یا ضم جیم هیچ‌گاه بمعنی مشقت نیامده است !

اجتهاد درلسان علماء اصول فقه

اجتهاد، درعرف علماء اصول فقه عبارت است ازبذل یا استفراغ وسع وطاقت یا تحصیل حجت ودلیل (بررسی تمام شروط و قیود معتبره درآن که دلالت کندبرحکم شرعی یا آنچه متعلق بحکم است).

بعبارت دیگر، اجتهاد، عبارت ازکوشش آمیخته بارنج است که درموردبحث، مصدوقه‌ای ازآن معنی کلی است ـ وچون کوشش چنانی مستلزم بذل وسع بوده و بذل مزبورمستلزم تحمل مشقت است.

لذا، تفسیر اجتهاد بتحمل مشقت خالی ازمسامحه واشکال نیست مگر ازباب تنزیل بمعنی اتحاد وجودی لازم لازم با ملزوم که مجوزاین اطلاق است وبدون آن، مصححی نمیتوان پیداکرد. بهرحال مرادازکلمهٔ اجتهاد معنی ظاهری آن نیست بلکه کنایه ازنیروئی است درونی ویکی ازملکات نفسانی است و بهیچ وجه عمل جوارح مانند استفراغ یا تحمل‌مشقت درحقیقت‌آن، دخالتی نخواهد داشت و آن نظیراستقراءِ است‌که تصفح‌جزئیات‌که‌عمل مکلف است بنفسه دلیل برثبوت امری نخواهد بودبلکه فقط اشاره بطبیعتی وکیفیتی خاص وقائم بنفس است.

بالجمله بایدگفت: اجتهاد، عبارت است از بکار واداشتن نیروی نفسانی که حاصل ازتصدیقات علمیهٔ موردِاحتیاج ـ ازفنون مربوطه ـ بوده‌واقتداری است منظم و منطقی، وفق شروط معتبرهٔ عامه.

ونسبت‌بمورد بحث (اصول فقه) عبارت‌از اقتدارخاصی است‌حاصل ازتصدیقات فعلیه، وبعبارت دیگر: این اقتدار، سلطنتی است راسخ وبالفعل.

وبا این توضیح، توافق مجتهد واخباری دراستنباط احکام، مسلم‌میگردد زیرا هراخباری‌که مراتب مشروحهٔ بالارا حتماً رعایت نموده، مجتهد است کما اینکه هر

مجتهدی بشرح بالا، اخباری است .

فرق میان اجتهاد وفقاهت

اجتهاد : ناظر بتحصیل امرواقعی ازطرق معینی است و لذا ، ادلهٔ ناظر بواقع‌را، ادلهٔ اجتهادیه نامند .

و فقه : عبارت ازآنچیزی است‌که بازگشت‌آن ـ عملا وترکاً ـ بآخرت بوده و نافع وناجی ، یاضار ومهلك است .

ولذا ، درعلم اخلاق ، اطلاق فقه برآن‌علم شده است زیرا ، بحث، درآن ، از مهلکات ومنجیات ثابتهٔ درنفس است ، چنانکه اطلاق فقه براحکام ظاهریه و وظائف عملیه شده است، زیرا ، دربحث ازاصول فقه، حیثیت نجات وتحصیل مؤمنی ازعقاب، درآن ملحوظ شده ونظری بواقع امر، نیست .

خلاصه اینکه مرحلهٔ تحصیل ثبوت احکام واقعیه که در آن ، دست بگریبان ادلهٔ اجتهادیه ، باید بود . غیرازمرحلهٔ تنجز و برائت ذمه است‌که درآن، نجات یا هلاکت است وبالاخره ، وجه تخصیص وتسمیهٔ اصول عملیه ، بفقاهتیة معلوم‌گردید.

سبب ومنشأ اختلاف مجتهد اصولی واخباری

بنظرمیرسدکه‌منشأآغازاختلاف‌دودسته‌ازفرقهٔ‌ناجیهٔ امامیهٔ اثنی‌عشریه‌رضوان‌الله علیهم، درجهٔ علاقه ومحبت محبان تابعین اهل بیت عصمت علیهم السلام ، نسبت به پیروی دستورات ایشان بوده ، که محرك وعامل آن ، خصومت و دشمنی دیگران با خاندان نبوت بوده است ! این محبت‌که بدواً بصورت عکس‌العمل و واکنش ازاعمال خصمانهٔ دیگران، ظاهرگشته ، آنچنان درقلوب ونفوس شیعیان ریشه دوانیده‌که منشأ ایمان وگرویدن بی‌حدوحصر بمحبوب خود گردیده است ، اشتداد وافزونی دوستی ،

گاهی بدرجه‌ای ممکن است برسدکه صاحبش را چشم بسته وموبموتسلیم فرمان خود نماید، وکورکورانه مانند یك سرباز فدائی مطیع فرمان محبوب فرمانده خودگردد و راه دخالت و تصرف قوای عاقله را در احکامش بروی خویش ببندد. شاعرگوید :

ترك مال و ترك جان و ترك تن در طریق دوست اول منزل است

شاید علماء اخباری قدس‌الله ارواحهم ازاین راه بوده که ارزش و اختیاری در مقابل ساحت مقدس محبت بی‌آلایش خود ، برای عقل قائل نگردیده‌اند بخلاف‌رویهٔ دیگرازعلمای اصولی مجتهدکه در تنظیم رفتار و پندار خود ، نسبت بمورد علاقه و محبوب خود، دائرهٔ وسیع‌تری را ازناحیهٔ شارع احساس‌کرده وشعارخود، قرارداده‌اند وتمام قوای عاقله وسپس سایرقوای نفسانی را درفهم مقاصد شارع اسلام، بکاربرده‌اند وبا تنقیح مسائل و وقایعی‌که بآنها روبرومی‌شوند ـ مرام خود را که فی‌المثل متابعت عاشقانه ازدستورات وشریعت محبوب خویش است بطورروشن ودل‌چسب تأمین و با اطمینان کامل در مرحلهٔ اطاعت و وصول بهدف عالی خود ـ با روشن بینی ـ بجلوگام برداشته ودرآن امرـ ازآغازتاپایان ـکوشا می‌باشند .

وخلاصهٔ امراینکه ازبحث درسبب اختلاف‌دومسلك نامبرده ، این مطلب‌بدست می‌آیدکه شعبه یا دستهٔ اخباری، ازلحاظ محبت بخانوادهٔ عصمت ، کمی جانب افراط را پیموده است،وشعبه یا دستهٔ مجتهدین(اصولیین عظام) جانب اعتدال را، بلکه‌میتوان گفت هردودسته درمحبت خالصانه خود بعلی وآل‌علی ، بمنزلهٔ دوکفه ازترازوی عدل وداد بوده‌اند ، نهایت اینکه درفهم وغوردربیانات شارع ، اختلاف سلیقه داشته و در مرحلهٔ تکلیف وتعیین وظیفه ، تفاوتهائی ازآنان مشاهده می‌شود .

اصطلاح اصول فقه

علم اصول فقه : مباحث متفرقه‌ایست ازفنون ادبی ومسائل نظری و عقلی که

برحسب احتیاج و ارتباط آنها بفهم احکام فقهی واستنباط احکام، مورد بحث قرار گرفته ودرآنهاازناحیهٔ علماءِ فقه تحقیق بعمل آمده‌وبمرورایام وبحسب‌وقایع مستحدثه ـبا تجدیدنظرها ـ توجه بیشتردرآنهامبذول‌گردیده و مجموعه‌ای را ـ اعم از مباحث الفاظ ومسائل عقلی ـ تشکیل داده که درقرون اخیره، نام علم اصول را بخود گرفته است! ولیکن تحقیق اینستکه آن مسائل مختلفه ومتفرقه، بحثهائی از فنون عدیده بوده وعلمی جداگانه ومستقل نیست.

مضافاً براینکه،علم ازشؤون‌عالم است وفنون، اموری است‌ثابت وباقی ولوعالمی نسبت بآنها وجود نداشته باشد!.

ایراد دیگر، اینکه اصل، درمقابل فرع است وچگونه‌میتوان‌گفت:فقه‌اسلام، فرع مباحث ادبی یا عقلی است!

بعلاوه: اصل،که ازآن بمبدءِ و منشأ و اساس ومدرك وسند، تعبیرشده‌درمورد بحث‌ما، صادق و رسانیست، زیرا مبادی ومبانی احکام‌وتکالیف فقهی، ادلهٔ اربعه: کتاب وسنت و(اجماع وعقل فی‌الجمله) است، ومسائل ادبی منتخب از دیگر فنون، فقط این ارتباط را داردکه باستنباط احکام ازادله، می‌تواندکمکی بنماید ویا اغراق ومبالغه نموده آنها را بمنزلهٔ مقدمهٔ موصله، یا از قیود و شروط فی‌الجمله در صحت استنباط دانست.

پس بهتراینستکه بآن مسائل معهود: مجموعه‌ای منتخب ازفنون ادبی مربوط بفقه اسلامی، اطلاق نمائیم.

اجتهاد درعصر رسول اکرم و ائمه (ع)

باری برگردیم بتکمیل مسألهٔ اجتهاد:

ازآنچه‌گذشت بدست آمدکه: موضوع لزوم اجتهاد و عمل طبق آن، منحصر

بزمان غیبت نبوده بلکه درعصر رسول اکرم بموجب مدارک وادلهٔ بسیار وجود داشته است.

از جملهٔ آیات مربوط بموضوع بحث ، آیهٔ کریمهٔ نفر است که می‌فرماید :

فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون.

(سورهٔ توبه آیه ۱۲۳) یعنی چرا ازهر ناحیه وقبیله‌ای فردی یا جماعتی برای جنگ با دشمن یا طلب علم که درحقیقت، جنگ با جهل است، خارج نمی‌شوند تامسائل دینی خود را آموخته وپس ازبازگشت بقوم خود، نتیجه دانش خود را بآنان بیاموزند بامید اینکه ایشانرا بیاد خدا آورده و ازکیفر اعمال ناروای خود بترسند !.

و ازجملهٔ روایات و احادیث مورد بحث ، حدیثی است که شیخ الطائفه مرحوم **شیخ طوسی** اعلی‌الله مقامه متولد بسال ۳۸۵ ومتوفی بسال ۴۶۰ (ازاعاظم محدثین وعلماءِ شیعه ومتضلع درعلوم فقه وتفسیر ورجال وغیره ومؤلف کتب عدیدة مثل تهذیب واستبصار ازکتب اربعه معتبر وتفسیر التبیان وغیره) درکتاب خود « العدة فی اصول الفقه » آورده است : که وقتی پیغمبر اکرم ﷺ تصمیم گرفت **معاذبن جبل** را از قبل خود بیمن بفرستد ، اورا خواست و باوفرمود : موقع صدور حکم الهی روش توچگونه خواهد بود؟ عرض کرد : طبق سنت پیغمبرخدا، حکم خواهم کرد . حضرت فرمود : درصورتیکه راجع بموضوع ابتلاءِ ، حکمی نبینی چه خواهی کرد ؟ عرض کرد : اجتهاد وکوشش بسیار نموده و موافق باروح احکام خدا نظر خواهم داد . پیغمبر ﷺ اورا تحسین فرموده وبادست گذاردن روی سینه او، خدا را شکر بجا آورده که فرستاده‌اش را همانطوریکه پیغمبر خواسته ، توفیق عنایت فرموده است پس از این ، او راروانهٔ یمن داشت .

اما لزوم اجتهاد وتقلید درازمنه ائمه علیهم السلام، علاوه براینکه رجوع جاهل بعالم ، امری عادی بوده وسیرهٔ مستمره درتشخیص احکام و تکالیف از زمان پیغمبر

اکرم ببعد میان پیروان اسلام ، برقرار بوده ، بذکر یکی از روایات مربوط بمقام ، می‌پردازیم :

ابوجعفر امام محمد باقر علیهماالسلام به **ابان‌بن تغلب** فرمود : **اجلس فی‌مسجد المدینة وافت‌الناس فانی‌احب‌ان‌یری فی‌شیعتی مثلك** . و درنسخه دیگر : **اناری‌فی‌شیعتی مثلك** ، نقل از«الفوائدالمدینة» **استرابادی** ازمخالفین سرسخت اجتهاد وتقلید ص۱۵۲ و «الحق‌المبین» **شیخ‌جعفر کاشف‌الغطاء** ص ۱۰۸ .

باری چون طرف ومخالف ما دراین مقام، اخباری است و او هرخبری را معتبر وحجت می‌داند، ازذکربقیه‌اخبارمربوط ، خودداری شد و ازاطاله‌کلام‌صرفنظرگردید، وچون‌کلام بزرگان دین و واقفان بجهات انواع ترکیب‌کلمات ، و تعبیرات حکیمانه آنان ، حتماً دارای نکات و خصوصیاتی است‌که دخالت بسزائی درتعیین مراد دارد، و این توجه والتفات شایسته کسانی است که بر تمام فنون ادبی مربوط بموضوع ، محیط و ازقواعد عقلی ومنطقی، بهره‌کافی داشته باشند، واین خصیصه، چنانکه‌مفهوم اجتهاد، حاکی ازآنست ازآن مجتهداست ،لذاذیلا بنقل قسمتی ازروایت**عمربن حنظله** وذکرپاره‌ای ازنکات مندرج درآن ، می‌پردازیم وخدا فرموده است : **فذکران الذکری تنفع‌المؤمنین.**

روایت عمربن حنظلة ومسألة اجتهاد

ازجملهٔ روایات مربوط بلزوم اجتهاد وتقلید : مقبولهٔ**عمربن حنظلة** است ازامام **جعفرالصادق** علیه‌السلام که درکافی «باب اختلاف الحدیث» آمده است. راوی‌نامبرده در مورد نزاع دو نفر از اصحاب امام (ع) سؤالاتــی نموده و جواب های لازم را شنیده است ....

... تا آنجاکه میگوید : (قلت فکیف یصنعان قال علیه‌السلام ینظران‌الی من کان منکم ممن قدروی ! حدیثنا و نظرفی حلالنا وحرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فانی قدجعلته علیکم حاکماً فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانمابحکم‌الله استخف وعلینا قدرد والراد علینا راد علی‌الله وهوعلی حدالشرك بالله...)

خلاصه اینکه وی‌گوید : بامام صادق (ع)عرض‌کردم پس با این پیش‌آمدتکلیف دونفرطرفین نزاع چیست ؟ امام علیه‌السلام فرمود: با جستجوی میان علماءِ شیعه‌کسی را انتخاب‌کنندکه ازاحادیث ما وکلمات ما ، اطلاع‌کافی داشته و در استنباط احکام دین بتواند بآنها مراجعه نماید (وواجب نیست آنها را ازبرکرده وحتماً بحافظهٔ‌خود بسپارد) بلکه اطلاع ازآنها و آمادگی برای مراجعه بکتب مربوطه‌کافی خواهد بود، همچنین بانظردقیق ، درحلال وحرام‌ماتوجه عمیق داشته واحکام ما را ازروی‌معرفت و شناسائی شایستهٔ مقام حکومت شرعیه و بیان مسائل مورد ابتلاءِ میان مردم مسلمان تشخیص داده باشد (برگشت این سه جمله بیك امراست که معرف فقیه اصولی جامع الشرائط است) پس دراین صورت است‌که باید بحکم مرجع مزبورتن درداده وداوری اورا بارضای خاطرلزوماً بپذیرند زیرا ما اورا بشرح مزبورحاکم شرعی قرارداده‌ایم، پس هرگاه طبق حکم ما، حکمی صادرنمود ومع‌الوصف ازاوپذیرفته نشد پس بیقین، حکم خدارا خدای نکرده خفت داده است وبروی ما دست رد وتجاوز ، دراز کرده و ستیزگی نموده و گفته ما را پس زده است ! و این رد کردن و نافرمانی برما نافرمانی پروردگاراست وآن ، درحدشرك بخداست .

وتوضیح این مقال بروجه اختصاربقرارزیراست :

اول :

امام علیه‌السلام میفرماید : **ینظران الی من‌کان منکم ممن قدروی حدیثنا...** یعنی

برفقیه قاضی است که بطور **یقین** بداند حدیث مورد بحث،از احادیث امام (ع) یعنی معصوم است ـ نه اینکه اکتفاکندکه روایت ازفلان و اوراوی ازفلان است بعلاوه باید مستند حکم او،روایات معصوم وکتاب یعنی قرآن کریم(بقرینهٔدنبالهٔ این حدیث)بوده ، نه‌غیرآن‌ازاحادیث‌مخالفین ، یا قیاس و استحسانات (و تأمین این دستور ، متوقف بر احاطه مفتی وفقیه قاضی متتبع برعلم رجال است و اینکه راوی روایت ثقه وصدق او درحد اطمینان باشد . ازاین بیان معلوم میگرددکه مراد ازروایت مجردنقل‌حدیث نیست بلکه‌کنایه ازاطلاع وآگاهی از حدیث معتبر ومستند بمعصوم است نه بغیر آن ونه بمأخذی ازقبیل قیاس واستحسانات).

ودیگر اینکه اعتبار این شرط ، ازباب طریقیت و کشف حکم واقعی است . برخلاف رویهٔ اخباریین که همگی اخباررا قطعی الصدور پنداشته و بروایت ، صفت موضوعیت داده‌اند ولواینکه راوی حدیث مثلا منافق یا ضعیف‌العقیده‌یامجهول‌الحال یا ناقص‌الخلقه بوده یا ثقل سامعه داشته و حدیث را نقل بمعنی نموده و خصوصیات کلام امام را ازدست داده‌باشد !..

ونیزبخلاف رویهٔ دیگران که دراغلب موارد، باستحسان وقیاس اکتفاء مینمایند هم چنانکه مراد ازنظردراحکام حلال و حرام معصوم ، نظر بدوی‌وسطحی و عوامانه نیست(که ازفحوای‌بعض‌کلمات‌جماعت‌اخباریین‌برمی‌آیدومی‌خواهندخود را اززحمت وکوشش برای‌کسب مرادازکلام‌امام (ع)برهانند) زیرا آن‌نظر، لائق‌وکافی درتشخیص مقام شامخ منصب الهی بروجهی‌که بعداً توضیح داده خواهد شد نخواهد بود .

دوم :

این جمله بعداً اضافه شده است: **ونظر فی حلالنا وحرامنا** واین‌اشاره‌باینستکه

هرکسی ازهرطبقه ازمردم نمیتواند حرام وحلال متعین ازجانب معصوم را دریابدودر مراجعه باحادیث وکتاب آسمانی (قرآن‌کریم) بانظر سطحی بحکم مربوط بموضوع مورد نزاع ، اکتفا نماید ، زیرا احادیث و آیات الاحکام برحسب اختلاف مقام و اقتضای مورد ،متصف باجمال وتفصیل یاخاص و عام ونـاسخ و منسوخ وغیره است وتشخیص نتیجه این اختلافات و جمع وتلفیق و استنباط حکم شارع ، بالبداهة کار هرکسی نیست .

بلکه کسیکه بصدد فتوی دادن و بیان حکم‌الهی است باید صاحب نظر و قادر براستدلال بوده و استعداد واقتدار راسخ را در استفادهٔ احکام ازاحادیث،داشته‌باشد.

و بعبارت دیگر : مراد ازاطلاع و درایت و فهم احکام ، معرفتی استکه ازنظر در ادلهٔ احکام یعنی احادیث وکتاب (بقرینهٔ دنبالهٔ حدیث مورد بحث) حـاصل شده باشد. البته تحقق این اقتداروااستعداد ، بمراتب مختلفه صورت پذیربودهوملاک تفاضل وبرتری بعضی بربرخی‌دیگرازعلماء اعلام در درجات علم وتفقه، خواهد بود،چنانکه از**امام علی‌بن ابیطالب** علیه‌السلام روایت شده‌که‌فرموده‌است: **واعلم‌یاابالاسودان‌الاشیاء ثلاثة : ظاهرومضمر و مالیس بظاهر ولامضمروانما یتفاضل العلماء فی معرفة مالیس‌بظاهر ولا مضمر .**

و از جملهٔ اخیره آن ، فتح باب اجتهاد وحجیت آن بخوبی مستفاد است . و باید توجه داشت‌که مراد از داشتن نظر واستدلال درموضوع تفقه ، نه اینستکه فقیه باید دارای معلومات وفکر فیلسوفانه باشد چنانکه دراصول دین ، روش فکرواندیشه بکاررفته وحاکم مطلق با ارشاد اخبار آل عصمت ، قوای عاقله است ، بلکـه مراد ، آشنائی‌ذهنی بروش احکام الهی استکه دورازجعل وتنقیح مناطات احکام وتخیلات استحسانی وقیاسی‌باشد ولواینـکه قیاس مفید اعلی مراتب قطع به نتیجه باشد چنانکه

صریح روایت **صدوق** علیه‌الرحمه در باب دیات است از **ابان‌بن تغلب** باآن جلالت قدر و منزلت که امام علیه‌السلام درشأن او فرموده است : **یا ابان اجلس فی‌مسجدالمدینة و افت‌الناس فانی احب ان اری فی‌شیعتی مثلك** . همین شخصیت‌والامقام،وقتی‌از **امام‌صادق** علیه السلام میپرسد :

«قلت للصادق علیه‌السلام ماتقول فی‌رجل قطع اصبعاً من اصابع المرءة‌کم‌فیها؟ فقال علیه‌السلام عشرة من الابل ـ قلت قطع‌الاثنین ؟ فقال عشرون فقلت قطع ثلاثاً ؟ فقال ثلاثون قلت قطع اربعاً : قال عشرون قلت (یالله) یقطع ثلاثاً فیکون ثلاثون و یقطع اربعاً فیکون عشرون ان هذاکان یبلغنا ونحن بالعراق فنبرء ممن قاله‌ونقول ان الذی قاله شیطان! فقال علیه‌السلام مهلاً یا ابان هذاحکم رسول‌الله‌صلی‌الله علیه‌وآله ان المرءة تعاقل الرجل الی‌ثلث الدیة فاذا بلغت الثلث رجعت المرءة الی‌النصف ـ یا ابان انك اخذتنی بالقیاس والسنة اذا قیست محق‌الدین».

خلاصه مطلب اینکه محدث فقیه ، باید دارای رویه مستقیم‌عقلی ومنطقی‌بوده ومستعد برای اظهارنظردرحکم حلیت وحرمت واحکام الهی باشد.

سوم :

سپس امام علیه‌السلام میفرماید : (وعرف احکامنا) وآن اشاره‌باینستکه‌مجتهد مفتی وقاضی شرع ، شخصی است‌که نوع حکم مولوی رادرموارد نزاع‌شناخته‌ومعرفت اوبحکم ، محصول تصورموضوع حکم با تمام جهات دخیلهٔ درآن باشد یعنی بنظر بدوی‌وسطحی عوامانه‌که‌فقط مستلزم‌خطورحکم‌است قناعت‌نمی‌نماید چنانکه‌رویه‌عالم اخباری است !

اما دوجمله اول ودوم سابق‌الذکر، ازشروط معتبره درتعیین حکم شرعی‌وافتاء وقضاء ، بخوبی ثابت میداردکه این منصب الهی از آن مجتهد جامع‌الشرایط است

و ادعای اخباریین براینکه اجتهاد وتقلید ، بدعت‌وضلالت است‌چون مستلزم‌محذورات بسیاری بوده باطل وازدرجه اعتبارساقط است .

اما ذکرجمله سوم (وعرف احکامنا) بدنباله‌دو جمله پیش اشاره بمنظور اصلی ازذکر دوجملهٔ قبلی است یعنی لزوم تأمین مفاد آن دوجملـه ، مقدمهٔ وصول بتحقق مفاد این جمله است‌که معرفت احکام الهی ازاین طریق بخصوص بدست آمده باشد که‌عبارت از اطمینان بانتساب روایت حدیث ـ بمعصوم از یك طرف ـ و داشتن قوهٔ استنباط ازطریق نظرواستدلال درتشخیص حرام ازحلال ، از ادلـهٔ معتبره ، از طرف دیگراست تا معرفت باحکام شرعیه ازاین طریق بدست‌آید .

یعنی اعتباراطلاع ازثبوت روایت صحیح از ناحیه معصوم ، و نظر در حلال و حرام ازباب طریقیت بوده‌ومقدمهٔ‌موصله برای شناختن احکام حوادث‌واقعه‌است‌و بدون صفت ایصال ووصول ، وجود مقدمه‌کالعدم است .

وبالاخره ، مقصود نهائی ازمعرفت احکام ، رسیدن بدرجهٔ اجتهاد و استحقاق مرجعیت در افتاء و قضاست که باید از ناحیهٔ امام(ع) ولو مع‌الواسطه و بنحو عموم ، منصوب گردد .

چهارم :

سپس فرمود (فلیرضوا به حکماً قد جعلته علیکم حاکماً).

حاصل آن اینکه حکمیت و داوری مجتهد قاضی مانند حکمیت دیگران در امورعرفیه‌که فرع رضا و موافقت دونفرطرف نزاع است وعبارت ازرجوع حل و فصل دعوی بثالثی است ، نیست و بعبارت دیگرحکمیت امری است منتزع ازرضای طرفین درحل وفصل دعوی ازناحیهٔ ثالثی وهرجهتی دیگراصولا ازمحیط داوری خارج است

ولیکن حاکمیت مجتهدمفتی عبارت‌است‌ازامری انتزاعی از نصب امام وولی‌امر، شخصی را مرجع درحل وفصل امورمردم‌که بمنزلهٔ ولی امر بوده و برمسند مقدس وی تکیه زده باشد، بدون ملاحظه رضای رعیت و اختیار آنان.

بعبارت دیگر: ملحوظ در این جهت همانا جهت نصب و سلطنت و جعل است ولواحدی ازرعیت، بدان راضی نباشد، پس برهمگی است درهرزمان، رجوع باو درکلیهٔ حوادث واقعه درزمان عدم امکان‌ملاقات‌امام علیه‌السلام **خواه** بواسطهٔ جهتی‌ازجهات که مانع ازرجوع بامام (ع) بوده باشد چنانکه صریح بعض روایات است‌که ملحوظ درآن مثلااصلاح امت باشدویا درمواردخاصی‌مثل زمان‌غیبت صغری، **وخواه** بطورعموم که زمان‌غیبت‌کبری‌خواهد بود پس حاکمیت مجتهدمفتی فرعی‌ازاصل حکومت‌شرعیه است‌که مظهرآن، پیغمبراکرم و خلفاءِ او علیهم‌الصلاة و السلام، است پس هرفتوی و قضاوتی‌که مستند بغیرمعصوم باشد، ازدرجهٔ اعتبارشارع مقدس ساقط است.

وبا این‌استفاده وکشف رابطه میان متنازعین وحکم (صفت‌مشبهه) ونیزبااستفاده وکشف سراقتران عنوان حاکم با جاعل منصب حکومت که فرمود: **فانی قدجعلته‌حاکماً علیکم فاذاحکم‌بحکمنا...** سر لزوم اطلاع وآگاهی ازفن اشتقاق وآنچه درردیف‌آن است درفهم‌وعلم بمرادکلام‌معصوم(ع)ازمقولهٔ‌علم‌لغت‌ونحووصرف‌ومعانی وبیان‌وغیرها معلوم گردید ونیزفساد وبطلان‌گفتاراخباریین دراین باب روشن شد.

واینکه امام (ع) پیوسته بجملهٔ **فلیرضوا به حکماً** میفرماید: **فانی‌قدجعلته علیکم حاکماً** اشاره باینستکه رجوع شیعیان درموارد لازم بحاکم شرع، نه تنها ازباب‌رجوع باهل خبره است بلکه بیشترازاین جهت است‌که حاکم منصوب، جامع جهات وقیود معتبره نامبرده بوده وبارسیدن بمرتبهٔ علم و فقاهت برسبیل اقتضاء از ناحیهٔ امام (ع) منصوب‌گردیده است وخلیفهٔوی شمرده می‌شود وپس‌ازآن‌امر باطاعت یعنی‌رضای‌طرفین تنازع ـ بداوری مجتهدجامع الشرائط فرموده‌است وبدنبالهٔ **فلیرضوا به حکماً** فرموده:

فانی‌قد جعلته علیکم حاکما و نفرموده است : **فانه حاکم علیکم** بلکه حاکمیت قاضی و مفتی را بخود نسبت داده تا بفهماند : این حکومت و حکم مجعول امام (ع) بوده و متصدی آن ، منصوب از ناحیهٔ اوست.

ازاین مطلب‌که بگذریم بیان نکتهٔ‌دیگری‌که مستفادازاین حدیث شریف‌است لازم بنظرمیرسد وآن، اینستکه مورد سؤال وجواب اگرچه : تحاکم‌است‌ولیکن‌منظور اصلی خصوصیت محاکمه نیست بلکه نظر بدان ، باعتبار اینستکه تحاکم ، جهتی از جهات دینی است‌که راجع بحکومت اسلام بوده و از آن سلطان حق است وغرض از آن، تمرکز ثقل شخصیت دینی در نقطهٔ واحدهٔ امن‌وامان، وکانون رشد وثبات حوزه و بیضهٔ اسلامی است .

بعبارت دیگر: نظر باینکه تحاکم، مورد ابتلاء سائل بوده،آنرا اختصاص بذکر داده است وگرنه منظوراصلی ازاین‌گفتار وشرح شقوق حوادث وحکم هریك از آنها، بیان جهت‌کلی است و از این لحاظ ، شامل مقام اجتهاد و افتاء علاوه بر قضاوت نیز خواهد بود .

بعبارت دیگر: نظر باینکه امام(ع) بصدد بیان تفصیلی حکم تمام‌شقوق‌موضوع بحث ، طبق درخواست وفروض سائل بوده ودرمقام تمام‌بیان مراد است ومیزان‌وملاك منظوردرتعیین مرجعیت وافاضهٔ ولایت شرعیه شامل مقام مجتهد وفقیه ومفتی و قاضی شرعی، یکی است و ازطرف دیگر ، صفات و قیود معتبرهٔ مربوط بمرجع منصوب از قبل امام، ازمقولهٔ قیود احترازی است .

لذا میتوان‌گفت‌گفتارامام دراین مقام ، صریح در عموم جهات مرجعیت شرعیه است نه فقط ظاهردرآن .

باری ازآنچه‌گفتیم ثابت ومسلم‌گردیدکه حکومت حقهٔ‌الهیه وشؤون آن ازآن

اشخاص مخصوصی است ومظهر اعلای آن وجود مقدس پیغمبر اسلام وائمهٔ معصومین علیهم السلام است .

این نکته را باید گفت که تشکیلات دادگستری که در کشور ما بچشم می خورد مشمول گفتار ما نیست زیرا موضوعات ومراجعات مورد نظر، مربوط بامور عرفیه است وآنچه مربوط بمسائل شرعیه و احکام شخصیه باشد ، برای حل و فصل خصومت مراجعین ، محاضر مخصوص و دادگاههای شرعیه دائر گردیده است. وآنچه درحدیث **عمر بن حنظلة** آمده ومحاکم وحکام جور رادرحکم «جبت وطاغوت» قلمداد نموده وازشؤون کفر وطغیان معرفی نموده است، اشاره بمحاکم شرعی متشکله ازجانب خلفای جور بوده است وشامل محاکم قانونی وعرفی کنونی نمیشود .

پرفسور چارلز آدامس- کانادا (۱)

ترجمه : محمد حسین ساکت

دانشجوی دانشکدهٔ حقوق

نقش «شیخ طوسی» در دگرگونی و گسترش علم نظری حقوق، در شیعه

درقالب اصلی وگستردهٔ گفتاری که فراهم آوردم ، دو نکتهٔ اساسی زیرین را مورد بررسی وطرح، قراردادم :

۱ـ نخستین نکتهای که مورد غفلت قرارگرفته است، اینست که : «شیخ طوسی»، ازدست دانشمندان باخترزمین ، زیان دیده است .

تا آنجاکه من میدانم ، هیچگونه میزان ومعیارکاملی ، برای پژوهش وبررسی،

۱ــ «چارلز. جی . آدامس Charles J. Adams» در ۲۴ آوریل ۱۹۲۴ درشهر «هاوستن Houston» ازایالت «تکزاس» آمریکامتولد شد .

تحصیلات ابتدایی ومتوسطه رادرزادگاه خود و«تکزاس» به پایان برد وتحصیلات دانشگاهی

بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ بعد

پیرامون : زندگی واثر«شیخ» به زبان غربی،وجود ندارد .

در حقیقت ، چه بسا مهمترین کتابهایی که مورد رجوع‌اند و نیز بزرگترین دانشمندان ، ازاشاره به : تاریخ تولد،مرگ و شاید به فهرستی از آثار مهم او ، گامی فراتر، برنمی‌دارند .

بقیهٔ پاورقی ازصفحه قبل

را دردانشگاه «بیلرواکو»ی «تکزاس» به انجام رسانده ولیسانس درادبیات شد .

تحصیلات عالی خود را دردانشگاه «شیکاگو» دنبال کرد وبسال ۱۹۵۴ به اخذدرجهٔدکتری دررشتهٔ «تاریخ ادیان» نایل آمد .

مقامات ، استاد قسمت مذهب‌دردانشگاه «پرینستنPrinceton » واکنون استاد و رئیس مؤسسهٔ عالی مطالعات اسلامی دانشگاه «مک‌گیلMcgiIl»کاناداست .

تألیفات ، «مقدمه‌ای برادیان بزرگ»

«A Reyder's guide to the Great religions»

ومقالات بی‌شمار دیگری‌که مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه «مک‌گیل» آنها را به چاپ رسانده است .

مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل کانادا ازمراکز مهم اسلام شناسی امریکاست . از آغاز تأسیس این مؤسسه یعنی سال ۱۹۵۲ احساس خلاء نسبت به مطالعات فلسفی وکلامی شیعی می‌شد تاآنکه درسال ۱۳۴۴ آقای دکتر مهدی محقق استاد دانشگـاه تهران از طرف دانشگاه «مک‌گیل» دعوت شد تا بتدریس موضوعات فوق‌که تاآن وقت در آنجا سابقه نداشت بپردازد . دکترمحقق درسال‌اول بتدریس متون‌کلامی‌شیعه مانند شرح‌باب حادی‌عشر وانوارالملکوت علامه حلی پرداخت . این متون بزبان انگلیسی شرح وتفسیرمی‌گردید وسپس دانشجویان رساله‌های فوق لیسانس ودکتری دربارهٔ دانشمندان شیعه مانند طبرسی وعلامه حلی و صدرالدین شیرازی

بقیه پاورقی در صفحه بعد

به نظرمن ، مهمترین مطلبی که شناخته و دانسته شده است ، محدود به چهار چوب چهار یا پنج صفحه ازکتاب : «دونالدسن Donaldson » است که بطورکلی ، پیرامون شیعه، نوشته است. بدینگونه، مهمترین شکاف وژرفا،درکوشش‌دانشمندانه‌ی باخترزمین - دراین مسأله - همین است !.

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

انتخاب‌کردند و درسال دوم اصول فقه شیعه را ازکتاب معالم‌الاصول تدریس‌کردند ودانشجویان آن دیاربرای نخستین باربود که با مبانی اصول فقه شیعه آشنا می‌شدند . دراین سال مؤسسه اعتباری بمیزان‌سه‌هزاردلار برای‌خرید کتب‌شیعه‌اختصاص‌دادومنابع‌ومآخذمهم‌دراختیاردانشجویان واستادان قرارگرفت .

ازاقدامات مفیدی‌که دراین زمان درآن‌مؤسسه‌صورت پذیرفت ترجمهٔ امورعامه شرح منظومهٔ سبزواری است‌که بوسیلهٔ آقای دکترمحقق وپروفسورژاپنی **ایزوتسو**انجام شد . وگذشته ازاین متن آن‌کتاب بوسیلهٔ ایشان تصحیح‌گردید وبا مقدمهٔ فارسی وانگلیسی درتهران چاپ شدوپس ازمراجعت‌آقای دکترمحقق آقای‌حاج‌شیخ مهدی‌حائری به‌دانشگاه مك‌گیل اعزام شدندواینك معظم‌له درآنجا بسرمی‌برند.ودیگرآنکه‌درنتیجهٔ توسعهٔ‌مطالعات‌فلسفی‌وکلامی‌شیعی بنا به‌پیشنهاد آقای«ایزوتسو» وآقای«دکترمحقق» دانشگاه مك‌گیل‌شعبهٔ خودرا‌توسط مسترآدامس‌درتهران تأسیس‌کرد تادرآنجا آن‌مطالعات‌متمرکز‌گردد شعبهٔ‌مؤسسه دردیماه **۱۳۴۷** افتتاح شد ونخستین ثمرهٔ آن یعنی متن **شرح منظومه** امسال ازچاپ درآمد. این‌کتاب مجلد اول ازسلسلهٔ **«دانش ایرانی»** است وگذشته‌ازاین،این‌شعبهٔ مؤسسه بزودی‌مجموعهٔ مقالاتی‌دربارهٔ‌فلسفه وکلام‌بزبانهای انگلیسی وفرانسوی وآلمانی وعربی وفارسی منتشرخواهدکرد، ونیز «قبسات» **میرداماد** با مقدمهٔ فارسی وآلمانی وانگلیسی دردوجلد ۷۰۰ صفحه‌ای بوسیلهٔ آقایان پروفسورایزوتسو و دکترلندلت ودکترموسوی بهبهانی ودکترمحقق دردست تهیه است‌که مجلدات‌دوم و سوم سلسلهٔ دانش ایرانی را تشکیل خواهد داد . (د)

غفلتی که این زیان را برای «شیخ طوسی»، به همراه آورده است تنها از بی - توجهی غربیان، نسبت به شیعه، برمی‌خیزد وخود رویهمرفته، نمودارو گوشه‌ای است ازاین حقیقت.

شاید به جز «اسماعیلیه» که پیرامون آن، بررسیها و پژوهشهای فراوانی انجام گرفته است، به حق توان گفت که شناخت وآگاهی غربیان، درباره‌ی شیعه - از «سنی» - به مراتب، کمتراست.

درحالی که موضوعاتی مانند: تاریخ «کلام» و «فقه» (حقوق)، درست به‌وسیله‌ی خاورشناسان باخترزمین، دریك رشته کتابهای بسیارخوب وعالی، بیان وشرح گردیده است؛ همانند این آثاردردست نیست تاکسی راکه می‌خواهد پیرامون شیعه، به پژوهش ومطالعه پردازد، یاری کند. همینگونه، بسیاری ازنوشته‌های اساسی ومبانی «سنی»، به زبانهای اروپایی، برگردان شده است ولی نوشته های بسیار کمی از شیعه، مورد پژوهش وکاوش، قرارگرفته است.

ازمطالبی که اکنون، دردسترس است: درك وبرداشت بخردانه‌ی مفاهیم وتاریخ مذهبی شیعه، به تنهایی ازمنابع وسرچشمه‌های غربی، ممکن نیست.

گمان می‌کنم که غفلت از «تشیع»، بیشتر ازنادرستی روشی برمیخیزد که خاورشناسان، دراستدلال خود، آنرا به‌کار برده‌اند.

دانشمندان، به اسلام، تنها از دیدگاهی یکسان و واحد که همگی عناصر زندگی وعرف وعمل آنرا به یکدیگر پیوند می‌دهند، نگاهی می‌کنند. آنچه بیرون ازاین طرح ونقشه بوده است، ازدیدگاه، دورداشته‌اند.

این توجه ونگرش، این نتیجه را به همراه می‌آوردکه اسلام را به‌عنوان یك شیءِ معین که‌کم وبیش، به دقت و باریکی، در چهارچوبی واحد، بیان شده است،

پنداشته‌اند و نیز آنرا به داشتن ساختمانی برپایه‌ی: عوامل ترکیبی که ازسرشت‌اساسی خود، سرچشمه می‌گیرد، توصیف کرده‌اند.

این تحجروخشکی، اسلام را به : ماهیتی بی‌جان تغییرناپذیر ،کاهش می‌دهد وآنرا بدینگونه ، می‌نمایاند .

گذشته ازاین ، اسلام را به طورکلی، «تسنن» تشخیص می‌دهد واسلام را تنها همین می‌داند وبس .

این روش ، حتی درمطالعات اینان، درباره‌ی «تسنن» بسیار ناقص است ؛ تاچه رسد به اخبارواحادیث شیعه ـ که درعلوم‌نظری از«تسنن» پرمایه تر وبی‌نیازتر است . اینجا است که باید براین شیوه وروش خندید !.

***

۲ـ دومین نکته‌ای که می‌خواهم بیان دارم، خود ،گواه وسندی است برسخن بالاـ یعنی همان «غفلت» .

پس از رسیدگی وپژوهش ، معتقد شده‌ام که : « طوسی » در تشکیل نظریه‌ی : «اصول فقه» شیعه، نقشی پیشرو وپیشاهنگ بازی کرده است ـ به‌همان‌گسترش واهمیت نقش «شافعی»، درمیان اهل «تسنن» .

«طوسی» ـ همراه با «سید مرتضی» ـ برای اینکه اندیشه‌ی حقوقی‌شیعه را به رهگذری نوین وپیشرفته‌تربه جریان اندازد ، نقش این کاررا برعهده‌گرفت .

درروزگار او، مایه‌های فراوانی ، با مفاهیم حقوقی(فقهی)، از نسلهای پیشین، وجود داشت ؛ ولی مسایلی‌گوناگون ومورد اختلاف‌که سازمان نایافته ، همچنان ، به جای، مانده بودند . «سید مرتضی» و«طوسی»هردو ادعا می‌کنندکه نخستین کسانی‌اند

که این‌کاررا انجام داده‌اند ودر راه «تنظیم» مطالبی‌که تا اندازه‌ای جنبه‌ی حقوقی، داشته است، بابیرون‌کشیدن واستنباط یك رشته اصول روشن و سازمان یافته ،کوشش کرده‌اند .

برپایه‌ی این اصول ، این دواندیشمند ، پیکره‌ی حقوقی‌راکه به دوخواسته و آرمان، انجام یافت، به صورت روشی جامع ویگانه ، پی‌ریزی،کردند .

آن دوخواسته ونشانه ، عبارت بود از :

۱ـ آماده ساختن ابزارهایی ، جهت یافتن قواعد مسلم حقوقی .

۲ـ آوردن دلیل عقلی وبدان منظور، ایجاد «حجیت»، برای همه‌ی آنها .

به خوبی می‌دانم‌که بسیاری ازدیگرنویسندگان «امامیه» پیش از«سیدمرتضی» و «طوسی» در باره‌ی مسایل حقوقی و فقهی ، نوشته بودند . این بی‌همانندی‌ای که من ، برای « طوسی » ، مدعی هستم ، برای آنستکه : نخستین‌کسی بوده است‌که به یك سازمان دقیق و روش یافته‌ای از احادیث و اخبار فقهی کامل شیعه ، علاقمند بوده است .

به دقیقترین مفهوم واژه، اویك مغزاندیشمند حقوقی بود وبدینجهت،ازکسانی پیش از او، این راه را رفته بودند، فرق داشت وجدا می‌نمود .

تنها سخنی‌که می‌ماند اینست‌که: چرا روی آوردن ، به «اصول فقه» ، ـ در شیعه ـ چنان ، دیر هنگام ، نمودار می‌گردد ؟ . در «تسنن» ، نظریه‌ی پاك وبررسی شده‌ی «اصول فقه» ، درست ازدویست سال ، پیش از اینکه «طوسی» : «عدة‌الاصول» و «سید مرتضی» : «دزیعة»ی خود را به رشته‌ی نگارش درآورد، وجود داشت .

اگربخواهیم‌دلیل‌این‌درنگ‌راجستجوکنیم،نیازی‌به‌:راهی‌دوروناهموار،نداریم. شیعه، خود را به : « اصول فقه » علاقمند و وابسته ، نشان نداد ، زیرا تا

امامان و پیشوایان ، درمیان جامعه ، حاضروزنده بودند ، نیازی به یاری‌گرفتن از: فنون حقوقی استادانه‌ای‌که اندیشه‌واختراع انسان، آنرا به همراه می‌آورد،نداشت. این حالت ، باغیبت دوازدهمین «امام»، دیگرگون شد .

این بار، اجتماع ، مجبور بود برای یافتن دیگر ابزار راهنمایی و هدایت و همچنین چاره‌جویی وحل مسایل ودشواریهای آن ، راهی، پیداکند .

احساس این بحران ،حتی به خاطر: نبودن آب وهوای مساعد، برای پرورش یافتن اندیشمندان شیعه ـ دربغداد ـ وآمدن : «طغرل بیگ» و«سلجوقیان» ، بیشترو عمیق‌تر، نمودارگردید .

نیازبه : راههای معتبر وقابل اعتماد، جهت درمان و حل مسائل و دشواریهای جامعه ـ به هنگام غیبت « امام» ـ خود ، انگیزه‌ی اساسی‌کشش «طوسی»، برای‌سازمان دادن وبه قالب درآوردن دانش نظری : «اصول فقه»، به‌شمار می‌آید .

مرتضی مطهری - تهران

استاد روحانی دانشگاه و نویسندهٔ اسلامی

الهامی از شیخ الطائفه

روح اسلامی:

شیخ بزرگوار ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی یکی از درخشانترین ستارگان جهان اسلام است، شیخ طوسی نمونهٔ کاملی است از تجلی اسلامی در کالبد ایرانی، از زندگی امثال شیخ طوسی میتوان کاملا پی برد که معنویت اسلام تا چه اندازه در اعماق روح مردم این مرز و بوم نفوذ کرده است تا آنجا که افرادی مانند طوسی سراسر زندگی خود را وقف خدمت به این دین کرده و دمی نیاسوده اند و تا آخرین نفس باز نایستاده اند.

شیخ طوسی صددرصد یك عالم اسلامی است، جز رنگ اسلامی رنگ دیگری ندارد، او از کسانی است که از برکت تعلیمات اسلامی پا برروی تعصبات قومی و نژادی گذاشتند، شعوبیگریها را محکوم کردند و مقیاسهای جهانی و انسانی اسلام را محترم شمردند. اکثریت قریب باتفاق دانشمندان بعد از اسلام چنین اند.

شیخ تنها در یك رشته از رشته‌های علوم اسلامی کار نکرده و متخصص نشده است،

بلکه در رشته‌های گوناگونی زحمت‌کشیده ومتخصص شده وکتاب تصنیف وتألیف‌کرده است ودرهمه آن رشته‌ها ازطرازاول است .

اوهم فقیه است، هم محدث، هم متکلم، هم مفسر، هم رجالی، وهم ادیب . از اینرو تنها از یك زاویه نمی‌توان او را دید وشناخت بلکه از زوایای گوناگونی باید باو نظرافکند !

فقاهت و اجتهاد

الهامی‌که من میخواهم از شیخ الطائفه بگیرم و بازگوکنم مربوط است به یك جنبه ازجنبه‌های شخصیت اسلامی اووآن جنبه فقاهت واجتهاد آن مرد بزرگ است. شیخ طوسی یکی ازمجتهدان وفقهاءِطراز اول اسلام است وبحق‌شیعه امامیه اورابزرگ خود (شیخ‌الطائفه) نامیده است . شیخ‌الطائفه فقیه است ولی نه یك فقیه عادی ، بلکه فقیهی‌که تحولی شگرف در فقه بوجود آورد . فقه اسلامی چه در نحله شیعی و چه درنحله سنی مانند هرعلم زنده دیگردوران‌های تحول وتکامل را طی‌کرده است ودر برخی مراحل مانند هرموجود زنده متحول و متکامل جهشهائی و دگرگونیهائی پیدا کرده وتغییرات‌کمی منتهی به تغییری‌کیفی‌شده است . یکی ازاین جهشها ودگرگونیها درفقه نحلهٔ شیعی امامی، بدست این مرد بزرگوارصورت‌گرفته است.

ازنظرمن جهشها و تغییرات‌کیفی فقه شیعی از روزی که فقها وظیفه اجتهاد را برعهده‌گرفتند درسه مرحله صورت‌گرفته است : مرحله اول دراوائل قرن پنجم‌بدست شیخ طوسی، مرحله دوم درقرن‌هفتم‌بدست محقق‌حلی وعلامه حلی ومخصوصاً**علامه حلی** ازنظراصول فقه وجداکردن حساب احادیث صحاح وضعاف ازیکدیگر، و مرحله سوم درقرن سیزدهم هجری بوسیله خاتم‌المتأخرین **حاج شیخ مرتضی انصاری** انجام یافت. واگرجنبه های مبارزه باقشریگری را در نظر بگیریم و سهم عظیم استاد المجتهدین

وحید بهبهانی را درمبارزه با جمود اخباریگری فراموش نکنیم ومخصوصاً بطردمکتب اخباریگری از فقه شیعه توجه‌کنیم باید یك مرحله دیگر اضافه نمائیم وآن در قرن دوازدهم بوسیله وحید بهبهانی است.

البته بیان بالابمعنی این نیست که شخصیتهای نامبرده لزوماً اهمیت و عظمت بیشتری ازشخصیتهای عظیم دیگرفقه شیعی دارند، زیرا هرجهش وتحول‌کیفی مسبوق است بیك سلسله شرائط وآمادگیهای پیشین، وبسا سهم‌کسانی که شرائط راآماده‌ومهیا کرده‌اند بیشتر است از کسانیکه بدست آنها و بوسیله آنها این جهشها صورت گرفته است. به اصطلاح، اینها جزءِ اخیرعلت تامه‌اند.

اگر درباره هرکس بتوان تردید کرد درباره شیخ طوسی نمیتوان تردیدکرد، عظمت وشخصیت اوبه حدی است‌که‌گفته‌اند تاصدسال بعد ازاوهرفقیه ومجتهدی‌ظهور کرد عملامقلد شیخ‌الطائفه بوده است.

رستاخیز علمی اسلامی

اسلام یك رستاخیزعلمی بوجود آورد، آغازاین رستاخیز با طلوع اسلام توأم است، قرن اول و دوم دوره آمادگی و رنسانس است وقرن سوم و چهارم و پنجم دوره شکوفان شدن، هرچند بسیاری ازعلوم اسلامی در همان قرن اول و دوم باردار شد و ثمرات اولیه خویش را تحویل داد.

جان ملکم انگلیسی با کمال بی‌انصافی و تعصب دو قرن اول هجری را از نظر ایرانیان دورهٔ رکود علمی ومعنوی معرفی میکند (۱) وحال آنکه این دوقرن بقول **ادوارد براون** از نظرعلمی و معنوی بارورترین کلیه ازمنه تاریخ ایران است. ما اگر

---

۱ ــ تاریخ ادبیات ادوارد براون «جلد اول» صفحه ۳۰۲ و ۳۱۲. ادوارد براون شخصاً تصریح میکندکه من خودم را ازاین اشتباه برکنارمیدارم.

وضع فکری وعلمی ایرانیان را دراین دوقرن با قرون ماقبل اسلام مقایسه‌کنیم‌که در چه رکود وسکون وسکوتی بود میبینیم‌که ایرانیان دراین دوقرن از لحاظ فکری و علمی وفرهنگی‌جنبش وتحرك بی‌سابقه‌ای پیداکرده‌اند(۱) البته اوج وکمال‌این‌جنبش درقرن سوم وچهارم وپنجم هجری رخ نمود .

یکی از جنبش ها و نهضت هائی که از همـان قرن اول هجری در میان عموم مسلمانـان اعم از سنی و شیعی ، ایرانی و غیر ایرانی پدید آمد در زمینه مسائـل فقهی بود .

مسلمانان از ابتدا که باسلام ایمان آوردند خود را با دینی مواجه دیدند که مقررات زیادی درزمینه‌های مختلف زندگی اعم ازفردی واجتماعی واعم از عبادات و معاملات وحقوق مدنی و خانوادگی وغیره دارد . درحدود پانصد آیه از قرآن مجید آیات الاحکام است . از پیغمبر اکرم ﷺ و همچنین از عترت طاهرین او روایات فوق‌العاده فراوانی در زمینه احکام وارد شده‌است . لهذا مسلمین وظیفه اولیه خود میدانستندکه تکالیف خود رااز نظر اسلامی درمسائل مختلف بدانند عامه مردم به‌علماءِ مراجعه میکردند وعلماءِ به ائمه دین وبه قرآن وآثار وازمجموع اینها ازصدراسلام «تفقه» وافتاءِ بوجود آمد ومقدمات تکون علم «فقه» فراهم شد .

کتاب وسنت ازدیدگاه فقهاء اسلامی

نکته جالب اینستکه‌کلماتی‌که علما درزمینه استخراج احکام اسلامی‌ازکتاب سنت بکاربرده‌اند نشان میدهد که این دانشمندان از اول فهمیده بودند که یك نظر ساده و فهم عامیانه‌کافی نیست‌که روح وعمق تعلیمات اسلامی در این زمینه مانند هر

۱ ــ برای توضیح بیشتراین مطلب به کتاب « خدمات متقابل اسلام و ایران » تألیف نگارنده مراجعه شود .



ازچپ براست ـ علی دوانی : پرفسور آدامس ، دکتر محقق ، محمد حسین ساکت

زمینهٔ دیگر- ادراك شود «بلکه نیازبه تعمق وغوروفهم عمیق است، آنها کلمهٔ «فقه» را به عنوان نام این علم انتخاب کردندکه معنی غور کردن و بـه اعماق رسیدن را میدهد. **راغب اصفهانی** در «مفردات غرائب القرآن» میگوید :

«الفقه هوالتوصل الی علم غائب بعلم شاهـد» یعنی فقه اینست که با وسیله قراردادن‌یك دانش‌آشکار، به یك دانش ناآشکاری برده شود.

آنها عمل تفقه را اجتهاد نامیدندکـه با جهاد بیك معنی است ، جهاد یعنی استفراغ وسع‌وبه عبارت‌دیگر: بکاربردن منتهای همت ونیرو. بااین تفاوت که کلمهٔ جهادغالباً برای بکاربردن منتهای کوشش دربرابردشمن بکاربرده میشودو کلمهٔاجتهاد غالباً برای بکاربردن منتهای کوشش درفهم احکام ازکتاب وسنت استعمال میگردد. انتخاب این کلمه نیزمیرساندکه علماء اسلام زمینه راآنقدرعمیق ووسیع‌میدانستند که بذل قسمتی ازنیروراکافی نمیشمردند، بذل تمام نیرو را لازم میدانستند.

کلمهٔ دیگری که بکارمیبردندکلمهٔ «استنباط» است. این کلمه‌نیز حکایت میکند که علماء اسلامی احساس خاصی درمورددرك احکام داشته‌اند. کلمهٔ استنباط بمعنی بیرون‌کشیدن‌آب‌اززیرزمین‌است. علماء اسلام‌توجه‌کرده بودندکه درزیرقشرظاهر الفاظ جریان زیرزمینی آب زلال معانی است. هرعامی‌آشنا بازبان عربی ودستور زبان عربی حق‌ندارد ادعاکندکه بامراجعهٔ به‌کتاب‌وسنت قادراست قوانین‌ومقررات اسلامی‌راا کتشاف کند، فن‌وهنرمخصوص‌ضرورت‌دارد: هنراستنباط، هنراستخراج آبهای زیرزمینی از زیرقشر ظاهری. غزالی در «المستصفی» تعبیرلطیفی دارد، او ادله را «شجره» واحکام را «ثمره» وعمل‌اجتهاد راکه استخراج‌احکام است از ادله «استثمار» می‌خواند .

حقیقت اینست‌که این‌توجه‌که برای علماء اسلام پیدا شد از ناحیه خودشان نبود، پیش از همه‌خود قرآن‌کریم وپس ازقرآن، رسول‌اکرم مردم‌رابه این حقیقت متوجه‌کردند، قرآن‌کریم‌که دعوت به تدبر درآیات قرآنی وتفکر درآنها میکند درحقیقت همین معنی را یادآوری می‌نماید. رسول اکرم اولین شخصی است‌کـه مسلمین را بسوی تعمق واجتهاد واستخراج سوق داد. رسول اکرم با بیانات زیبای خود به مسلمین‌گوشزد کرد که‌کتاب و سنت استعدادپایان ناپذیری‌برای درك معانی

تازه به تازه و نو به نودارد. اودربارهٔ قرآن کریم فرمود: **ظاهره انیق وباطنه عمیق، له تخوم وعلی تخومه تخوم لاتحصی عجائبه ولاتبلی غرائبه**[۱]: ظاهر قرآن زیبا و باطن آن ژرفا است، اورا حدی است وفوق آن حد حد دیگر است، شگفتیهای آن برشمرده نمیشود و تازگیهای آن کهنه نمیگردد .

رسول اکرم دربارهٔ خودش و سخنان خودش فرمود : **اوتیت جوامع الکلم**[۲]: سخنان جامع و در برگیرنده به من داده شده‌است. وهم آن جضرت بیان لطیفی در همین‌زمینه دارد. درحدیث معروفی که در حجة‌الوداع ایراد فرموده است وشیعه و سنی بالاتفاق آنرا نقل وروایت کرده‌اند فرمود : **نضرالله عبداسمع مقالتی فوعاها وبلغها من لم یسمعها فرب حامل فقه غیرفقیه ورب حامل فقه الی من هوافقه منه** [۳] یعنی خداوند شاد وخرم کند کسی‌راکه سخن مرابشنود وآنرابکسی که آنرا نشنیده‌است برساند. همانا بسیارندکسانی که سخن پر معنی با خود دارند ولی خود، آنرا فهم عمیق نمیکنند وچه بساکسانی که چنان‌سخنی راازبردارند وفهم‌عمیق میکنند ولی‌وقتی که بدیگری منتقل میکنند او عمیق‌ترآنرا فهم میکند. این حدیث را شافعی نیز در «الـرساله» آورده و به‌آن استنادکرده است .

یکی از محدثین معروف قرن دوم هجری از یکی ازفقهای معروف‌آن عصر مسأله‌ای‌پرسید واوجواب داد. محدث پرسیدبه چه دلیل؟گفت‌بموحب فلان حدیثی که خودت از پیغمبر برای ما روایت‌کرده‌ای، مرد محدث پس از تأمل دریافت‌که فقیه راست می‌گوید وازآن حدیث میتوان حکم این مسأله را استخراج واستنباط کرد. بار دیگرآن محدث مسألهٔ دیگری ازآن فقیه پرسید وفقیه جواب داد، پرسید دلیل توچیست؟ گفت فلان روایت‌که باز تو خود برای ما روایت‌کردی. محدث بار دیگر تأمل‌کرد و دید فقیه راست میگوید، ازآن روایت نیز می‌توان این حکم را استفاده واستنتاج‌کرد. محدث روکرد به فقیه و منصفانه‌گفت : **انتم‌الاطباء ونحن**

۱ــ کافی، جلد ۲ صفحهٔ ۵۹۹

۲ــ بحارالانوار، جلد ششم، چاپ سربی تهران، باب فضائل‌النبی وخصائصه صفحهٔ ۲۲۹ نقل ازامالی صدوق .

۳ــ کافی، جلد ۱ ، صفحه ۴۰۳

الصیادلة۱. یعنی حقاً شما فقها و مجتهدان و اهل نظر پزشکان را مانید و ما محدثان دارو فروشانرا.

این داستان تاریخی مصداق حدیث نبوی را روشن میکند که فرمود **رب حامل فقه الی من هوافقه منه**.

ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام به پیروی از رسول اکرم مردم را متوجه تعمق و تدبر در آیات قرآنی مینمودند و مکرر گوشزد میکردند که قرآن و سنت دو منبع پایان ناپذیر میباشند. حدیثی از علی (ع) در این زمینه است که همانطور که استاد بزرگوار ما علامهٔ طباطبائی مدظله العالی در ذیل آیهٔ ۳ سورهٔ آل عمران میفرمایند از غرر احادیث است: از علی (ع) پرسش شد **هل عندکم شیء من الوحی**؟ آیا به شما اهل بیت وحی نازل می‌شود؟ فرمود **لاوالذی فلق الحبة و برأ النسمة**: نه قسم به آنکه دانه را شکافت و آدمی را آفرید **الا ان یعطی الله عبداً فهماً فی کتابه**: مگر آنکه خداوند بنده‌ای را مورد عنایت قرار دهد و فهم قرآن نصیب او گردد. از این جمله پیدا است که علی (ع) علم جوشان و فراوان و حیرت انگیز خود را تنها از دولت قرآن و چشمه پرفیض قرآن دارد. این معنویت قرآن است که از باطن و ملکوت بر دل پاك علی سرازیر شده است.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیة و الثناء که در جوار مدفن مقدس آن حضرت این کنگره برگزار میگردد نقل می کنند کـه از جد بزرگوارشان امام ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام پرسش شد: **ما بال القرآن لایزید بالنشر والدراسة الاغضاضة**؟ یعنی چگونه است که قرآن هرچه بیشتر منتشر می‌شود و گوشها با آن آشنا میگردد و هرچه بیشتر خوانده و درس داده می‌شود کهنه نمی گردد بلکه برعکس روزبروز برطراوت و تازگی آن افزوده می گردد؟ امام جواب داد: **لانه لم ینزل لزمان دون زمان و لالناس دون ناس و لذالك ففی کل زمان جدید و لکل ناس غض**۲. یعنی این بدان جهت است که قرآن برای زمانی خاص و برای مردمی خاص نازل نشده است و لهذا در همه زمانها نو است و برای همه مردمان تروتازه است. اگر درست درمعنی و مفهوم این حدیث دقت کنیم دنیای وسیعی درمقابل خود می‌بینیم، می‌بینیم ائمه اهل بیت علیهم السلام بادید دیگری قرآن را می‌دیده‌اند.

۱ــ عیون اخبار الرضا چاپ سنگی صفحهٔ ۲۳۹

مسألهٔ قیاس

دراینجا لازم است به یك نکته اشاره کنم و آن اینکه همه می‌دانیم که ائمه اهل بیت علیهم السلام از همان اول کار با اعمال قیاس در استنباط احکام مخالف بودند واین کار را تخطئه کردند. غالب افراد به فلسفه این مخالفت توجه ندارند ولهذا بسیاری ازمخالفین قیاس به جمودگرائیده‌اند یعنی این مخالفت رانوعی گرایش به تعبد مطلق بظواهر وطرد تعقل وتدبردر استنباط احکام تلقی کردند . بدون شك این سوء تفاهم وبهتر بگویم این غلط زیانهای فراوانی برفقه شیعه واردکرد ، ولی اگر فلسفه این مخالفت را دریابیم می‌بینیم که این مخالفت بر یك اساس منطقی بسیار عالی بوده است ونتیجه‌اش جمود نیست بلکه‌تشویق‌وتحریض به‌اجتهاد صحیح وعالمانه‌است.

ریشه مخالفت ائمه اهل‌بیت با قیاس دوچیز است: یکی اینکه قیاس که همان تمثیل منطقی است، راه مطمئنی نیست. تاریخ فقه حکایت میکند که کسانیکه قیاس را وارد اصول فقه کردند و قهراً افراط کردند هرج ومرج عجیبی بوجود آوردند ، حقاً اگر مخالفت ائمه اهل بیت ازیك طرف وبرخی ازائمه جماعت ازطرف دیگر نبود فقه‌اسلامی بکلی زیر و رو شده بود و به صورتی درآمده بود که به هر چیزی شباهت داشت جز فقه‌اسلام .

ولی علت دوم که اساسیتر است اینست که ریشه این فکر که ما در تشریع و تقنین اسلامی نیازمند به قیاس هستیم ریشهٔ فاسدی است، ریشهٔ این فکر اینست که کتاب وسنت، وافی به‌بیان همهٔ‌احکام ومقررات نیست ونوعی نارسائی وناتمامی‌در کار است وبرماست که این نقصان وناتمامی‌رابااصل قیاس‌گرفتن اکمال واتمام‌کنیم.

وحال‌آنکه خداوند صریحاً در قرآن‌کریم میفرماید که این دین را اکمال و نعمت را تمام نموده واسلام را بعنوان یك دین‌کامل وتام وتمام برای بشرپسندیده است: **الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و رضیت‌لکم‌الاسلام دیناً.**

درنهج‌البلاغه‌خطبه‌ای‌است که‌سیدرضی آنرا تحت‌عنوان«فی‌ذم‌اختلاف‌العلماء فی‌الفتیا»آورده است. درآن خطبه (خطبهٔ ۱۸) علی (ع) کسانی را که «من عندی» فتوا میدهند انتقاد میکند ومیفرماید : «ام‌انزل‌الله دیناً ناقصاً فاستعان بهم علی‌اتمامه؟

ام کانوا شرکاء له فلهم ان یقولوا وعلیه ان یرضی؟ام انزل‌الله سبحانه دیناً تاماً فقصر الرسول صلی‌الله‌علیه وآله‌وسلم عن تبلیغه و ادائه والله سبحانه یقول «ما فرطنا فی‌الکتاب من شیء» و قال: «فیه تبیان کل‌شیء» وذکر ان‌الکتاب یصدق‌بعضه بعضاً وانه‌لااختلاف فیه فقال‌سبحانه: «ولو کان من‌عند غیرالله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً» وان القرآن ظاهره انیق‌و باطنه‌عمیق لاتفنی عجائبه ولاتکشف الظلمات الابه».

یعنی آیاخدا دین ناتمامی‌فرودآورده وآنگاه ازاین‌افراد برای تکمیل‌وتتمیم آن استمداد جسته است؟ یااینهادرخلق وفرودآوردن‌این دین با خدا شریك بوده‌اند وطبق «قانون حق مساوی شرکاء» چون پاره‌ای ازاحکام را خداوند بیان‌کرده وآنها قبول‌کرده‌اند، باید پاره‌ای ازاحکام‌را اینان بارأی وخیال خودوضع کنند وخداوند قبول‌کند؟ یاشق سومی در کار است و آن اینکه خداوند دین‌کامل و تامـی نازل فرموده لکن پیغمبردرتبلیغ ورساندن‌آن به مردم کوتاهی کرده است واینهاقسمتهائی که پیغمبراکرم‌بمردم‌نرسانده است بارأی وخیال خودآنراوضع‌میکنند، وحال‌آنکه خداوند دربارهٔ قرآن‌که بوسیلهٔ پیغمبربمردم ابلاغ شده است میگوید: «ما در این کتاب ازبیان هیچ‌امرلازمی کوتاهی‌نکرده‌ایم» وهم میفرماید: «درقرآن بیان هرچیزی که برای مردم لازم‌است وجود دارد» خداوندفرمود که‌آیات قرآن‌بعضی‌گواه بعض دیگر ومفسربعض دیگرند ودرمیان‌آنها هیچگونه اختلاف و تناقضی وجود ندارد «واگراز ناحیهٔ خدا نمی‌بود درآن اختلافات فراوانی میبافتند» ظاهـرقرآن زیبا و باطن‌آن ژرفااست، شگفتیهای‌آن تمام نمی‌شود وتیرگیها وتاریکیهاجزبوسیلهٔ قرآن برطرف نمی‌گردد».

درکافی بعدازکتاب مقاییس بابی دارد تحت عنوان «باب‌الردالی الکتاب و السنة وانه‌لیس‌شیء من‌الحلال‌والحرام‌الاوقدجاء فیه کتاب‌اوسنة». همچنانکه عنوان باب‌حکایت‌میکندمنظورائمهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام‌اینست که‌پایه واساس‌فکرنیازمندی به قیاس، یعنی‌نارسائی تشریعات الهی اسلامی نسبت بهمه فروع واحتیاجات، غلط

است، چنین ناتمامی و نارسائی وجود ندارد .

بدیهی است که مقصود این نیست که درهرمورد جزئی‌ودرهرفرعی ازفروع درکتاب وسنت دستوری‌خاص رسیده است، چنین چیزی نه‌منظوراست ونه ممکن. همچنانکه مقصود آیه کریمه که میفرماید : **مافرطنافی الکتاب من شیء** و یا میفرماید : **فیه تبیان‌کل شیء** این نیست که حکم هرواقعه جزئی و هر فرع از فروع ، جداگانه در قرآن کریم بیان شده است، بلکه مقصود اینست که خطوط اصلی‌حیات بشر در جمیع شؤون اعم از عبادات واخلاقیات واجتماعات دراین‌کتاب‌کریم رسم شده است و سنت که به وسیله پیغمبر اکرم و ائمه اطهار بیان می‌شود بیان و تشریح همان‌ها است .

بهرحال‌مقصود ازهمه‌این‌گونه تعبیرات‌نیست که‌کلیات اسلامی‌که درکتاب‌و سنت‌آمده است، بنحوی‌است که قدرت «انطباق» برتمام‌فروع‌غیرمتناهیه رادارد. و آنچیزی‌که مورد نیازاست قیاس وتشریع درکنارتشریع الهی نیست، آنچیزی‌که مورد نیاز است قوه اجتهاد واستنباط یعنی قوه تطبیق اصول برفروع ورد فروع بر اصول است، معجزه اسلامی دراینست‌که‌کلیات‌آن قابلیت انطباق برهمه موارد را دارد بطوریکه درهمه موارد ضامن مصالح عالیه انسانی است .

ائمه علیهم‌السلام‌درکمال صراحت‌این مطلب راادا کردند. درحدیث معروفی که جوامع حدیث ازجامع بزنطی‌نقل‌کرده‌اند فرموده‌اند : **علینا‌القاء الاصول‌وعلیکم التفریع-یا- علیکم‌ان‌تفرعوا** یعنی‌وظیفه مااینست‌که‌اصول‌وکلیات را بیان‌کنیم ووظیفه شما است‌که فروع وشاخه‌ها را ازاین اصول استخراج و استنباط‌کنید، به عبارت دیگر وظیفه شما اجتهاد واستنباط است. **ابن ادریس حلی** که ازاکابر صاحب نظران فقهاء شیعه است وحریت رأی خاصی دارد، با اینکه خبر واحد را نمی‌پذیرد وبآن

عمل نمیکند، این حدیث رادرمستطرفات کتاب سرائربعنوان اصل مسلم آورده است وازاینجامعلوم میشود که این اصل درمیان شیعه و درفقه شیعه از مسلمات بوده‌است.

درخطبهٔ ۸۵ نهج‌البلاغه که با جملهٔ : **عبادالله، ان من‌احب عبادالله عبداً اعانه الله علی نفسه** آغاز می‌شود جمله‌ای‌هست که مفید همین مطلب است، علی (ع) درقسمت اول این‌خطبه صفات ومشخصات عالم‌ربانی راودرقسمت‌دوم آن مشخصات عالمان بی‌عمل‌وخیالبافان‌راذکرمیکند[۱]، علی(ع) ازجمله صفات عالمان‌ربانی این صفت‌را بیان‌میکند: **قد نصب‌نفسه لله سبحانه فی‌ارفع‌الامورمن اصدارکل وارد علیه و تصییرکل فرع الی اصله .** » یعنی درمقام اخلاص وبسبب اخلاص نیت وافاضه حکمت براوبدانجا رسیده است‌که خود را در مرتفع‌ترین قله ها قـرار داده است، دراین مقام مرتفع قرارگرفته‌که هرمشکلی و مسأله غامضی بر او وارد شود جواب وحل‌آن مساله را صادر میکند وهرفرعی را باصل خود برمیگرداند .

از مجموع آنچه‌گفتیم معلوم شدکه مخالفت ائمه اهل بیت باقیاس براساس دعوت به جمود و«ظاهریت» نبوده است، بلکه براین اساس بوده است‌کـه نیازی به تشریعات من عندی نیست آنچه بدان نیازاست وباید جولانگه عقل و علم وفکر علماء قرارگیرد اجتهاد واستنباط واستخراج فروع از اصول ورد فروع براصول و بالاخره تطبیق صحیح کلیات اسلامی برقضایا و حوادث است که هیچگاه متوقف نمیشود وتحت حصر نمی‌آید و به تبع وسعت ابعاد مکانی وزمانی زیادتر میشود.

چگونه ممکن است مخـالفت ائمهٔ اهل بیت با قیاس بر اساس مخالفت با دخالت عقل درکاردین باشد وحال‌آنکه‌آنها به‌تبع قرآن مجید عقل را حجت باطن ونبی درونی میدانستند[۱] .

فقهاء شیعه نگفتندکه ادله استنباط چهاراست: کتاب، سنت، اجماع، قیاس. همچنانکه‌نگفتند ادلهٔ‌استنباط‌سه‌است:کتاب، سنت، اجماع. بلکه‌گفتند ادلهٔ‌استنباط

۱ـ سیدرضی عنوان خطبه را چنین ذکر می‌کند، «وهی فی‌صفات‌المتقین وصفات‌الفساق» ولی تدبرکامل درخطبه نشان می‌دهدکه درتوصیف علمای ربانی وعالمان بی‌عمل است.

۲ـ اصول‌کافی، جلد اول،کتاب‌العقل والجهل

چهاراست: کتاب، سنت، اجماع، عقل. پس معلوم میشود علماء وفقهاء شیعه به پیروی از دستور اهل بیت، نوعی ازمداخله رأی و نظر را که بنام قیاس نامیده میشد باطل میشناختند ولی حق عقل را در اجتهاد و استنباط محفوظ میداشتند.

به علاوه، میدانیم که بموازات بحث قیاس در فقه که مورد قبول بعضی از ائمه جماعت وانکار بعض دیگر ازخود آنها بود بحث دیگری کلامی درهمان عصر مطرح شد که در واقع یك ریشه داشت وآن بحث معروف حسن و قبح عقلی بود. طرفداران قیاس درفقه دراین مسألهٔ کلامی طرفدارحسن وقبح عقلی، ومنکرین قیاس منکرحسن وقبح عقلی شدند ولی علماء شیعه بااینکه باقیاس در فقه مخالفت کردند ازحسن وقبح عقلی طرفداری کردند و لهذا در شمار عدلیه در آمدند، و این خود میرساند که مخالفت باقیاس براساس مخالفت وانکارحق عقل نبوده است.

جامد فکرها

این مطلب قابل انکار نیست که درمیان علماء شیعه افراد زیادی پیدا شدند که ترس ازقیاس آنها را به بیماری جمود مبتلا کرد، هم درشیعه وهم در سنی از این جامد فکران زیاد بودند، اینها وقتی که با مسأله‌ای مواجه میشدند اگردستورخاصی درآن مورد رسیده بود جواب میدادند و اگر حدیث و دستور خاصی نرسیده بود لب فرو میبستند و جوابی نمیدادند، نه قیاس میکردند و نه در پی اجتهاد صحیح و استخراج اصول ازفروع بودند. شیخ طوسی آنچنانکه ازسخن وی درمقدمه «مبسوط» وهم «عدة الاصول» برمیآید گرفتارچنین جامد فکرانی بوده است وهنوزهم کم وبیش وجود دارند، برای ما فعلا ضرورت ندارد که بحث کنیم آنها چه اشخاصی بوده و چه افکاری داشته‌اند؟ عمده اینست بدانیم که اسلام چه گفته وعلماء بزرگ اسلامی از قبیل شیخ ابوجعفرطوسی چگونه تلقی کردند؟

اجتهاد در عصر ائمه

مسأله‌ای که دراینجالازم است به مناسبت تذکردهم اینست که برخی میپندارند درعصر ائمه علیهم السلام اجتهادوتفریع وردفروع براصول وجود نداشته وبعدازدوران ائمه درشیعه پیدا شده است، بااینکه درمیان اهل جماعت ازهمان قرن اول وجود داشته است بلکه به عقیدهٔ خود اهل جماعت درعهد رسول اکرم نیزصحابه عندالللزوم

اجتهاد میکردند. روایت معروفی درباره معاذبن جبل که رسول اکرم اورا به یمن گسیل میداشت روایت میکنند.

برخی عذر عدم اجتهاد درشیعه را درعهد ائمه به صورت مؤدبانه‌ای ذکر میکنند ومیگویند درآن‌عهد ازنظرشیعه نیازی به‌اجتهادنبود،زیراخودائمه معصومین حاضربودند وباب علم‌مفتوح بود، اجتهاد وقتی‌ضرورت پیدامیکندکه راه دانستن هرحکمی مستقلا ومستقیماً بسته باشد و ایجاب کندکه ازاصول استخراج شود، اما وقتی‌که هرمسأله‌ای را مستقلاومستقیماً میتوان ازمعصوم پرسید چه نیازی باجتهاد است، خواه اجتهادرابمعنی تفریع ورد فروع براصول بپذیریم ویا به معنی قیاس و اجتهاد رأی.

مستر چارلز آدامس در سخنرانی دیروز خود دراینجا همین مطلب راگفتند، ایشان چنین فرض‌کردندکه اجتهاد درشیعه بعد ازعصرائمه پیدا شده است و علت اینکه شیعه دیرترازاهل‌سنت به‌کاراجتهاد پرداخت‌این بودکه درعصرائمه ازاجتهاد بی نیاز بود.

این تصوربه ادله‌ای باطل است:

اولا این تصورکه درعصرائمه باب علم مفتوح بود ونیازی‌به اجتهادوفتوی نبود غلط است، ائمه معمولادرمدینه بودند وتنهابرای شیعیانی‌که درمدینه میزیستند این امکان بودکه حکم هرمسأله‌ای را مستقیماً از خود ائمه بپرسند، اما شیعیانی‌که درعراق یا خراسان یا جای دیگر می‌زیستندکجا می‌توانستند هرمسأله مورد ابتلای فوری رااز‌ائمه بپرسند؟آنها ناچارازراویان حدیث وشاگردان‌ائمه‌که مدتی‌ازدرس آنهااستفاده‌کرده بودند واحیاناًکتابهائی تألیف‌کرده بودند می‌پرسیدند. البته‌گاهی عین‌پرسشهائی‌که ازآنهامیشد قبلا پرسش‌شده بود وجوابش‌رامستقیماً ازائمه شنیده بودند ولی غالباً این چنین نبود، قهراً ضرورت پیدا می‌کردکه مشکل بطریق دیگر حل شود.

درتاریخ میخوانیم‌که‌گاهی شیعیان عراق یا خراسان پرسشهای خودرا جمع میکردند وبوسیله مسافران حج‌به مدینه میفرستادند وتارسیدن جواب ششماه ویایك سال طول می‌کشید. دربعضی ازاوقات ائمه تحت نظربودندویادرزندان میزیستند،

امام صادق (ع) مدتی درزمان منصور تحت نظر بودند وکسی حق ملاقات باایشان را نداشت.

داستان‌مردی که مسأله‌ای داشت‌ومیخواست‌ازامام‌سؤال‌کند وچون امام‌تحت نظربود امکان ملاقات‌نبود وآن مرد تدبیری اندیشید. باین نحو که به صورت خیار فروش‌درآمد وبه بهانه فروختن خیاروارد خانه امام شدو مسأله را پرسید- معروف است وهمه میدانند.

امام موسی‌بن جعفر (ع) چند سال درزندان‌های بصره و بغداد بودند و در همانجا از دنیا رحلت‌کردند.

دراین مواقع شیعه چه میکردند؟ آیا مسئله‌ای رخ نمی‌داد و یا تمام صور مختلف مسائل قبلا پرسیده شده بود وجوابهای آماده‌ای موجود بود؟

ثانیاً تاریخ شیعه وائمه شیعه حکایت میکندکه امامان‌اکابراصحاب خویش را که مدتهاشاگردی‌کرده بودند وآشنابا اصول‌ومبادی‌فقه شیعه بودند تشویق‌میکردند که بنشینند وفتوا بدهند.

امام‌صادق (ع) به ابان بن‌تغلب فرمود: **اجلس فی‌مسجدالمدینة وافت‌الناس فانی احب ان یری فی شیعتی مثلك** ۱. یعنی بنشین درمسجد مدینه وفتوابده برای مردم، من دوست دارم مانند تودرشیعیانم دیده شوند.جملهٔ معروف: **علیناالقاء الاصول‌وعلیکم التفریع** را ائمه باصحاب خود فرمودند.

ثالثاً یکی ازاموری‌که ایجاب می‌کند اجتهاد را ، جمع میان خاص و عام، مطلق‌ومقید، وحل‌تعارض اخبارو روایات است وهمه اینهادرزمان ائمه برای راویان حدیث وجود داشته است. آنها می‌بایست با قوه اجتهاد حل تعارض‌کنند وجمع روایات نمایند واحیاناً برخی را طرد نمایند. روایات معروف علاجیه تنها برای زمانهای بعد ازائمه نبوده است برای معاصران ائمه هم بوده است.

رابعاًاینکه می‌گویند علم اصول‌که پایه اجتهاد است درشیعه بعد ازائمه پیدا شده و قبلا درانحصار اهل تسنن بود غلط است، علماء شیعه ثابت‌کرده‌اند که شاگردان ائمه درعصرائمه درموضوعات اصولی‌تألیفات داشته‌اند، مرحوم‌سیدحسن صدر رضوان‌الله تعالی علیه درکتاب تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام این مطلب را

۱- جامع‌الرواة وسفینةالبحار ذیل‌احوال ابان

بررسی واثبات کرده است.

اجتهاد از نظر مستشرقین

بطور کلی مستشرقین پیدایش اجتهاد را درمیان مسلمین به شکل دیگروطرز دیگری که موافق‌هدفهای خودشان است توجیه میکنند، آنها نمی‌توانند یانمیخواهند بپذیرند که اسلام به عنوان یك شریعت ختمیۀ الهیه، اصول و کلیات جامعی آورده است که ضامن سعادت بشردرهمۀ زمانهاومکانها است و آنگاه علماء امت را موظف کرده است که درپرتو این اصول و کلیات الی یوم القیامة به اجتهادو استکشاف بپردازند. آنهاطبق طرز تفکرمادی خود چنین وانمود میکنند که اسلام پاره‌ای مقررات‌ساده و متناسب بازندگی اعراب چهارده قرن پیش‌آوردولی‌طولی نکشید که جامعه وسیعی را دربر گرفت وزندگی تحول یافت، قوانین اسلامی‌برای چنین جامعه‌ای نارسابود وعلماء اسلامی بخاطرعلاقه به‌اسلام دوره بدوره طبق احتیاجاتی که پیدا میشد از پیش خود وضع قوانین وجعل احکام میکردند ونام‌آنرا اجتهاد می‌گذاشتند ورنگ اسلامی‌بآن‌می‌دادند، وچون‌اهل تسنن‌اکثریت‌را تشکیل‌می‌دادندومسؤولیت‌حکومت را برعهده داشتند، احتیاجات، آنها را زودتروارد اجتهاد کرد وشیعه چون دراقلیت بودندقهراً آن تحرك‌درمیان‌آنها نبوده پس‌بدین علت‌شیعه‌دیرتر به‌کاراجتهادپرداخت.

ولی چنانکه‌گفتیم نه اجتهادآن است‌که این مستشرقان نیك‌نهاد! پنداشته‌اند ونه شیعه دیرتر به‌کاراجتهادپرداخت، آنچه درشیعه درزمینۀ مسائل‌اصولیه بوده است به صورت رساله‌های جدا جدا بوده مثلا رساله‌ای درعام‌وخاص، رساله‌ای درناسخ و منسوخ وامثال اینها، شاید اگرتفاوتی هست دراینست‌که اهل تسنن قبل از شیعه کتاب جامع‌درمسائل اصولی تألیف کردند.

اجتهاد و حریت

مستشرقین نوعاً اجتهاد را نوعی حریت تلقی‌میکنند، واتفاقاً همچنین است، اجتهاد نوعی حریت‌است. ولی آنهااز این کلمۀ حق، باطل‌رااراده میکنند، مقصودشان از حریت اینست‌که مجتهدان خود را محدود ومقید به‌آنچه از ناحیۀ کتاب وسنت رسیده نمی‌دانند و ازتقید به حدود کتاب وسنت‌آزادند! مستشرقین روح اعتزال را درمقابل روح اشعریت نیزبه عنوان‌حریت بهمین معنی که گفته شد توجیه میکنند.

آنها چنین وانمودمیکنندکه اسلام مساوی است باعقائد وافکاراشعری. ولی دراین میان‌گروهی روشنفکر (معتزله) پیدا شدندکه خود راازقید تعبد بکتاب وسنت‌آزاد کردند، مجتهدان نیز در مقابل ظاهریون‌گروهی دیگر از احرار بودند .

اینگونه تفسیراز اجتهاد یااعتزال دروغ وبهتان محض‌است. اجتهاد در فقه، واعتزال درکلام، البته نوعی حریت‌است. ولی‌حریت ازجمود وتقشر، تاریخ‌گواه است‌که مجتهدان ومعتقدان به حق عقل درفقه یاکلام‌که بحق باید آنها را «احرار» نامید از مؤمن‌ترین وبا تسلیم‌ترین وباتقواترین‌ومخلص‌ترین‌علماء اسلامی بوده‌اند، وهرگزظاهریین واشعریین ازآنها مقیدتر به حفظ موازین اسلامی نبوده‌اند.

***

حریت شیخ طوسی

شیخ‌طوسی‌ازاینگونه احراراست،سراسروجودشیخ طوسی ازایمان اسلامی وشوراسلامی وعلاقه به خدمت به اسلام‌موج میزند، اویك دلباخته سرازپانشناخته است. ولی این شور وایمان ودلباختگی هرگزاورا بسوی جمود وتقشرسوق نداده است. او با جامدان وقشریان نبردکرده است. او اسلام را آنچنانکه شایسته است شناخته است ولهذا حق عقل را محترم شمرده است .

شیخ طوسی باآنکه محدثی عظیم‌الشأن است وکتاب تهذیب الاحکام وکتاب استبصار اوبهترین دلیل برمدعا است، مسائل اصول دین راحق طلق‌عقل میداندباین معنی‌که تعبدوتقلید رادراین مسائل جایزنمی‌شمرد. وی در عدة الاصول بگروهی از جامد فکران‌که در شیعه پیدا شدند اشاره میکند و برسبیل انتقاد میگوید : **اذ اسئلوا عن التوحيدا والعدل اوصفات الائمة اوصحة النبوة قالوارويناكذا** . یعنی اگر از اینان درباب توحید یاعدل یا امامت یا نبوت پرسش شود بجای آنکه بدلیل عقلی استناد کنند به ذکرروایات میپردازند. شیخ طوسی مانند هرعالم روشنفکر دیگر اسلامی میداندکه اصول‌عقائد بایداجتهاداً وازروی‌فهم‌مستقیم برای‌اذهان‌روشن‌شوند ونقش آثار نقلی دراین مطالب، که البته نقش بسیار اصیلی است نقش‌هدایت وراهنمائی و تعلیم وارائه عقول به دلائل است نه نقش فرمان و مولویت وتعبد .

شیخ طوسی در مقدمهٔ‌کتاب نفیس «مبسوط» نیزازگروه جامدفکران‌گله‌آغاز

میکند، می‌گوید: «من همیشه می‌شنیدم که فقهاء اهل جماعت فقه ماشیعیان امامیه را تحقیر میکردند... ومن همواره‌دراشتیاق‌بسرمی‌بردم که کتابی‌تألیف کنم‌متضمن فروغ (بدون آنکه نیازی به اعمال قیاس پیدا شود) ولی اشتغالات وگرفتاریها مانع بود و از جمله چیزهائی که عزم مرا می‌کاست‌این بود که اصحاب ماکمتررغبت به این کار نشان نمی‌دادند زیرا با متون اخبار و صریح الفاظ روایات خو گرفته بودند وحتی حاضر نبودند لفظی تغییرکند. کار جمود بآنجاکشیده شده بودکه اگر لفظی بجای لفظ دیگر قرار میگرفت درشگفت میشدند وفهمشان ازدرك آن‌معنی کوتاهی میکرد.»

کتاب مبسوط شیخ طوسی یك‌کتاب تفریعی واجتهادی است، ظاهراً اولین کتاب فقهی تفریعی است‌که فروعی درآن‌طرح وحکم آنها ازاصول استخراج‌شده است. کلام شیخ در مبسوط میرساندکه شیعه درعصر شیخ یك‌دوره جمودی را در فقه طی میکرده است.

شجاعت ادبی

شیخ‌طوسی درعصر خود نیاز به تحولی در فقه و اجتهاد را احساس می‌کند و مانند موارد مشابه، برآوردن چنین نیازی بدون (به‌اصطلاح امروز) سنت‌شکنی و جریان برخلاف عادت مألوف میسر نیست، بنابراین شجاعت عقلی وادبی‌ضرورت می‌یابد وشیخ با شجاعتی که‌مخصوص شخصیت‌های برجسته‌ای از طرازخوداوست با نوشتن‌کتاب مبسوط چنین‌گامی را برمیدارد و فقه واجتهاد شیعه را وارد مرحله جدیدی می‌کند.

شیخ با این عمل خود اولا ثابت‌کردکه از ضمیری آگاه برخوردار است و نیاز عصر خویش را درك می‌کند.

ثانیاً ثابت کرد که از موهبت شجاعت عقلی و ادبی بهره‌منداست، او از کسانی نیست که فقط نیاز را احساس کند ولی جرأت اقدام را نداشته باشد ، باجرأت و جسارتی کم‌نظیر این گام خطیر را برمیدارد .

ثالثاً ثابت کرد که اجتهاد و تفریع و طرح مسائل جدید و جوابگوئی بآنها مشروط باین نیست که فقه اسلامی را کوتاه ونارسا فرض کنیم و دست بدامن قیاس و رأی بشویم . ثابت کرد که کلیات و اصول اسلامی نوعی است که کاملا ممکن و مقدور است درچهارچوب همان کلیات فروع تازه رسیده را جوابگوئی کرد. هنر شیخ در اینست که نه مانند جامدان و متقشران از پاسخگوئی به نیازهای عصر خود شانه خالی کرد ونه مانند متهوران و بی‌پروایان رأی وگمان شخصی‌راجانشین تشریع اسلامی کرد . **واینست انتظار اسلام ازعلماء واقعی امت !**

بهره و سهم ما

قرن ما یعنی قرن چهارده هجری از نظر فقه ومقررات اسلامی قرن‌یك‌فاجعه است ، یك فاجعه کم‌نظیر ، در این قرن مـا شاهد قربانی شدن مقررات اسلامی در مقابل مقررات اروپائی میباشیم . سنگرهارا پی‌درپی از دست فقه اسلامی میگیرند. درمسائل قضائی ، درمسائل مدنی ، در مسائل خانوادگی ، در مسائل جزائی و در سایر مسائل تدریجاً مقررات ناقص اروپائی جانشین مقررات اسلامی میگردد . امروز عملا جز مقررات عبادی در انحصار اسلام نمانده است ، سایر مقررات یا انحصاراً غیراسلامی است ویامخلوطی‌است‌ازمقررات اسلامی‌وغیراسلامی.چرا؟

اگر از مقلدان و فرنگی مآبان بپرسیم جواب آماده‌ای پیش خود دارند ، میگویند : قرن بیستم است ومقررات قدیم مناسب بااین قرن‌نیست، مقررات‌دیگری

مناسب با روح قرن لازم است . این جمله را طوطی‌وار تکرار می‌کنند ، ولی‌اگر توضیح بخواهیدکه آن عواملی‌که در این قرن پیدا شده که ایجاب میکند قوانین اصلی زندگی بشر تغییر کند چیست ؟ مقتضیات زمان یعنی چه و چگونه است؟ چه رابطه‌ای هست میان تکامل وتغییر وسائل‌زندگی و تغییراصول ومقررات ومدارهای زندگی البته جوابی نخواهید شنید . آنها همینقدر فکر میکنندکه مثلا چون‌وسائل مسافرت‌عوض‌شده پس‌علی‌القاعده باید اصول‌اخلاق ومقررات‌اجتماع‌هم‌تغییر کند.

والبته‌کیست‌که نداند در این میان دستهائی درکار است‌که شرق را ازاصولی که بآنها می‌بالد و پایه و مایه شخصیت اواست خلع و عریان‌کند تا اورا بصورت لقمه قابل هضمی برای‌غرب‌در آورد ؟

اما یك نکته را نباید فراموش کنیم : بدون شك ما ازنظر فقه واجتهاد در عصری شبیه به عصر شیخ‌طوسی زندگی می‌کنیم ، دچار نوعی جمود واعراض‌از مواجهه با مسائل مورد نیاز عصر خود هستیم ، ما نمیخواهیم زحمت‌گام‌برداری در راههای نرفته راکه عصرما پیش پای ماگذاشته بخود بدهیم ، همهٔ علاقهٔمابه‌اینست که راههای رفته را برویم وجاده‌های هموار کوبیده را بپیماییم . ما ترجیح می‌دهیم راه هفتصدساله حل شبهه ابن قبه را طی‌کنیم وحال آنکه امروز صدها شبهه‌ازشبهه «ابن‌قبه» مهمتر و اساسی‌تر و وابسته‌تر بزندگی عملی‌خود داریم . شیخ‌الطائفه‌بلکه شیخ‌الطائفه‌هائی برای قرن چهاردهم ضروری است‌که :

اولا باضمیری روشن‌نیازهای عصرخویش را درك‌کنند .

ثانیاً باشجاعت عقلی وادبی ازنوع شجاعت شیخ‌الطائفه دست‌بکار شوند.
ثالثاً ازچهارچوب کتاب وسنت خارج نگردند.

چه میدانیم ؟. شاید روزگار آبستن به چنین مردانی که از امثال شیخ‌الطائفه ملهم‌خواهندبود بوده باشد. اینقدرمیدانیم که خداوند دین‌خودرا وانخواهدگذاشت.

دکتر محسن شفائی
قاضی دیوان کشور

عدةالاصول شیخ طوسی

و نقش آن در مدار تاریخ علم اصول

تاریخچهٔ علم اصول در مذهب شیعه :

سید محسن جبل عاملی در (ج ۱ ص ۳۳۷ اعیان‌الشیعة) باب «ماثر عن‌الائمة فی‌اصول‌الفقه» ذکر نموده : که اصول مسائل فن اصول فقه را ابتدا حضرت علی (ع) وسپس باقر العلوم (ع) وبعد ازآن حضرت صادق (ع) وسپس سایر ائمه، متناوباً بیان فرموده‌اند. شیخ محمدجواد مغنیة در «تاریخ فقه جعفری» نیزباین معنی تصریح میکند، وصاحب کتاب «اعلام‌الوری» هم بااشاره باین مطلب گفتار خود را مستند به تألیف هشام بن الحکم نموده است.

صاحب «اعیان‌الشیعة» مینویسد که حضرت علی (ع) اول کسی بود که فرمود :

«ان فی‌القرآن الناسخ والمنسوخ والمحکم والمتشابه والعام والخاص ......».

شیخ حرعاملی کتابی راجع بقواعد مرویه از ائمه (ع) تحت عنوان

«الاصول‌الکلیة المرویة عن‌الائمة (ع)» تألیف و در آن، قواعد اصولی را که ابتداء ائمه (ع) بیان فرموده‌اند ذکر نموده است ، ونیز نامبرده (شیخ حرعاملی) بکتابی بنام اصول که ازطرف حضرت صادق (ع)ذکر شده و آن کتاب ازطرف شاگردان بنام ایشان تألیف‌گردیده اشاره میکند .

سیدهاشم خوانساری ازمتأخرین ،کتابی بنام «اصول آل‌الرسول» درخصوص امر مورد بحث تألیف نموده است .

«عبدالله‌شبستری وفیض کاشانی» هردو کتابی راجع بمراتب یادشده تألیف نموده‌اند که‌کتاب خود را مانند حرعاملی بنام «الاصول‌الاصلیة» نام گذارده‌انـد و در مؤلفات خود تصریح نموده‌اندکه بدواً ائمهٔ (ع) متذکر قواعد اصولی شده و بعد ازآن سروران بویژه شاگردان مکتب حضرت صادق (ع) ضمن روش مبارزه باقیاس ، راجع بقواعد اصول ، کتاب تصنیف کرده‌اند .

« در اعلام‌الوری » و « اعیان‌الشیعة » نوشته‌اند : اول کسیکه از شاگردان حضرت‌صادق(ع) درفن اصول‌الفقه کتاب تصنیف کرد هشام‌بن حکم است . نامبرده کتابی در مباحث الفاظ علم اصول بنام «الالفاظ ومباحثها » تصنیف نموده‌است .

«اعلام‌الوری» تصریح میکند که شاگردان زبدهٔ حضرت صادق (ع) مانند ابان‌بن تغلب ، محمدبن مسلم ، زراره ، جابربن حیان مطالب متنوعـه را از آن جناب استفاده ویادداشت میکردند وموضوعات مربوطه بقواعد احکام رابصورت «اصل» یادداشت می‌کردند که از جمع آوری آن اصلها کتب اصول اخبار مانند (کافی تألیف‌کلینی ، متوفی در۳۲۹ ، مشتمل بر۱۶۱۹۹ حدیث) و (تهذیب شیخ طوسی مشتمل بر ۱۳۵۹۰ حدیث) و (من‌لایحضره‌الفقیه تألیف صدوق متوفی در ۳۸۰ مشتمل بر ۹۰۴۴ حدیث) و (کتاب استبصار شیخ طوسی متوفی در ۴۶۰ مشتمل

بر ۵۱۱ حدیث) تألیف گردید و این چهار کتاب بعداز قرآن ازمآخذ معتبره ومورد اعتماد شیعه است و همان اندازه نزد شیعه سندیت دارندکه صحاح ست (از : بخاری ، مسلم ، ترمذی ، ابن ماجه ، ابن داود ونسائی) نزد اهل سنت ، وگرچه اصول مذکوره شامل روایات مربوط بهمهٔ مسائل مذهبی بوده اما مسلماً راجع بکیفیت استنباط احکام ویا بتعبیر دیگر « قواعد اصولی » چیزهائی در آن کتب یافت میشده است که بعداً دانشمندان آنهارا استخراج کرده‌اند .

بعداز **هشام‌بن حکم** ، **یونس‌بن عبدالرحمن** از شاگردان **امام موسی کاظم** (ع) کتاب «اختلاف الحدیث» را راجع به‌بحث تعادل وتراجیح تألیف نمود و بعد از آن ، کتاب «اصول‌الفقه شیخ مفید» (متولـد ۳۳۶ ـ متوفی در ۴۱۳) منتشر شد و کتاب «اصول‌الفقه شیخ مفید » ازحیث حجم وتحریر مانند کتاب « اصول‌الفقه » منتسب به شافعی است .

بعد از شیخ مفید **سید مرتضی** از شاگردان مبرز وی کتاب « الذریعة فی ـ اصول‌الفقه»راکه حاوی تمام مباحث اصول ازمباحث الفاظ وادلهٔ عقلیه‌است تألیف نمود. بعداز سید شاگرد وهمدرسش شیخ طوسی متوفی‌در۴۶۰ کتاب «عدةالاصول» را در علم مذکور با تحقیقات کافیه تألیف نمود که این کتاب بواسطهٔ اهمیتی که داشت مدتها کتاب درسی بود (جناب استادآقای شهابی در تقریرات خود باین مطلب اشاره نموده‌اند) و چون کنگره براساس هزارهٔ شیخ تأسیس شده راجع بمبحثی از مباحث «عدةالاصول» ذیلاً بحث خواهد شد .

این امر بدیهی است که در عصر امام بواسطهٔ دسترسی بـآن جناب توسل باصول فقه واصول استنباط مورد نداشته ، و شیعیان درمسائل مشکله بآن سروران مراجعه و حل مشکلات خود را مینمودند ، و تمسك به‌اصول استنباط قهراً از

زمان‌غیبت کبری آغاز شد و نخستین مجتهدی که درغیبت دراستنباط احکام متمسك بقواعد اصولی گردید ، ابن‌ابی عقیل وبعداز وی ابن‌جنید بودند و چون آن دو دانشمند ودو فقیه بزرگوار درگذشتند ونوبت به شیخ مفید رسید رویهٔ آن دوفقیه را ترویج کرد ، و ازاین‌رو شاگردان مفید ازجمله سید مرتضی و شیخ طوسی ،کتاب هائی در فن اصول استنباط از خود بیادگار گذاشتند : سید مرتضی « الذریعة » و شیخ طوسی « عدةالاصول» را تألیف کردند ـ وخود مفید بنابگفتار نجاشی کتابی دیگر در اصول تألیف کرده است که علامه کراجکی از این کتاب در کتاب «کنزالفوائد» یاد کرده است .

بعد از شیخ طوسی محقق صاحب « شرایع » ابوالقاسم نجم‌الدین کتابهای « نهج‌الوصول الی معرفةالأصول » و « المعارج » را تألیف نمود و بعد از محقق علامه حلی شاگرد محقق ، کتاب «تهذیب‌الوصول الی علم‌الاصول» راتألیف‌نمود.

علامهٔ حلی علاوه برکتاب «تهذیب‌الوصول» کتب اصولی دیگر ازقبیل «النکت‌البدیعة فی تحریرالذریعة» وکتاب «غایةالوصول» وکتاب «منتهی الوصول الی علمی‌الکلام والاصول» وکتاب : «نهج‌الوصول الی‌علم‌الاصول»را هم تألیف کرده‌است ولی کتاب «تهذیب‌الوصول» بیش از سایر مؤلفات وی شهرت دارد و بر «تهذیب‌الوصول» عده‌ای از علماء شرح نوشته‌اند که ازجمله عمیدالدین خواهرزادهٔ علامه‌است واین شرح بنام «منیةاللبیب فی‌شرح‌التهذیب» میباشد ونسخهٔ خطی آنرا نویسندهٔ مقاله درکتابخانهٔ مرحوم والد خود ملاحظه نموده‌است که شاید تاکنون چاپ نشده باشد و دیگر «شرح ضیائی» بر«تهذیب» است که آنرا ضیاءالدین خواهرزادهٔ دیگر علامه برادر سید عمیدالدین نوشته است ، و دیگر شرح میر جلال استرآبادی ازشاگردان محقق کرکی است ودیگر شروح فخرالمحققین پسرعلامه و

منصوری : منصوربن عبدالله شیرازی از دانشمندان معاصر شهید دوم میباشد ، ودیگر شرح شهید اول است که این شرح شامل شروح ضیائی و عمیدی میباشد .

بعداز علامه، شهید ثانی (مقتول در ۹۶۶) کتاب «تمهید القواعد» را نوشت و بعداز شهید ثانی پسرش شیخ حسن مکنی بابی منصور کتاب « معالم‌الاصول » را تصنیف نمود واین کتاب ساده ومورد قبول طلبهٔ علم‌است وهنوز تدریس آن رواج دارد ومدتها بحث وتدریس مجتهدین براساس این کتاب بود ، و حاجی‌میرزاحبیب الله رشتی مجتهد ، بتفصیل معالم را تدریس میکرد بطوریکه دورهٔ تدریس وی بیش‌از ۱۶ سال طول میکشید ، و وی ملاك دراجتهاد را منوط بدانستن معالم توأم باتقریرات خود میدانست و حاشیه «هدایةالمسترشدین» برمعالم از شیخ محمدتقی بن عبدالرحیم معروف است .

حدود سال ۱۱۹۰ آقاباقر بهبهانی که از فحول علمای عصربود کتب «الفوائدالحدیث» رادر این فن تألیف نمود وی درسال ۱۲۰۸[1] فوت نمود . و نیز آقا سیدمحمد طباطبائی درقرن ۱۲ هجری کتاب «مفاتیح‌الاصول» را تألیف نمود ـ ودر ۱۲۲۱ میرزای قمی رئیس حوزهٔ علمیهٔ قم کتاب «قوانین‌الاصول» را تألیف کرد . براین کتاب «قوانین» مرحوم آقامیر سیدعلی‌قزوینی حاشیه نوشته که بحاشیهٔ سید قزوینی معروف است. بعداز «قوانین» ، شیخ محمد حسین برادرمؤلف «هدایة المستر شدین» کتاب «فصول» را تألیف نمود ، کتاب «فصول» در حد خود بسیار نفیس و واجد مطالب دقیقه میباشد .

بعداز فصول ، کتاب « فرائدالاصول » را شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴ ـ ۱۲۸۱) تألیف نمود و کتاب « فرائد شیخ مرتضی » شهرت بسزا دارد ـ بعد

۱ ـ صحیح درسال ۱۲۰۵ است (د)

از «فرائد» مرحوم ابوالقاسم کلانتری تهرانی متوفی در ۱۲۹۲ شاگرد شیخ مرتضی کتاب «مطارح‌الانظار» را دراین فن تألیف نمود.

بعداز «مطارح» کتاب «کفایةالاصول» رامرحوم آخوند ملاکاظم خراسانی (متوفی در ۱۳۲۹) تألیف‌نمود - «کفایة» تحولی درعلم اصول پدیدآورد، از طول مدت تحصیل این علم‌کاست و درزمان حاضر کتاب درسی و کتاب روزتلقی می‌شود، بر «کفایه» مشکینی، نجف‌آبادی، آقاشیخ کاظم خراسانی‌وسبزواری وغیره حاشیه نوشته‌اند و مرحوم شیخ عبدالکریم خوئی آنرا بفارسی ترجمه‌کرده است و چون ترجمهٔ تحت‌اللفظی‌است‌درك آن برای مبتدیان خالی ازاشکال‌نیست.

بعداز «کفایه»، کتاب «تقریرات‌نائینی» که بسیارسلیس و روان‌است برشتهٔ تحریر در آمده، و نیز مرحوم حاج شیخ عبدالکریم رئیس حوزهٔ علمیهٔ قم قبل از مرحوم بروجردی کتاب «دررالفوائد» را تألیف نمود وازعلماء اعلام ومجتهدینی که حیات دارند هریك کتابی دراین فن تألیف نموده‌اند یا از تقریرات درس آنان کتب ورسائلی چاپ شده است.

پیدایش مکتب اخباری برابر اصولی

بعد از پیغمبر (ص) زمان صحابه اهل فتوی کسانی بودند که بتوانند قرآن را تفسیر کنند، محکمات را از متشابهات تمیز دهند، عارف بناسخ و منسوخ باشند وچنین اشخاصی را قراء می‌گفتند. بعداز صحابه چون اسلام وسعت‌یافت و بازار علم درایت، فقه، اصول واخبار رونقی بسزاگرفت ومکاتب علم فقه واصول واخبار پدیدگردید درنتیجه علماء به دو طبقهٔ ممتاز: اهل رای واهل حدیث‌تقسیم گردیدند: فقهائی که در احکام متوسل باجتهاد واستنباط می‌شدند آنها را مجتهد و اهل رأی می‌نامیدند و آنهائی راکه برای حل مشکل ویامشکلات خود فقط قرآن

واخبار را بکار برده و درموارد تعارض دلیلین روش احتیاط را اختیار میکردند آنها راعالم اخباری یااهل حدیث می‌گفتند واین رویه یعنی تقسیم علماء بدوطبقه اصولی(اجتهادی‌واخباری‌مقدمهٔ تکوین‌مذاهب‌اربعه‌میان‌اهل‌سنت‌وفقیه‌اصولی‌وعالم اخباری) درمیان شیعه‌گردید بدین توضیح: بعداز دوره صحابه زمان نهضت علمی حضرت صادق (ع) ابوحنیفه از شاگردان‌آن حضرت دراحکام طریق قیاس و رأی را اختیار کرد و درنتیجه مذهب حنفی را بوجود آورد و برابر حنفی‌ها مالك‌بن انس (متوفی در۱۷۹) شاگرد دیگر حضرت صادق (ع) عمل بظاهر حدیث وقرآن را اختیار کرد و درنتیجه مذهب مالکی پدیدار گردید . بعداز مالکی ، شافعی (۱۵۰ - ۲۰۴) نیز مذهب شافعی را پدید آورد وسپس یکی از پیروان شافعی بنام احمد بن حنبل متوفی در ۲۴۱ - از معاصرین متوکل مذهب حنبلی را پدیدآورد- و مقارن همین عصر داود ظاهری مذهب ظاهریه را که مبتنی براجتناب شدید از قیاس و رأی است تأسیس نمود .

و در میان شیعیان نیز دوسلیقهٔ اتکای بعقل وبظاهر نقل وجود داشت وبعداً بعنوان دومکتب اصولی واخباری رواج یافت ودر مقام عمل، علماء اصولی‌اغلب پیش کسوت بوده‌اند ولی در جریان تاریخ ، گاه علماء اخباریون ریاست یافته و ملجأ و مرجع شیعه شده‌اند مانند اول‌قرن یازدهم هجری که محمد امین استرآبادی متوفی در۱۰۲۶ اقدام به‌احیاء طریقهٔ اخباری نمود وسپس آقاباقر بهبهانی مفتی شیعیان عنایت مخصوص بعلم اصول مبذول داشت و مکتب اصولی رارواج داد .

فرق بین قاعدهٔ اصولی وقاعدهٔ فقهی

بموازات پیدایش علم اصول ، قواعد فقهیه از آن منشعب‌گردید و فرق بین این دو اینست‌که علم اصول، ازقواعد کلیه‌ای‌که برای استنباط احکام شرعیه‌بکار

میرود بحث مینماید ونتیجهٔ آن، بحث ازحجیت ویا عدم حجیت ادلهٔ اربعه‌است، یعنی علم اصول ازمسائلی بحث میکندکه آن مسائل کبری قضایائی واقـع میشود که درطرق استنباط بکار میرود ولی قاعدهٔ فقهیه با استفاده از قاعدهٔ کلی اصولی و با مقدمه قراردادن نتیجهٔ قاعدهٔ اصولی برهان فقهی را تشکیل میدهدکه این برهان مبین تکلیف مکلف ازحیث احکام خمسهٔ تکلیفیه است ، بطور خلاصه بعدازاثبات حجیت ادلهٔ اربعه، ازحجیت کلی آن ادله، دربرهان قاعدهٔ فقهی درامرجزئی استفاده می‌شود مثلا :

« **هذا خبر متواتروکل خبر متواتر حجة فهذا حجة** » این برهان اصـولی ولی رافع تکلیف نیست ، بلکه ازاین قیاس این نتیجه را اخذ مینمائیم که آنرا مقدمهٔ قیاس وبرهان دیگربرای تکلیف نماز خودمثلا قرارداده وبدین کیفیت قیاس‌تشکیل میدهیم . «هذا:اقیموا الصلاة» حجة (لانه خبرمتواتر) ، وکل حجة یجب‌العمل‌بها، فیجب‌العمل بقوله (ص) اقیمواالصلاة»

* * *

نقش عدةالاصول شیخ طوسی درمدارتاریخچهٔ مذکور :

درمدار تاریخچهٔ بالابعد از شیخ مفید بطوریکه‌گفته شد شاگردش شیخ‌طوسی «عدةالاصول» را درموازات‌کتاب «الذریعة» سید مرتضی که واجد مباحث سودمند فن مذکوراست تصنیف نمود، «عدةالاصول» حاوی خطابات ازاوامرونواهی، عام وخاص، مطلق ومقید، مجمل ومبین وناسخ ومنسوخ میباشدوقبل‌ازبیان موضوعات یاد شده حقیقت علم واقسام‌آن را توجیه ودلالت را توضیح‌میدهد وهریك‌ازمطالب یاد شده را بوجه اوفی بیان میدارد.

این‌کتاب میان آثارومؤلفات ومصنفات شیخ طوسی که هریك چون گلهای بهاری شامهٔ روح را نوازش می‌دهند ازجهت علمی بسیارارجمند است و سالیانی

دراز، درك واحاطه برآن ، ملاك اجتهاد تلقی میشد و از کتب درسی بـود و طلاب علوم چون پروانه گرد شمع وجودش جمع بودند و از دررفـضائل و معارف آن استضائه واستفاده می‌کردند.

شیخ طوسی درمقدمهٔ کتاب مذکوراظهـار میدارد : راجـع باصول فقه در مذهب شیعه قبل از«عده» جز کتاب مختصر شیخ ابوعبدالله (شیخ مفید) تصنیف نشده بود وچون کتاب، کافی بمقصود نبود وگرچه سید مرتضی‌درتقریرات وامالی خود دراین علم زیاد بحث‌کرده اما کتابی‌که مرجع این علم باشد ننوشته است و بعلاوه موضوع مذکور، علمی است‌که مورد نهایت اهمیت است و بیان شریعت مبتنی برآن میباشد ازاین رودرمقام تصنیف کتاب « عده » برآمده ... سپس گوید اصل درعلم مذکوربیان خطاب وچیزیکه وسیلهٔ اثبات خطاب است می‌باشد[۱].

شیخ ، خطابات را درمقدمهٔ مقال خویش ازحیث امرونهی ، از جهت عام و خاص ، ازلحاظ مطلق ومقید وازجهت مجمل ومبین و نیزاز حیث ناسخ و منسوخ مورد توجه قرارداده واشاره‌کرده‌که برخی اجماع وقیاس واجتهاد و صفت مفتی‌و حظر واباحه را نیز برخطابات علاوه نموده‌اند وشیخ این امـور را به ادله‌ای کـه ذکرکرده جزء خطابات نمیداند .

بیان اجمالی نسخ از عدةالاصول :

و اینك از باب نمونه، اجمالی ازمبحث نسخ عدةالاصول راباصطلاح‌شیخ که یکی از «خطابات» است با توضیح کوتاهی راجـع بعقیدهٔ شیخ یاد می‌کنیم تا سلیقهٔ مؤلف درتنظیم وعرضه‌کردن مباحث بدست‌آید.

۱ــ خطاب در اصطلاح اصول فرمان لفظی خدا ورسول خدا بامرویا نهی میباشدوخطاب معنوی حکومت عقلی بحسن وقبح چیزی ازگفتارورفتار وپندار میباشدکه دراین موردعقل بـه راهنمائی پیامبرباطن وخارج ، حسن وقبح چیزی راتنفیذ مینماید.

شیخ ، «نسخ» را ازحیث لغـت، ازجهت شرائـط نسخ، ازلحاظ فرق بین نسخ وبدا، وغیره مورد توجه وبررسی قرارداده ودرشرائط نسخ، شرائطناسخ،و شرائط منسوخ ، ولحاظ عمل، ومورد نسخ را درنظرگرفته وشرائط هریك راذکر نموده است وتصریح میفرماید که مراد ازنسخ، نسخ مذکور دراحکام شرعي و آن هم درحکم منجزومعلوم میباشد. بنابراین حکم حرمت خمر را نمیتوان گفت ناسخ حکم اباحهٔ آن میباشد چون قبل‌ازحرمت، اباحهٔ آن معلوم نبود. (و ادعای اینکه قبل ازحکم، بعضی شرب خمرمیکردند، عمل آنان ملاك اباحهٔ واقعی‌آن نیست) و همچنین رفع تکلیف ازمجنون ومیت وعجزآنان از اتیان تکلیف را نمیتوان نسخ دانست .

الف ـ نسخ درلغت :

شیخ‌طوسی مانند تمام علماء لغت بویژه صاحب مجمع‌البحرین‌گوید:نسخ درلغت دومعنی دارد :

۱ـ ازاله است چنانکه‌گفته میشود : نسخت‌الشمس الظل: (آفتاب سایه را زایل‌کرد) ونسخت‌الریح آثارهم : (بادآثارآنانرا ازبین برد).

۲ـ نقل است ، گفته میشود : نسخت‌الکتاب : (نقل دادم ونوشتم‌کتاب را).

شیخ با اشاره بقول ابوهاشم گوید مشارالیه نسخ را در اولی حقیقت و در دومی مجاز میداند ولی حق‌آنست‌که نسخ درلغت درهردومعنی حقیقت است.

ب ـ شرائط ناسخ درنظر شیخ :

۱ـ شیخ‌گوید : شرط اول ناسخ اینست‌که مراد ازحکم ناسخ غیر از مراد بمنسوخ باشد، ناسخ با اشعاربحکم ناسخی هدف‌آن غیراز منسوخ باشد زیرااگر مراد ومنظورآن، حکم منسوخ باشد این امردلالت بربداء خواهد داشت و اقتضای

این امر، قبح امرونهی است یعنی اگرناسخ نسخ کنـد حکم منسوخ را و مرادش منسوخ باشد لازمهٔ این امر، قبح امرونهی خواهد بود ومیرساندکه درمورد، بداء حاصل شده ونسخ نشده است . وبداء برای خدا جایزنیست و از ابداء اجتماع امر ونهی لازم میآید.

شیخ دراین موردگوید : ازاین شرط (که مراد از ناسخ غیر منسوخ بایـد باشد) باطل خواهد شد قول کسیکه نسخ را (بزوال حکم بعد ازاستقرارآن)تعریف کرده است زیرا حکم، زمانی که مستقر و ثابت گردید زوال آن صحیح نیست و همچنین (بقول شیخ) رفع حکم هم صحیح نیست زیرا رفع حکم بعدازاثبات و استقرار آن جایز نمیباشد وجایزنیست حکم مأمور بـه رفع شود زیرا اگر چنین چیزی جایزباشد لازم میآید مأموربه مقصود ومطلوب‌ومراد بامر، ومکروه به نهی: (نسخ) باشد واین امرمستلزم اجتماع امرونهی خواهد بود [1] .

۲ـ شرط دوم ناسخ اینست که منفصل ازمنسوخ باشد واگرمتصل بودناسخ نیست بلکه مخصص است مانند: فاعتزلوا النساء فـی‌المحیض ولاتقربوهـن حتی یطهرن .... اینجا « حتی یطهرن » ناسخ نیست برای اینکه متصل است .

۳ـ ناسخ باید امر قطعی وعلمی باشد نه ظنی ـ بنابرایـن بخبرواحـدکـه مظنون است نمیشود قرآن را نسخ نمود.

---

۱ ـ توضیح‌آنکه : درمقام تعریف نسخ اصطلاحاً برخی‌گفته‌اند ، نسخ، رفع حکم شرعی وبعضی‌گفته‌اند، نسخ ، اعلام بزوال حکم شرعی وپاره‌ای‌گفته‌اند ، نسخ، اعلام بزوال مثل حکم شرعی وگروهی‌گفته‌اند، اعلام برفع مثل حکم شرعی است. دربارهٔ تعاریف اول ودوم‌این‌اشکال پدید میآیدکه تعلق زوال ورفع بحکم شرعی، بعدازاستقرارآن مستلزم بداء ومحال است وازاین رو برای رفع اشکال مزبور لفظ «مثل» رابعدازلفظ «رفع» یا «زوال» وپیش ازحکم ذکر،وآنرا مقید به «مثل» قبل‌ازلفظ «حکم» نموده‌اند. درحالتیکه این تعریف هم عاری ازخدشه نیست.

ج ـ شرائط منسوخ :

۱ـ یکی ازشرایط منسوخ اینست که حکم منسوخ موقت نباشد. مانندافطار به شب «ثم‌اتموا الصیام الی‌اللیل» در اینجا حکم روزه که موقت است و درشب باید افطارنمود این حکم بافطار، ناسخ حکم روزه نیست .

۲ـ حکم‌منسوخ باید مورد علم وقطع‌وازاحکام شرعی باشدنه‌از افعال‌عرفی.

۳ـ برای حکم منسوخ ، بدل و جانشین در احکام شرع نباشد مانند : کفارهٔ روزه .

د ـ شرایط نسخ :

۱ـ شرط حتمی نسخ اینست که دراحکام شرعی جاری میشود.

۲ـ شرط نسخ اینست که بجای منسوخ حکم اخف یا اشد نازل شود بلکه تابع مصلحت حق است (مانسخ من‌آیة اوننسهانأت بخیر منها اومثلها ....) .

۳ـ نسخ باید دراحکام تکلیفی باشد نه درافعال تکوینی ، افعالی که حسن و قبح ذاتی دارند . ازاین‌روست که شیخ درفصل مخصوص گوید :

«فصل فی‌ذکر مایصح معنی النسخ فیه من افعال المکلف و مالا یصح .... الخ» . توضیح آنکه دراین مورد درفصل مخصوص ، شیخ راجع بافعالی که نسخ درآنها جایز نیست توضیح وبیان مینمایدکه افعالی که درآنها نسخ جایز نیست‌دو قسم است :

اول ـ افعالی است که سلب صفت ذاتی ازآنها ممکن نیست مانند : وجوب انصاف وشکرمنعم وقبح کذب ونادانی وسایر امور عقلیه‌ای که سلب صفت ازآنها نتوان نمود، زیرا شیخ باین‌عبارت تعلیل‌مینماید : «لان من‌المحال ان‌یکون‌الانصاف مع‌کونه انصافاً وشکرالنعمة مع‌کونه شکراً للنعمة یخرجان من‌کونهما واجبین و

کذلك لایصح ان یخرج‌الجهل والکذب عن‌القبح‌الی‌الحسن .... الخ» .

دوم ـ درافعالی که «لطف»اند نسخ جایزنیست مانند وجوب معرفت خدا و صفات خدا ، وجوب معرفت ولی خدا ، زیرا نسخ «لطف» عقلا جایز نیست و واجبات عقلی را نمیتوان نسخ نمود.

هـ ـ درچه اموری نسخ جایز است ؟

نسخ جایزاست درشرعیات واین جواز برخلاف عقیدهٔ یهودمیباشدپیروان اسلام (جزابومسلم اصفهانی) نسخ را دراحکام شرعی جایزشمرده‌اند. (جواز آنان مستند بحکم قبله ، نسخ وجوب مقابلهٔ یکتن مسلمان برابرده تن‌کافر ، نسخ حکم عدهٔ وفات وتقلیل آن ازیکسال بچهارماه وده روز، تبدیل روزهٔ عاشورا بروزهٔ ماه رمضان ونسخ آیهٔ «لااکراه فی‌الدین» بآیهٔ «واقتلواالمشرکین» میباشد).

توضیح‌آنکه نسخ دراحکام عرفی بعلت جهل وعدم‌احاطه‌قانونگذاربمصالح ومفاسد میباشد درحالی‌که نسخ درشرعیات بمعنی واقعی خود (ازجهت عدم‌احاطهٔ خداوند متعال) نیست بلکه درظاهر، حکم شرعی ثبات داشته ولی‌درواقع، محدود بزمان مورد مصلحت بوده است .

و ـ نسخ حکم قبل ازابلاغ‌آن جایز نیست :

شیخ‌گوید مذهب سید مرتضی اینست‌که نسخ شیء قبل ازوقت فعل آن (و قبل ازابلاغ‌آن) جایز نیست و شافعی وجماعتی از معتزله آنرا جایز دانسته‌اند.

ز ـ آیا زیاده درنص، نسخ است ؟

شیخ‌گوید : بنا بمذهب سید مرتضی زیاده درنص دو نوع است : یك نوع زیاده درنسخ اینست‌که زیاده، حکم مزید علیه را تغییر میدهد دراینصورت،زیاده موجب نسخ نص، خواهد بود ویکنوع دیگرزیاده ، باعث تغییرمزید علیه نخواهد

شد، دراینصورت زیاده موجب نسخ نیست .

ح ـ آیا نقصان از نص نسخ است ؟

شیخ بنا بمذهب سید فرماید : نقصان از نص مانند قبله موجب نسخ نص (نماز) نخواهد بود ونقصان صیام عاشورا یا نسخ آن بصیام رمضان موجب نسخ روزه ونسخ‌نص‌نخواهدگردید.

ط ـ آیا نسخ کتاب بکتاب ونسخ خبر بخبر ونسخ کتاب بخبر و نسخ‌اجماع و قیاس جایز است ؟

اول ـ نسخ حکم مذکور درکتاب ، بکتاب : « نسخ کتاب بکتاب » جایز است ـ و دلیل برجواز ، وجوب علم درآن (درناسخ ومنسوخ) و وجوب عمل بآن میباشد همانطوریکه تخصیص‌آیه‌ای ازقرآن بآیهٔ دیگر جایزاست نسخ آیه‌ای بآیهٔ دیگرنیز جایزاست.

دوم ـ نسخ سنت به سنت جایزاست والبته درصورتیکه دریك عرض‌باشند، هردو متواتر ویا واحد باشند ولی نسخ خبرمتواتربخبرواحد جایزنیست زیرامعلوم رابمظنون، با توجه بشرائط مربوطه نمیتوان نسخ نمود.

سوم ـ نسخ اجماع جایزنیست زیرا اجماع دلیلی است‌که تغییرپیدا نمیکند وعقل دلالت برصحت اجماع دارد وموضوعات عقلی قابل نسخ نیست.

اما قیاس ـ راجع به نسخ قیاس باید گفت قیاس نزد امامیه حجت نیست تا قابل نسخ تصورشود، واما نزد پیروان ابو حنیفه قائلین بقیاس هم جایز نیست زیرا قیاس درمذهب اینان پیرو اصول خاصی است‌که بتفصیل ذکرکرده‌اند ومادام‌که اصول نزد اینان ثابت است نسخ‌آن جایز نمیباشد.

ی ـ آیا نسخ قرآن به سنت وسنت بقرآن جایزاست ؟

ابو حنیفه ومتکلمین از معتزله و مالك‌بن انس قائلند که نسخ قرآن بخبر مقطوع (خبرمتواتر) جائز است و سید مرتضی نیز براین عقیده میباشد . ولی شافعی وجمعی ازفقها این معنی را جایز نمیدانند وبحث شیخ دراین مورد اینست :

تردید نیست‌که قرآن بخبر واحد نسخ نمیشود وکسیکه نسخ قرآن رابخبر مقطوع جایز دانسته نسخ قرآن را بخبرواحدنیز تجویز کرده است ولی باجماع علماء نسخ قرآن بخبرواحد جایزنیست وبهمان دلیل‌که تخصیص قرآن بخبر واحد جائز نیست نسخ‌آن هم جایز نمیباشد النهایه اشکال و بحث راجع بخبر مقطوع (خبرمتواتر) است، شیخ‌گوید (... اذا اوجبت‌السنةالمقطوع بهاالعلم و العمل ساوت‌الکتاب فی‌ذلك فیجب جواز حصول نسخه بها کما یجوزان یبین‌بهاو یخص‌بها وانما لایجوزنسخه بخبرالواحد للاجماع الذی ذکرناه ... وقالوا ایضاً: النسخ اذاکان واقعاً فی‌الاحکام‌التی تابعة للمصالح وکانت‌السنة فی‌الدلالة علی‌الاحکام کالقرآن لایختلفان فیجب جواز نسخه بها ... الخ »،

بطورخلاصه بشرح مذکور، شیخ میفرماید وقتی عمل به‌سنت‌مقطوع‌واجب بود وعلم وعمل بآن برابری باکتاب راداشت دراینصورت واجب است‌جوازنسخ کتاب بخبرمقطوع، همانطوریکه بخبرمقطوع میتوان قرآن را بیان و تخصیص نمود، نسخ‌آن هم جایزاست واما نسخ قران‌بخبرواحد جایز نیست بدلیل اجماعی وعقلی مذکوردربالا .... الخ .

ك ـ طرق شناسائی ناسخ ومنسوخ :

طرق معرفت ناسخ ومنسوخ بنابقول شیخ چند امراست :

۱ـ اینکـه ناسخ ، خـبرازنسخ منسوخ بدهـد مانند نسخ صیام عـاشورا بروزهٔ رمضان .

۲ـ اینکه ناسخ ، دلالت برتخفیف منسوخ نماید.

۳ـ تاریخ ناسخ است که بعد ازمنسوخ باید باشد وباین دلیل همواره ناسخ مؤخرازمنسوخ است.

۴ـ درلفظ ناسخ کلماتی باشدکه دلالت برنسخ منسوخ نماید.



جلسه عمومی کنگره هزاره شیخ طوسی

دکتر ابوالقاسم گرجی - تهران
رئیس گروه فقه ومبانی حقوق اسلامی

شیخ طوسی و عدةالاصول

مصنفات «شیخ» در علم اصول فقه

مصنفات مرحوم « شیخ» که همه یا قسمتی از آن در علم اصول فقه است عبارت است از :

۱ـ «مسألة فی‌العمل بخبرالواحد و بیان حجیته» : این اثر را صاحب ذریعه در جلد ۶ صفحهٔ ۲۷۰ کتاب «ذریعه» و همچنین در « حیات شیخ طوسی » مقدمهٔ تبیان چاپ نجف صفحهٔ ۴ ذکر کرده است .

۲ـ «النقض علی ابن شاذان‌فی‌مسألةالغار» : این اثر به همین نحو در کتاب فهرست آمده ، ولی «آقاشیخ آقابزرگ تهرانی» در «حیات شیخ طوسی» از علامه «سیدمهدی بحرالعلوم» در«الفوائدالرجالیه» نقل می کند که : «انه‌نقض فی‌مسألةالغار و مسألةالعمل بخبرالواحد » و بعد خود فرموده است : « فظاهر کلامه انه رآه »[۱]

۳ـ «عدةاصول» : موضوع این نوشته . علامه « آقاشیخ آقابزرگ تهرانی» دربارهٔ این اثر شیخ گوید : «ألفه فی‌حیاة استاذه السیدالمرتضی ، وقسمه قسمین : الاول فی‌اصول‌الدین ، و الثانی فی‌اصول‌الفقه»[۲]

۱ ـ مقدمهٔ تبیان چاپ نجف‌ص أ ه .

۲ ـ حیات شیخ طوسی، مقدمهٔ تبیان ، چاپ نجف ص خ.

در اینجا تذکر دوامر خالی از فائده نیست :

اول ـ اینکه فرموده‌اند که : مرحوم «شیخ» کتاب «عدةالاصول» را در حال حیات استاد خود ، «مرتضی» تألیف کرده است ، این تنها نسبت به حدود سی و چهار صفحه ازکتاب قطعی است . زیرا مرحوم «شیخ» درکتاب «عده» در بسیاری از موارد نام استاد خود «سیدمرتضی» را می‌برد ، و تنها ظاهراً در دوجا نام‌آن مرد بزرگ را به دعای «أدام‌الله علوه» که برحیات دلالت می کند تعقیب می‌نماید، یکی درصفحهٔ اول‌کتاب ، دیگر درصفحهٔ۳۴ ، اما در بقیهٔ موارد بادعای «قدس‌الله‌روحه» و «رحمه‌الله» نام اورا یاد می کند مانند صفحات ۶۸ و ۱۲۴ و ۱۹۹ و۲۰۳وغیرها، ویا بدون دعا مانند صفحات ۸۶ و ۱۹۲ و۱۷۹ و موارد دیگر .

ظاهراً اولین جای‌که «شیخ» مرحوم « سید » را به دعای مردگان یاد می کند صفحهٔ ۶۸کتاب است . بنابراین مرحوم «شیخ» تنها صفحات اول‌کتاب رادرزمان حیات استاد نوشته است نه همهٔ آنرا .

دوم ـ آنچه بحاثهٔ‌کبیر آقای « شیخ آقا بزرگ تهرانی» در ذیل کلام خود فرموده‌اند که : مرحوم «شیخ»کتاب عده را به دوقسمت تقسیم‌کرده است : قسمتی در اصول دین ، و قسمت دیگر در اصول فقه ، بنظراینجانب این نیزخالی‌ازاشتباه نیست ، زیرا مرحوم « شیخ » در اولین سطر کتاب می‌فرماید : « قدسألتم ایدکم‌الله املاء مختصرفی‌اصول الفقه‌یحیط بجمیع‌أبوابه علی‌سبیل‌الایجاز... وأنامجیب الی ماسألتم عنه مستعیناً بحوله» و در پایان فصل اول‌که در بیان ماهیت اصول فقه ، و بیان مسائل ، وکیفیت ترتیب آن‌است می‌فرماید : «والمطلوب من هذاالکتاب بیان مایختصه من تصحیح اصول‌الفقه التی ذکرناها و بیان‌الصحیح منها و الفاسد» .

بعلاوه مراجعه باین کتاب از آغاز تا پایانش بخوبی این معنی را روشن

می کند که مقصود جز ذکر مسائل‌اصول فقه نیست ، و اگر احیاناً مسأله‌ای‌ازمسائل اصول دین مطرح شود ، استطراد و یا بجهت مسیس حاجت‌است . اوخود درذیل فصل اول به‌این معنی تصریح میکند .

مقایسهٔ اجمالی‌کتاب «عدة‌الاصول» باکتب متقدمان و متأخران :

اگر برای علم اصول ، ادواری فرض کنیم اولین دورهٔ آنرا باید هنگامی بدانیم که در علم اصول تنها مسائل اصولی مطرح است و از آلودگی به مسائل علوم دیگر چون کلام ومنطق و مسائل فلسفی ودیگر علوم‌مبرا است، شاید بهترین مصداق برای این دوره‌کتاب رسالهٔ شافعی (م ۲۰۴) است اعم از آنکه این‌کتاب اولین‌کتاب مدون در این علم باشد یا نباشد ، زیرا رسالهٔ شافعی‌گرچه همهٔ مسائل اصولی را مطرح نکرده است ، ولی در عوض چون تا آن زمان هنوز نزاع بین اشاعره و معتزله درنگرفته است ، این کتاب مسائل اصولی را به مسائل‌کلامی درنیامیخته است .

دراین صورت دورهٔ دوم دوره‌ای است‌که علم اصول دراثرشدت نزاع بین اشعریان ومعتزلیان سخت بامسائل‌کلامی درآمیخته‌است . بارزترین‌کتبی‌که دراین دوره نوشته شده است.

«العمد»قاضی‌عبدالجبارمعتزلی(م۴۱۵)و«معتمد»ابوالحسین‌بصری(م۴۳۶)است.

دورهٔ سوم دوره‌ای است که به شیعه اختصاص دارد بلکه اولین دورهٔ اصول شیعه‌است. دراین دوره اگرعلم اصول سادگی اولی خودرا ازدست داده در عوض پختگی پیداکرده وازآمیختگی بامسائل‌علم‌کلام تاحدود بسیاری رهائی یافته‌است. ازبهترین آثارعلم اصـول دراین دوره «الذریعةالـی‌اصول‌الشریعة» سید مـرتضی (م ۴۳۶) وعدة‌الاصول شیخ طوسی است. سیدمرتضی به‌این رهائی علم اصول از

مسائل کلام درمقدمهٔ کتاب ذریعه تصریح کرده است (ص۲-۴) . شیخ طوسی نیزبه این معنی اشاره‌ای دارد(ص۴ سطر۷-۱۰).

دردوره‌های بعد علم اصول بازآمیختگی هائی پیدا کرده لکن نه با مسائل علم کلام بلکه بامسائل علم منطق وعلوم دیگر، به کتابهای«المستصفی» غزالی (م ۵۰۵) و«الاحکام» آمدی (م۶۳۱) و«المختصر»ابن حاجب (م ۶۴۶) و کتب‌دیگر مراجعه شود. بنابراین مانند کتاب «ذریعه» و«عده» را از کتب عصرهای درخشان اصول فقه باید دانست.

شگفتی : آنچه موجب‌شگفتی‌اینجانب‌است این است که شیخ طوسی کتاب عدةالاصول را اولین کتاب‌کامل در اصول فقه شیعه می‌داند درحالیکه بطور قطع ذریعه‌استاد اوپیش ازکتاب «عده» تصنیف شده است.

شیخ دراین‌باره در آغاز کتاب عده می‌گوید : « قدسألتم أیدکم‌الله املاء مختصرفی‌أصول‌الفقه یحیط بجمیع أبوابه علی سبیل‌الایجاز و الاختصارعلی ما تقتضیه مذاهبنا وتوجبه أصولنا فان‌من صنف فی‌هذاالباب‌سلك كل قوم‌منهم‌المسلك الذی اقتضاه أصولهم ولم یعهدلاحد من‌اصحابنا فی‌هذاالمعنی الاماذکره شیخنا ابو عبدالله - رحمه‌الله - فی‌المختصرالذی له فی‌أصول الفقه ولم یستقصه وشذمنه أشیاء یحتاج الی استدراکها وتحریرات غیرماحررها وأن سیدنا الأجل المرتضی - أدام الله علوه - وان کثرفی أمالیه ومایقرأعلیه شرح ذلك فلم یصنف فی‌هذا المعنی شیئاً یرجع الیه‌ویجعل‌ظهراً یستنداليه ، وقلتم:.... وأنا مجیبکم الی‌ماسألتم‌عنه...»

بنابراین چند سؤال‌آمیخته به‌تعجب پیش می‌آید : چگونه «شیخ» بااینکه ازخواص شاگردان «سید» بوده، ومدت بیست وسه سال ازاواخرعمر«سید» را در ملازمت اوبوده ازوجود این تصنیف «سید» بااینکه ازأهم مصنفات اواست بی‌خبر بوده ؟ ودراین صورت پس‌این تشابه شدید لفظی‌ومعنوی بین عده وذریعه چیست؟!

بعلاوه این نقل قولهای مکرر «شیخ» از «سید» درغالب مسائل خصوصاً در نیمهٔ دوم کتاب[1] که بجز چهارمورد[2] هیچکدام به‌کتابی از کتب «سید» مستند نیست، ازکدام کتاب اواقتباس شده؟ آیا همه ازکتابی غیر«ذریعه» اخذ شده‌است ؟آن کتاب کدام کتاب است؟ .

درگذشته دانسته شد که تألیف «عده» جزچند صفحه‌ای از آغـاز آن درحال حیات «سید» نبوده، پس نمیتوان سؤالات را ازاین راه که «عده» پیش از«ذریـعه» تألیف یافته پاسخ گفت ، بلکه یاباید گفت که :

کتب ورسائل دیگر«سید» مورد استناد «شیخ» بوده ، وچون بین آن کتب و رسائل وبین «ذریعه» تشابه‌کامل وجود داشته ، لذابین «عده» و«ذریعه» نیز تااین‌حد تشابه پیدا شده است، «سید» خود درمقدمهٔ «ذریعه» (ص۴)گوید: «ولعل القلیل التافه من مسائل اصول الفقه ممالم املل فیه مسألة مفردة مستقلة مستقصاة لاسیما مسائله المهمات الکبار» وچه بسا همه ویاقسمتی ازآن مسائل دردست نیست.

ویا اینکه مطالب نقل شده را«شیخ» ازمحضردرس «سید»استفاده کرده‌است.

ویا ازاجزاء همین «ذریعه» پیش از این‌که بصورت‌کتابی مستقل درآیـد ، اقتباس نموده است.

وبالاخره ممکن است ازهمین «ذریعه» استفاده‌کرده باشد، لکن‌پس‌ازتدوین صفحاتی ازآغاز کتاب یعنی «شیخ» پس ازتدوین‌صفحاتی‌از«عده» به‌کتاب «ذریعه»

۱ــ رجوع شود به صفحات ۲ ، ۱۳ ، ۲۸ ، ۳۴، ۶۸، ۸۶، ۸۷، ۱۲۴، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۹ ، ۱۹۲ ، ۱۹۹ ، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۹۰، ۲۹۶، ۳۰۳.

۲ــ رجوع شود به صفحات ۳۴، ۱۷۹، ۲۵۵، ۲۹۰.

دست یافته ، نهایت بعلت غفلت یا احساس عدم ضرورت نامی از آن نبرده است[۱]

تأثیر دانشمندان متقدم در «شیخ»:

مرحوم «شیخ» در این کتاب از دانشمندان شیعه تنها دو تن از استادان خود را نام می‌برد: یکی «شیخ مفید» و دیگری «سید مرتضی». او این دو تن را باتجلیل تمام یاد می‌کند، و به تحقیق می‌توان گفت که: بیش از هر دانشمند دیگر اعم از شیعی یا سنی ، تحت تأثیر افکار و نظرات «سید مرتضی» قدس سره بوده است .

دربین اهل تسنن ، بیشتر ، بلکه همهٔ صاحب‌نظران در این فن را نام می‌برد و آراء آنان را در مسائل مختلفه ذکر می‌کند. بنظر اینجانب در بین اهل تسنن بیش از هر کس جبائیان و «قاضی عبدالجبار بن احمد معتزلی اسد آبـادی» صاحـب کتاب «العمد» (م ۴۱۵) در آراء او تأثیر داشته است[۲] .

۱ــ آقای سید محمد علی روضاتی درمقدمهٔ نطق خود درجواب تردید آقای دکتر گرجی گفتند قطعاً شیخ طوسی بدون اطلاع از «ذریعه» سید تألیف شده و ابداً تحت تـأثیر عبـارات و موضوعات آن نبوده است . البته ایشان دلیلی اقامه نکردند ولی تذکر آن بموقع بود. با اینکه ماهم اکنون وقت آنرا نداریم که دراین باره تحقیق وبررسی نمائیم مع‌الوصف یکی از احتمالات آقای دکتر گرجی را گرفته ومیگوئیم احتمال دارد که شیخ تقریرات سید را درتدریس اصول‌فقه بدقت یادداشت می‌نموده وبعد باتحقیقات خود بصورت کتاب درآورده است، سید هم طبق‌معمول بهمان سبك تدریس «ذریعه» را نوشته ولی پس‌ازمرگ سید، بواسطهٔ موانعی شیخ ازوجود آن بی‌خبرمانده است ، چنانکه می‌بینیم پس ازده‌سال از وفات آیت‌الله بـروجردی میگذرد هنوز کتابخانه خانهٔ او مهروموم است!(د)

۲ــ دراینجا نام عده‌ای ازصحابه وجمعی ازدانشمندان اهل تسنن که نام آنان در کتاب عده برده شده است به‌ترتیبی که درکتاب مذکورافتاده آورده می‌شود: فراء ، ابوعبیده ، ابو-هاشم (جبائی)، ابوعبدالله بصری، ابوالحسن کرخی، عبدالجبار بن احمد، شافعی، ابوالقاسم‌بلخی، ابوعلی (جبائی) ، زبیر، براءبن عازب ، محمدبن شجاع بلخی ، ابن عباس ، نظام، ابن‌شریح، ضحاك، عبدالرحمن، عمر، عمروبن حزم، مغیرةبن شعبه، ابوبکر، محمدبن سلمه ، ابوموسی ، ابوسعید ، ابن سنان اشجعی، ذوالیدین، ابوحنیفه ، مالك، ماعز، ابوالحسین بصری ، عیسی‌بن ابان ، فاطمه بنت قیس، سلمةبن صخر، عثمان، ابن‌الزبیر، ابوبکرفارسی، ابوبکرقفال، عایشه ، قیس‌بن طلق، ابوهریره ، ام سلمه، معاذ، داود، زیدبن ثابت ، مسروق، ابن مسعود ، ابن‌عمر ، معقل‌بن یسار، بروع بنت واشق، شریح ، ابوموسی اشعری ، خثعمیه، اصم ، بشرمریسی.

تأثیر «شیخ» در دانشمندان متأخر: تأثیر «شیخ» دردانشمندان متأخر برهیچ کس ازاهل فن پوشیده نیست. او در قاطبهٔ متأخران شیعهٔ امامیه درفقه، اصـول، رجال، روایت، ودیگردانشهای نقلی تأثیر فراوان داشته، در فروع ومسائل مورد اختلاف مخصوصاً درفقه واصول مهمترین نظراتی که مورد توجه دانشمندان شیعهٔ امامیه است، واحیاناً طرفداران وپیروان بسیار دارد همانا نظرات «شیخ الطائفـه» است. به یقین میتوان گفت: هیچ فقیه اصولی نیست که تا این حد آراء اودر کتب شیعه مورد توجه وعنایت دانشمندان قرار گرفته باشد.

«شیخ طوسی» برخلاف استادخود «مرتضی» ـ که در کتاب «ذریعه» درموارد لزوم به ذکر روایات عامه اقتصار می کند ـ گاه در کتاب «عده» روایاتی ازطرق شیعه از امامان ـ علیهم السلام ـ نقل می کند[1] و احیاناً از راویان شیعه، ویا ازاهل تسنن آنان که ازامامان شیعه روایت می کنند نام می برد[2].

از تألیفات خود «استبصار»[3] و «تهذیب الاحکام»[4] و «تلخیص الشافی»[5] و «کتاب الامامة»[6]، وازتألیفات استادخود «مفید» مختصری در اصول فقه[7]، وازتالیفات استاد دیگرش «مرتضی» کتاب «ذخیره»[8] و «ابطال القیاس»[9] و «شافی»[10] و بعضی ازمسائل[11] را یاد کرده است.

«شیخ» از تألیفات اهل سنت رسالهٔ «شافعی»[12] و بطور مکرر کتاب «العمد» تألیف قاضی عبدالجبارمعتزلی[13] رانام برده است.

۱ـ مانند ص۶۱ س۴ . ۲ـ مانند زراره، محمدبن مسلم، برید، ابوبصیر، فضل بن یسارددرص ۶۲ ومانند حفص بن غیاث، غیاث بن کلوب، نوح بن دراج، سکونی درص ۶۱ .
۳ـ ص ۵۶ . ۴ـ ص ۵۶. ۵ـ ص ۲۴۹. ۶ـ ص۲۶۹. ۷ـ ص ۲ . ۸ـ ص ۳۴ .
۹ـ ص ۲۵۵ـ۲۹۰. ۱۰ـ ص ۲۴۹. ۱۱ـ ص ۱۷۹. ۱۲ـ ص ۲۹۴ . ۱۳ـ ص ۲۳ و ۱۶۱ .

از ملتها ونحله‌های دینی و مذهبی نیــز نام بسیاری در ایـن کتاب آورده شده است [۱].

آراء «شیخ» درعده

این کتاب دردوجلد تنظیم یافته، وپس ازچند فصل مقدماتی ، بــرده گفتــار (کلام) مشتمل، وهرگفتار متضمن فصولی است. تعداد مجموع فصــول کتاب۹۲ فصل می‌باشد.

در **اولین‌فصل** ازفصول مقدماتی : **اصول فقه** را به‌ادلهٔ **فقه تعریف** کرده،وتکلم دراین ادله راتکلم دراصول فقه دانسته است. وچون اصل دراصول فقــه خطاب و طریق اثبات خطاب است، درتعریف خطاب وارد شده و آن را به « الکلام‌الواقـع علی بعض الوجوه» تعریف کرده است.«شیخ» مقوم خطاب راقصد خطاب‌می‌داند.

درمقام بیان حصرمسائل علم اصول فرموده : سخن یا درخود خطاب‌است، ویا درطریق اثبات خطاب، ویا درآنچه خطاب خود طریق اثبات آن است ، برای قسم اول پنج باب : **اوامر ونواهی** ، **عموم و خصوص** ، **مطلق ومقید** ، **مجمل ومبین**، **ناسخ ومنسوخ** . وبرای قسم دوم یك‌باب : **اخبار** ، وبرای قسم سوم نیز یك باب : **افعال** را ذکرکرده است .

درباب **اجماع** ، و **قیاس** ، و **اجتهاد** ، **وصفت مفتی ومستفتی** ، و **حظرو اباحه** که‌گروهی آنها را ازقسم سوم دانسته اند فرموده است : اما اجماع چون حجیت آن نزد شیعه ازاین باب است‌که معصوم درآن داخل است وخطابراو جائزنیست‌و

۱ــ مانند سمنیه ، اصحاب اشعری ، شیعه، جهمیه، نجاریه ، صحابه ، تابعین ، متکلمین مجبره ، مشبهه، مقلده، غلاة ، واقفه ، فطحیه ، ناووسیه ، اصحاب شافعی ، اصحاب ابی حنیفه ، معتزله ، اصحاب‌الظاهر.

این امری است عقلی، پس طریق اثبات‌آن عقل است‌نه سمع . واما قیاس واجتهاد نزد شیعه حجت نیست ، واما صفت مفتی ومستفتی ، عقیدهٔ خود را دراین باب بیان خواهیم داشت . واما حظر و اباحه ، آن هم ازاین باب خارج است، زیـرا طریق اثبات آن نیز- چنانکه خواهدآمد - عقل است‌نه سمـع .

و درمقام ترتیب ، درآغاز اخبار راکه طریق اثبات خطاب است ، و سپس اقسام خطاب ، و بالاخره افعال راکه خطاب خود طریق اثبات آن است آورده ، و درپایان آنچه راکه مخالفان اصل دانسته و در حقیقت ، اصل نیست بیان داشته‌است (ص ۲-۴) .

در فصل دوم به مناسبت اینکه از اصول «علم» بدست می‌آید به تعریف و تقسیم «علم» پرداخته ، آنگاه فرق بین علم و ظن را بیان نموده ، وبالاخره دربارهٔ «نظر» که مقدمهٔ علم است وهمینطورمعنی «دلالت» بیاناتی اظهار داشته است. در حد «علم» گفته است : «ما اقتضی سکون النفس» ، واین تعریف رابهترین تعاریف «علم» دانسته است. «علم» را به ضروری و مکتسب تقسیم نموده. ودرتعریف‌ضروری گفته است : «ماکان من فعل غیرالعالم به علی وجه لایمکنه دفعه عن نفسه بشك او شبهة» وآنرا بردو قسم دانسته است.

۱- علمی که ابتداء درنفس عاقل پدید می‌آید مانند عـلم به اینکه موجـود قدیم است یا حادث .

۲- علمی که حصول آن به تحقق شرطی متوقف است مانند علم‌به‌مدرکات که برادراك توقف دارد.

علم‌مکتسب را به «مایکون من فعل‌العالم به» تعریف‌کرده وآنرا نیز بردوقسم دانسته است :

۱ـ علمی که جزازنظر دردلیل پدید نمی آید.

۲ـ علمی که عالم آنرا ابتداء درنفس خود ایجاد می کند .

قسم اول خود برسه قسم است :

۱ـاینکه ازنظر درچیزی‌به‌چیز دیگرعلم حاصل شود، مانند نظر در حوادث که موجب علم به محدث‌گردد ، واین تنها درعقلیات است نه درشرعیات .

۲ـ اینکه ازنظر درحکم ذاتی به‌صفت آن ذات علم بدست‌آید ، مانند نظر درصحت فعل از زیدکه موجب علم به قدرت اوگردد.

۳ـ اینکه ازنظر درحکم ذاتی به‌کیفیت صفتی برای‌آن ذات علم پیدا شود، مانند نظر درجواز عدم برذاتی‌که موجب علم به محدثیت اوگردد. ودر شرعیات مانند نظردروجوب‌چیزی که‌موجب علم به وجودجهت وجوب برای‌آن چیزگردد.

قسم‌دوم ازعلوم‌مکتسبه ـ که بدون نظرحاصل می‌آید ـ علمی است‌که برای کسی‌که درگذشته درمعرفت خداوند نظرنموده‌ولی‌دراثرخواب غفلت برای اوعلم بدست نیامده ، پس ازمرورزمانی‌که ازخواب بیدارشده وادله به خاطرش خطور می‌نماید علم برایش حاصل می‌شود .

واما «ظن» که شرعاً قابل استناد نیست، ولی احکام بسیاری بـرآن بستگی دارد مانند تنفیذ حکم به شهادت وجهات قبله ونظیراینها عبارت است از: « ماقوی عندالظان‌کون‌المظنون علی ماظنه ویجوز مع ذلك‌کونه علی خلافه» [۱].

تعریف «شك» را به تعریف «شاك» معلوم داشته وفرموده است : «و اماالشاك

۱ـ آنچه پیش ازهراشکال دراین تعریف به نظر مـی‌رسد دوری بودن‌آن است ، ولـی می‌توان درجواب دورگفت‌که ، مقصود ازکلمات «الظان» و «المظنون» و «ظنه» معنای لـغوی ظن است نه معنی اصطلاحی‌که دراینجا مقصود است .

فهوالخالی من اعتقاد الشیء علی ماهوبه ولاعلی ماهوبه‌مع خطوره بباله وتجویزه کل واحدة من‌الصفتین علیه»[۱] .

۱ـ قید «مع خطوره بباله الخ» برای اخراج جهل است .

حاج شیخ عباس مصباح‌زاده منجم ـ تهران

شیخ طوسی

دیار طوس که مهد بزرگ مردان است
سری بــه پیکرهٔ خاك پاك ایران است
به یمن مرقد شمس شموس وخسروطوس
ببین بچشم بصیرت که نور باران است
در آسمان درخشان علم و فرزانش
ستارگان فروزان و ماه تابان است
سخنورش چو حکیم بنام فردوسی است
دلاورش چــو ابـومسلم خراسان است
چرا بفقه و بحکمت نپرورد فرزند ؟
همیشه ملك علومش بزیر فرمان است
چو شاهباز باوج کمال در پرواز
دوبال رفعت وقدرش زعلم وایمان است
بلی زوال نـدارد حیات دانشمند
که اوبجسم ضعیف جهانیان جان است

هزار سال اگر بگذرد ز مرگ فقیه
حیات باقی او را خدانگهبان‌است

چو شیخ طوس کند باز سفره دانش
جهان علم بر آن خوان فضل مهمان است

ز شرق و غرب‌بر آن خوان فضل‌گرد آیند
بناگزیر که انسان عبید احسان است

بصد زبان همگی گونه گون ستایندش
چو بلبلی‌که بپای‌گلی غزل خوان است

گهی زفقه‌واصول وگهی رجال و ادب
گهی حدیث وکلام وگهی ز تبیان است

بنام شیخ شریعت فقیه بی‌مانند
کسی نگشت‌چو رطب‌اللسان‌پشیمان‌است

ببالد ار بتو اسلام ای یگانهٔ دهر
بجاست چون بغداکاریت گروگان است

بزاد طوس و بپرورد شهر بغدادت
نجف‌گرفت به برجان برای جانان است

دعای کنگره مصباح دارد از مصباح[1]
که مورهدیه‌بکف رو سوی سلیمان است

۱ـ مصباح المتهجد شیخ طوسی



فقه و حدیث

(حقوق و احکام اسلامی)

* دورهٔ آغاز فقه و فقهای امامیه

* مقام فقهی شیخ طوسی در سه کتاب پرارج وی

* نهایه، خلاف، مبسوط

* شیخ طوسی و حقوق تطبیقی

* جلوه‌گاه شیخ طوسی

سید محمدکاظم امام ــ تهران

معلم روحانی دانشکدهٔ الهیات ومعارف اسلامی

دورهٔ آغاز فقه

و فقهای امامیه

صدر اول ـ اصول اربعمائه

نخستین گروه فقهاء (علما و مراجع شرعیهٔ فرقهٔ امامیه) ـ بعد از ائمه علیهم‌السلام ـ اصحاب ائمه و تابعان ایشان میباشند. و تابعان، یعنی کسانی که معاصر زمان ائمهٔهدی میزیسته‌اند، و دورادور، دستورهای ائمه رااز زبان‌اشخاص موثق دیگر شنیده و عمل مینموده‌اند. این گروه سمت پیشرو، پیشوا وبنیادگذار ورهبری داشته‌اند. و بالضروره دورهٔکامل و جامع فقه امامیه برپایهٔ کارهای‌علمی این گروه بنیادگردیده است.

اما کارهای علمی و شرعی این گروه: اولین کار این دسته از فقهای‌امامیه فراهم نمودن «اصول» میباشد، چون این افراد بیشتر، ازصحابهٔ ائمه (ع) بوده‌اند هرکدام در محل و مراکز خود مرجع سایرین و عامهٔ امامیه بوده و در مواقع احتیاج و درهنگام برخورد به «الحوادث‌الواقعه» شخصاً بحضور ائمه یا صحابی مورد اعتماد و موثق رسیده و هرچه را که از احکام شرعیه وفروع فقهیه از امام

عصر خود می‌شنیدند دردفترچه‌های یادداشت خود ، ثبت وضبط مینمودند .

این افراد ، دفترچه هائـی داشتندکه برای ثبت این چنین مسائل اختصاص داشت ، این دفترچه‌ها تبویب وترتیبی نداشت ، صاحب آن گاهی سؤالی دربارهٔ یك یا چند مسأله از مسائل فقهیه از عبادات ، نکاح ، مواریث ودیات و غیره که برحسب پیش‌آمد واتفاق مورداحتیاج واقع شده پرسیده وجواب شنیده وردفتر، ثبت می‌نمود وگاهی از زبان صحابی دیگر مطالبی دربارهٔ احکام شرعی ، فروع فقهی ، اخلاق و یاتواریخ‌ولادت ووفیات ائمه و مناقب و غیره شنیده بودند و در همان دفترچه ثبت وضبط میکردند .

و ازنگارش این دفترچه‌هـای یادداشت بـدین نحو پس‌از مدتـی چندیـن مجموعه یا کتابچه‌های حقوقی جنگ مانند ، مشتمل بر: احکام شرعیه ، فـروع فقهیه ، اخبار موالید ووفیات ، اخلاق ومناقب بوجودآمد .

مندرجات این دفترچه‌ها (چنانکه گفته شد) یا بلاواسطه ازلسان خودامام ، و یا مع‌الواسطه و سینه‌بسینه اززبان اشخاص موثق و معتمد شنیده شده بود .

وبـالاجمال : طبقهٔ اول از محدثین و فقهای شیعهٔ امامیهٔ اثناعشریـه اصحاب ائمهٔ هدی بوده‌اند ، آثار این طبقه تعدادی دفتراست که هریك از اصحاب آنچه را ازمسائل وفروع فقهی واخبار ولادت ووفیات ومناقب واحادیث دیگربلاواسطه شخصاً ازامام زمان خود شنیده‌است یامع‌الواسطه- بواسطهٔ اصحاب دیگر- شنیده است در دفتری درهم و بدون ترتیب ثبت وضبط کرده است ، این دفترها بعدهـا بعنوان : «اصل» معروف گردیده وچون‌شمارهٔ آنها در حدود چهارصد بوده به : «اصول اربعمائه» معروف گردیده است .

جمعی نیز معاصر زمان غیبت صغری بوده و هر چه را که از وکلای امام

(نواب اربعه) مع‌الواسطه یا بلاواسطه شنیده ثبت و ضبط نموده‌اند .

جمعی نیز اصول خود را بعداز زمان غیبت کبری یاازشنیده‌هائی ـ که از زبان مطلعین شیعه جمع‌آوری نموده ـ فراهم آورده‌اند .

شمارهٔ اصول :

گویا شمارهٔ چهارصد ، عدد حقیقی وقطعی نمیباشد بلکه این اصول دارای شمارهٔ نزدیك یاکمی بیشتر از چهارصد بوده بهمین جهت برای سهولت تعبیر « اصول اربعمائـه » گفته‌اند : بهرحال وجهی برای کلمهٔ « چهارصد » در جائی بنظر نرسید .

مندرجات اصول :

مندرجات ومحتویات اصول منحصر باحکام شرعیه ومسائل و فروع فقهیه نبوده بلکه : شرح احوال ، میلاد ، وفیات ، اخلاق ، مناقب‌ائمه علیهم‌السلام و برخی از بزرگان علما و فقهای صدراول امامیه را در برداشته است .

شیخ طوسی درکتاب «فهرست» در شرح احوال و آثار **علم‌الهدی** میگوید : « علی‌بن‌الحسین‌بن . . . . علی‌بن ابی‌طالب صلوات‌الله علیهم‌اجمعین ، کنیته : (ابوالقاسم) المرتضی الاجل علم‌الهدی رضی‌الله عنه . و فی‌الاصل ـ یعنی : اصلی که شیخ طوسی احوال سید مرتضی را از آن نقل میکند ـ «طول‌الله عمره، وعضد الاسلام واهله ببقائه، وامتداد ایامه، مجمع‌علی فضله مقدم فی علوم مثل علم‌الکلام والفقه واصول‌الفقه، والادب . . . . . . » معلوم میشود که این اصل در زمان خود سیدمرتضی نگاشته شده که با عبارت : «طول‌الله عمره و عضدالاسلام و اهله ببقائه و امتداد ایامه » دعا میکند .

صاحبان اصول :

صاحبان اصول جمعی از صحابه ومعاصرین ائمه ووکلای اربعه وتابعین آنها در ازمنهٔ غیبت صغری وکبری بوده‌اند .

شیخ طوسی اسامی جمعی ازصاحبان اصول را در «فهرست» خود یاد کرده است . برای نمونه اسامی عده‌ای از آنان در این‌جا یاد می‌شود[1] :

اسماعیل بن محمد	له‌اصل	سعیدبن یسار	له‌اصل
اسحق بن عمارالساباطی	»	بشربن مسلمة	»
جابربن یزیدالجعفی	»	بشاربن یسار	»
سلیم بن قیس‌الهلالی	»	اسباط بن سالم	»
جمیل بن دراج	»	اسحق بن جریر	»
داودبن فرقد	»	نرسی	»
علی بن زئاب	»	علی بن مهزیار اهوازی	»
ابان بن تغلب	»	عمربن اذینة	»
ابی نصرالبزنطی	»		

له کتاب یعد فی‌الاصول

باید دانست اهمیت این اصول ، تنها نه‌ازبرای این‌است که این اصول منشأ فقه امامیه ومراجع فقهای صدر اول بوده‌اند و نه از برای جامعیت آنها است بلکه صرفاً اهمیت این اصول برای اعتبار وسندیت آنها میباشد ، محدثین شیعه این

۱ ــ فهرست شیخ طوسی ــ معالم‌العلماء ابن شهرآشوب ــ رجال نجاشی

اصول را یك‌جا ودربست بعنوان: «اصل‌فلان» روایت نموده وبر آن عمل کرده‌اند.

و بهمین علت ، در همان اوان بعضی از محدثین وفقهای شیعه کتابهائی نوشته‌اندکه چون معتبر و دربست و یك‌جا مورد عمل بوده و روایت میگردیده است لذا این گونه کتب را هم درعداد اصول اربعمائه قرارداده‌اند .

چنانکه مثلا شیخ طوسی دربارهٔ : «**الحسین‌بن‌ابی‌العلاء**» میگوید : « له کتاب یعد فی‌الاصول » .

نخستین گروه صاحبان کتب فقه و حدیث شیعه :

در دورهٔ بعد جمعی از محدثین وفقهاء شیعهٔ امامیه به‌فراهم نمودن‌کتابهائی درمسائل واحکام فقهی وغیره پرداختند .

فرق میان اصول واین‌کتابها این است :

هر اصل مشتمل می‌باشد بر آنچه‌که ازمسائل حلال وحرام و فروع فقهیه ، صاحب اصل ازمأخذ یکی از ائمه مع‌الواسطه یابلاواسطه شنیده ودرآن دفترجمع آوری نموده‌است .

واما این کتابها ، هرچه صاحب‌کتاب در مورد یکی ازموضوعات و ابواب فقهی یا مناقب یا مثالب یا تاریخ موالید و وفیات از ائمه‌علیهم‌اسلام ـ مع‌الواسطه یا بلاواسطه ـ ازروات واصحاب ائمه و محدثین شنیده دریك دفتر ثبت وضبط نموده‌است : چنانچه :

حمدان‌بن سلیمان النیسابوری له‌کتاب

حمادبن‌عیسی له‌کتاب‌النوادر

بندار بن عاصم الذهلی له کتاب المثالب

الحسن بن جهم بن بکیر له مسائل

الحسن بن محبوب السراد یا الزراد (که در عصر خود یکی از ارکان اربعه بوده است)[۱] له کتاب النوادر ، کتاب الحدود ، کتاب المشیخه ، کتاب النکاح .

اعتبار وروایت این کتابها :

این کتابها یك جا و دربست ـ مانند اصول ـ روایت میشده است اما اعتبار آنها باعتبار وتوثیق صاحب آن کتاب منوط بوده است ، بویژه آنکه در آن عهد که انقلابات فکری وتبلیغات فرق بشدت رواج داشته است برخی از صاحبان این کتابها درنزد محدثین شیعه زمانی ثقه وصاحب اعتبار بوده وبعد دراثر تمایل بیکی از فرق مخالفین درنظر علمای شیعه از اعتبار ساقط شده است .

چنانکه برای نمونه : شیخ طوسی دربارهٔ یکی ازاین افراد مینویسد :

«طاهر بن حاتم بن ماهویه کان مستقیماً ثم تغیر و اظهر القول بالغلو وله روایات اخبرنا بروایاته فی حال الاستقامة جماعة»[۲] .

وهمو دربارهٔ دیگری مینویسد :

« محمد بن احمد بن الجنید یکنی اباعلی و کان یری القول بالقیاس فترك لذلك کتبه ولم یعول علیها وله کتب کثیرة منها ... »[۳] .

---

۱ ـ فهرست شیخ طوسی

۲ ـ فهرست شیخ طوسی

۳ ـ فهرست شیخ طوسی

اجتهاد ـ علم اصول الفقه

طبق عقاید حقهٔ شیعهٔ امامیهٔ اثناعشریه پس از وفات رسول اکرم تا زمان غیبت که دست رسی به‌جانشینان وخلفای او (ائمه علیهم‌السلام) امکان‌پذیر بوده است اصطلاحاً میگویند در این فترت «باب علم مفتوح بوده» زیرا هرگاه به‌احکام شرعیه نیازمند می‌گردیدند به‌شخص امام یا صحابهٔ مورد اعتماد امام یا بوکلاء و نواب و عمال ائمه در جهات ، مراجعه و ازحکم شرعی و مسألهٔ فقهی آگاهی حاصل میکردند .

در این دوره ـ از وفات رسول اکرم تا غیبت ـ در مذاهب عامه و جمهور اجتهادفقها جائز ورایج بوده ، اما در مذهب خاصه یعنی شیعهٔ امامیه چون: اجتهاد ظنی‌الطریق‌میباشد اعتباری ندارد، زیرا: باب علم مفتوح و«طریق قطعی» بازاست، و بالبداهه طریق قطعی مقدم برطریق ظنی است .

تا اواخر دوران غیبت صغری یعنی تازمان سمری چهارمین وکیل (ازوکلا ونواب‌اربعه[۱]) این رویهٔفقهی نیزمعمول بوده یعنی فقهاباجتهاد خود عمل‌نمیکردند، زیرا گرچه بواسطهٔ غیبت صغری دستشان به‌امام نمیرسید ، اما وکیل منصوب و منصوص اوکه حاضر بود مثل این است که خودش حاضر است ، اما از اواخر دورهٔ وکلای اربعه ، واززمان چهارمین وکیل اعنی : **اباالحسن علی‌بن محمدالسمری** رویهٔ : «اجتهاد» بنیاد فقه براصول عقلیه درنزد فقهای شیعه رواج یافت .

---

۱ ـ نواب اربعه، کسانی هستندکه درزمان غیبت صغری رابط میان شیعیان وامام (ع) بوده‌اند ، وایشان بترتیب عبارتند از :

(۱) **ابوعمرو ، عثمان‌بن سعید سمان**

(۲) **ابوجعفر، محمدبن عثمان عمروی** فرزندشخص سابق‌الذکر، متوفی‌بسال ۳۰۵یا۳۰۴

(۳) **ابوالقاسم ، حسین‌بن روح نوبختی** متوفی بسال ۳۲۶

(۴) **ابوالحسن ، علی‌بن محمد سمری** ، متوفی بسال ۳۲۹

و «علم اصول‌فقه» را به‌عنوان مجموعهٔ معلوماتی‌که فقیه درتشریع واستنباط احکام بآنها نیازمند میباشد قبول کردند .

پیدایش اجتهاد و عمل به‌اصول عقلیه و بنیاد فقه بر «رأی» درفقه امامیه :

پس‌از پایان دورهٔ وکالت وکلای اربعه وشروع غیبت کبری تایکی دوقرن فقها و علمای شیعهٔ امامیه روش فقیه اخباری را داشته‌اند ، واصول عقلیه و رأی را درفقه بهیچ‌وجه راه‌نمیدادند وبهمین جهت به «علم‌اصول فقه» ـ که فقهای سنت و جماعت بنیاد نهاده بودند و براساس قواعد آن علم به‌تشریع احکام فقهی می‌پرداختند ـ توجهی نداشته‌اند وحتی کلمهٔ « تشریع » را مانند کلمه « بدعت » پنداشته و آنرا حرام میدانستند .

اما همان معضلات و مشکلاتی‌که فقهای عامه‌را مجبور به‌پیروی از (رأی) و اصول عقلیه نموده‌بود ، یعنی پیدایش یك رشتهٔ بی‌پایان ازمسائل و فروع فقهیه در «حوادث واقعه» فقهای شیعهٔ امامیه را نیز مجبورنموده‌که قید «اکتفاء به‌اخبار» را ازدست وپای افکارعلمی خود بازکرده آنان نیزبرای حل‌وفصل معضلات فقهی وفروع مسائل ووجود دشواریهای لاینحل دست نیاز را بسوی (علم اصول‌فقه) و اصول عقلیه درازکنند بویژه آنکه پیش‌ازایشان فقهای عامه‌بااستفاده ازرأی واصول عقلیه به حل وفصل بسیاری ازفروع ومسائل فقهی نائل‌گردیده بودند، بقای فقهای شیعه درآن تنگنای قیود دیگر جائزنبود .

نخستین فقیه امامی که به‌اجتهاد عمل‌کرد :

میگویند نخستین‌کسی که ازفقهای شیعهٔ امامیه عقاید فقهی رابر پایهٔ اجتهاد

و استفاده ازاصول‌عقلیه و رأی بنیاد نهاد یابعبارت اخری از جملهٔ اولین کسانی که باب‌اجتهاد را بمصراعیه بر روی فقه و فقهای شیعهٔ امامیه بازکردند این‌دوفقیه بزرگ را باید نام برد :

۱ - حسن‌بن علی‌العمانی

۲ - محمدبن احمدبن جنید اسکافی

این دو فقیه بزرگ از فقهای امامیه طریقهٔ اجتهاد را در فقه شیعه پایه‌گذاری نموده وعلم‌اصول‌فقه را برای بنای‌فقه‌جامع و کامل امامیه مورد استفاده قراردادند. **اسکافی** در این امر از عمانی پیروی کرد ، زیرا عمانی دراین کار پیشرو بود ، و **اسکافی** تااندازه‌ای زیاده روی‌کرد و عمل بـه « قیاس » و استنباطات ظنی را نیز صحیح دانست با اینکه قیاس از اصول عقلیه‌ایست که نـزد فقهای امامیه مردود میبـاشـد .

این دو فقیه بزرگ‌را شیخ‌طوسی درکتاب : «فهرست» نام برده ودربارهٔ ابن جنید می‌گوید :

« محمدبن احمدبن الجنید ، یکنی اباعلی و کان یری القول بالقیاس فترك لذلك‌کتبه ولم یعول علیها وله‌کتب کثیرة منها . . . .[۱] » .

و عمانی مشهوربه **ابن ابی‌عقیل** عـلاوه بر مقام فقاهت از نـامداران و بزرگان متکلمین شیعهٔ امامیه است ، وکتاب : « المتمسك بحبل آل الرسول » از تصنیفات او میباشد .

عمانی و **ابن جنید** از نخستین فقها بوده‌اندکه فقه را تهذیب نمودند طریقهٔ

۱ـ فهرست شیخ طوسی

اجتهاد و عمل به‌اصول فقه و ادلهٔ عقلیه را در فقه امامیه معمول به قراردادند، و باب اجتهاد را نـزد شیعه از اواخر غیبت صغری مفتوح ساخته، در این کارهـا عمانی پیشرو و اسکافی پیرو اوبود.

و این هـردوتن از بزرگان فقها و محدثین طبقهٔ هفتم[1] بشمار میروند،

۱ــعلمای عامه چنانکه‌ابن‌حجر مینویسد، محدثین عامه‌را به۱۲ طبقه تقسیم وطبقه‌بندی کرده‌اند بدین تفصیل،

۱) صحابهٔ رسول اکرم با اختلاف مراتب ایشان.

۲) بزرگان تابعین مانند سعیدبن المسیب

۳) طبقه وسطی‌یعنی متأخرین ازبزرگان تابعین مانند: حسن بصری وابن سیرین.

۴) کسانی که پس از بزرگان تابعین آمدند و اکثر روایات ایشان از بزرگان تابعین می‌باشد مانند: زهری، قتاده.

۵) طبقهٔ پائین‌تر ازگروه چهارم مانند: اعمش.

۶) طبقهٔ ابن‌جریح وامثال او.

۷) اتباع بزرگان تابعین مانند مالك وثوری.

۸) طبقهٔ بعداز طبقهٔ۷ مانند: ابن عیینة و ابن عنبسة.

۹) دستهٔ سوم از اتباع تابعین مانند: شافعی و ابوداود الطیالسی.

۱۰) آنهائی‌که ازاتباع تابعین اخذ حدیث کرده‌اند مانند: احمدبن حنبل.

۱۱) طبقهٔ بعدازطبقهٔ‌دهم مانند: ذهلی وبخاری.

۱۲) طبقهٔ بعداز طبقهٔ ۱۱ مانند: ترمذی.

بعضی از علمای شیعه‌گویا به‌پیروی ازاهل سنت طبقات محدثین وفقهای شیعهٔ امامیه را نیز بر دوازده طبقه تقسیم‌کرده‌اند و اما‌اهل تشیع برخلاف عامه دوازده طبقه را ازآخر به‌اول بدین تفصیل نوشته‌اند:

←

و چنانچه نجاشی میگوید : عمانی از مشایخ جعفربن محمدبن قولویه[1] وابن جنید

→

طبقهٔ اول : شیخ طوسی و نجاشی وامثال ایشان

طبقهٔ دوم : شیخ مفید و ابن‌الغضائری و امثال ایشان

طبقهٔ سوم : شیخ صدوق وامثال او

طبقهٔ چهارم : شیخ کلینی وامثال او

طبقهٔ پنجم : شیخ محمدبن یحیی واحمدبن ادریس وامثال ایشان

طبقهٔ ششم : محمدبن عیسی واحمدبن محمدبن خالدالبرقی وامثال ایشان

طبقهٔ هفتم : حسن‌بن علی‌الوشاء وامثال او

طبقهٔ هشتم : محمدبن‌ابی‌عمیروصفوان‌یااصحاب موسی‌بن جعفر(ع) وامثال‌ایشان

طبقهٔ نهم : اصحاب ابی‌عبدالله الصادق (ع)

طبقهٔ دهم : اصحاب ابی‌جعفرالباقر (ع)

طبقهٔ یازدهم : اصحاب علی‌بن‌الحسین (ع)

طبقهٔ دوازدهم : اصحاب‌الحسین وامیرالمؤمنین (ع) .

(روضات خوانساری ، ص۵۳۸)

۱ـ ابوالقاسم جعفربن محمدبن جعفربن‌موسی‌بن قولویه قمی :

یکی از فحول فقهاء و محدثین قدماء شیعهٔ امامیه‌است ، وگاهی هم درکتب فقهیه از او به : «صدوق» تعبیر میکنند . وی از بزرگان مشایخ اجازه و استادان شیخ مفید بوده و والد او محمدبن جعفر ازجملهٔ مشایخ کشی ، و از اخیار اصحاب سعدبن عبدالله‌القمی بوده است ، ابن‌قولویه از شیخ‌کلینی روایت حدیث می‌کرد . ←

ازمشایخ مفید [۱] بوده‌است[۲].

باری اسکافی و عمانی بواسطهٔ امتیازاتی ـ که‌گفته شد ـ و بواسطهٔ قدمت زمانی هردو درکتب فقهیه و نزد محدثین به : «القدیمین» مشهور میباشند[۳] .

وی درسال ۳۶۸ هـ. درگذشت . صاحب ریاض‌العلما میگوید ، ابن قولویه درقم مدفون است ، واکنون (زمان مؤلف ریاض‌العلماء) قبراو مشهور ومزاراست .

اماصاحب روضات‌الجنات مینویسد ، قبرقولویه درجنب قبرشیخ مفید درکاظمین (عراق) است وجمع بین‌این دوقول‌آنست‌که ابن قولویه مدفون درقم محمدبن جعفرو مدفون درکاظمین، فرزندش جعفربن محمد است .

شیخ طوسی درکتاب فهرست پس‌از توثیق ابن قولویه می‌گوید ، وی تألیفات بسیاری به‌شمارهٔ کتب ابواب فقه دارد .

۱ ـ رجال نجاشی

۲ ـ مفید ، ابوعبدالله محمد بن محمدبن‌النعمان‌العکبری الملقب بالمفید ، وی یکی از فحول و اعاظم محدثین و فقها و متکلمین شیعهٔ امامیه است ، ولادت او در۱۱ ذیقعده سال ۳۳۶ اتفاق افتاده ، ودرشب جمعه سوم رمضان سال ۴۱۳ هـ. درشهر بغداد درگذشت ، وسید مرتضی علم الهدی درمیدان «اشنان» بغداد بر اونمازگذارد و سالها در خانهٔ خودش در بغداد مدفون بود آنگاه جنازهٔ اورا به «مقابر قریش» ـ کاظمین ـ انتقال داده و درپائین پای مرقد مبارك حضرات جوادین علیهما السلام و درجنب قبرابوالقاسم جعفربن محمدبن قولویه بخاك سپردند . قبراو اکنون دررواق‌کاظمین (ع) موجود و مزاراست .

۳ ـ القدیمین ؛

(۱) ابومحمد حسن‌بن علی‌بن ابی‌عقیل‌العمانی ، مشهور به ، ابن ابی‌عقیل العمانی. وی یکی از بزرگان و قدمای فقها و متکلمین شیعهٔ امامیه‌است ، این عمانی نخستین‌کسی‌است از فقهای شیعهٔ امامیه‌که طریقهٔ اجتهاد وعمل باصول عقلیه (اصول فقه) را در فقه شیعهٔ امامیه جایز دانسته وبدان‌عمل‌کرد .

وی فقه شیعهٔ امامیه را تهذیب نمود و برمبنای (علم اصول) واصول عقلیه‌که تاآن روز

بنیادگذار حقیقی اجتهاد و علم اصول فقه درفقه امامیه :

اگرچه عمانی واسکافی پایهٔ اجتهاد و علم اصول فقه و عمل به ادله واصول عقلیه را درفقه شیعهٔ امامیه بنیاد نهادند ، اما این دوتن ـ گرچه فضیلت پیشرو بودن را ـ داشته‌اند ، اما از حیث پیشوائی بی‌بهره بوده و در این امر سمت زعامت نداشته‌اند ، زیرا پیروانی پیدانکردند و عقیدهٔ ایشان رواج نیافت .

فتاوای شیخ طوسی :

در حقیقت بنیادگذار اصلی علم اصول فقه واجتهاد در نزد فقهای شیعهٔ امامیه شیخ طوسی بوده است و براستی او در این روش پیشرو ، رهبر ، پیشوا و استاد بوده‌است. صاحب روضات نقلا از محقق سبزواری مینویسد : « علمای شیعه پیش از عهد شیخ طوسی میانهٔ آنها اختلافات زیادی در مسائل وفروع فقهی نبوده

فقط علماوفقهای عامه بدان عمل میکردند، اجتهاد واستنباط را بنانهاد، واززمان اویعنی از اول غیبت کبری دیگر بوسیلهٔ او علم اصول درمیان فقهای شیعه رواج یافت .

(۲) ابوعلی محمدبن الجنید مشهوربه اسکافی (اسکاف، شهری بوده دراستان خوزستان برکرانهٔ اروندرود) ازعمانی پیروی نموده و شالودهٔ فقه و استنباط احکام را درفقه امامیه بر اصول عقلیه نهاد .

وی با ابی‌الحسن علی‌بن محمدالسمری (یکی ازسفرای اربعه) متوفی سال ۳۲۹ و با معزالدولهٔ دیلمی، متوفی سال ۳۵۶ معاصربوده‌است. معزالدوله در عهد این فقیه امامی درمرکز اهل سنت، یعنی بغداد، عامهٔ مردم رامجبور نمودکه درروز عاشورای حسین اقامهٔ ماتم نموده عزاداری نمایند و گریه‌وزاری برمصائب حسین(ع) بنمایند و همچنین درروزعید غدیر خم جشن بگیرند وکوی وبرزن رازینت دهند . مع‌الوصف درهمین ایام ابن جنید عمل به اصول عقلیه و قیاس راکه شیعه آنرامردود میداند ـ رواج داد ، ازجمله تألیفات ابن جنید ، «تهذیب‌الشیعة لاحکام‌الشریعة» در ۲۰ مجلد است .

است ، زیرا مدار عمل ایشان بر احادیث مندرجه در کتاب کافی بوده‌است و بس »
ومیانه احادیث کافی اختلافی وجود ندارد ، ولی وقتیکه شیخ طوسی مصنفات کثیره ومتعددهٔ خود را تصنیف کـرد ، واحادیث مختلفه را در کتب متعدده جمع آوری نمود ، وشیخ در کتب متعددهٔ خود فتاوای مختلفه‌ای اظهار کـرد ، علما و فقهای امامیه بر اختلاف جرئت پیدا کردند ، و هرطایفه‌ای ازفقهاء اقوالی موافق یکی ازفتاوی واقوال شیخ دریکی از کتبش اظهارنمودند ، ولی کمتر فتوی‌وقولی پیدا میشد از فقها که خارج ازیکی ازفتاوی واقوال شیخ طوسی باشد ، ویا بایکی ازفتاوای مختلف شیخ طوسی دریکی از کتبش موافق نباشد . زیرا هنوز فقهای امامیه (تازمان شیخ طوسی) جرئت این‌معنی را نداشته‌اند .

پیدایش کتب جامع و مبسوط و بزرگ حدیث‌درنزد فرقهٔ شیعهٔ امامیه

از اواخر دورهٔ غیبت صغری واز عهد سمری چهارمین سفیر ازسفرای اربعه دامنهٔ فقه و فقاهت وفتاوی و روایت احادیث درنزد شیعهٔ امامیه توسعه یافته وبطور روزافزون درحال گسترش وبسط بوده‌است بدیهی است که در چنین اوضاع و احوال به‌چند تااصل مختصر درهم و برهم نمیتوان اکتفانمود . این بودکه برخی ازبزرگان علما و محدثین شیعه برآن شدندکه احادیث مرویهٔ اهل‌البیت را که از طرف خاصه روایت شده در مجموعـه‌هائی منظم و مبوب ترتیب نمایند ، و آن قسمت ازاخبار راکه مربوط به‌فروع فقهی‌است بترتیب ابواب فقهیه مبوب سازند و درمدت یك قرن تقریباً چندین مجموعهٔ بزرگ حدیث بوجودآمدکه ازمیان‌آنها چهار یاپنج‌تای آن‌کتب ومجموعه‌ها مقبولیت عمومی یافته وسند ومرجع فتاوای

فقهاگردیده ومعمول‌بها نزد همهٔ فقها واقع شد واز این رویه : «کتب اربعه» یا «کتب خمسه» معروف ومشهورگردید .

گفته شدکه پیش از پیدایش مجموعه‌های حدیث ـ از جمله کتب اربعه ـ هریك از اصحاب ائمه هرچه ازاحادیث امام زمان خود شنیده بودند در یك دفتر جمع‌آوری کرده بودند ، وآن دفترها مشتمل براحادیث از عبادات وطهارت تامعاملات، وصایا ودیات بوده‌است آنهم نامرتب وغیر مبوب وهریك ازاین‌اصول بطوریکجا ودربست بالمناوله یا بالمشافهه[1] روایت میشده است .

---

۱ ـ گفته شدکه روایت «اصول اربعمائه» میان صحابه وفقهای صدراول بطورمناوله یامشافهه بوده وهراصل را یکجا ودربست یا جمیع‌اخبار مندرجهٔ درآن رااصحاب وفقهای صدراول میان خود مبادله مینموده‌اند یعنی هریك ازصاحبان اصول نسخه‌ای از اصل خود را رونویس‌کرده وبیکی دیگرکه مورد اعتماداو بود داده وباواجازهٔ روایت وعمل برمفاد آنرا داده است .

واما مشافهه این بودکه یك یاچند حدیث را سینه‌بسینه بهمدیگر می‌داده‌اند ـ اینك طرق روایت حدیث بالمشافهه یابالمناوله :

(۱) راوی یاشیخ (استاد) برای شنونده‌تمامی یك‌کتاب حدیث راقرائت نموده و به شنونده اجازهٔ روایت آنراچنانکه شنیده‌است بدهد. واین‌قسم‌را «سماع» نامند .

(۲) راوی یاشیخ، بعضی از احادیث اوایل واواسط واواخریك‌کتاب حدیث راقرائت نموده و بعد به‌شنونده اجازهٔ روایت همهٔ احادیث‌کتاب رابدهد .

(۳) راوی یاشیخ، حدیثی‌را برای یکی‌ازشاگردان یاشنوندگان خودبخواند وکسی دیگرسخنان وخواندن اورا شنیده وآن حدیث راازآن راوی روایت‌کند .

(۴) راوی یاشیخ، یك‌کتاب حدیث را (که خود شنیده یا روایت کرده وجمع‌آورده است)به کسی بدهد وباو اجازهٔ روایت احادیث مندرجه در آن کتاب را بدهد ، واین نوع روایت واستماع حدیث را دراصطلاح : «مناوله» می‌گویند .

←

و چون زمان تدوین موسوعات و مجموعه‌های بزرگ وجامع حدیث فرا رسید احادیث مندرجهٔ دراصول مزبور راجمع آوری وبترتیب ابواب فقهی تدوین نمودند باین معنی که احادیث مربوط بهر یك از ابواب فقه را از اصول متعدده استخراج نموده وبترتیب ابواب کتب فقهیه ازطهارت تادیات تدوین مینمودند .

نتیجه وضرر تقطیع اخبار :

دراین میان برخی احادیث مشتمل برچندین حکم و چندین فرع مختلفه از عبادات و معاملات وغیره بود ، راوی نــزد امام رفته ومسائل وفــروع مختلفه را پرسیده وجواب شنیده ــ بالضروره آن قبیل اخبار دراین تبویب و تدوین تقطیع گردیــده و هــر قطعهٔ آن مانند یك حدیث جداگانه درباب خود تدوین و ثبت و ضبط گردیده است .

خود این عمل تقطیع احادیث ، آیا به‌سندیت و اعتبار آن لطمه واردساخته است یا نه ؟ مورد بحث و اختلاف شدید میان علما میباشد ، این خود یك بحث مفصل و مبسوطی است واز همان زمان که این کار انجام گردیده فقها و اصحاب حدیث در این باره بحث و تحقیق بسیار کرده‌اند زیرا چه‌بسا یك حدیث مشتمل

←

(۵) شیخ یاراوی صریحاً ــ شفاهاً ولساناً ــ بکسی اجازهٔ روایت حدیثی یا یك کتاب حدیث را بدهد واین گونه روایت واستماع را دراصطلاح : «مشافهه» میگویند .

(۶) شیخ‌یاراوی کتباً بکسی اجازهٔ روایت یك حدیث یایك کتاب حدیث رابدهد .

(۷) راوی بطور«وجاده» حدیثی راروایت ونقل کند ــ یعنی: وی آن حدیث رادریکی ازمدارك ومجامع نوشته دیده وآنراروایت کند .

(۸) بعکس اول، یعنی راوی یك حدیث یایك کتاب حدیث‌را نزد راوی حدیث و کاتب آن یانزد جامع کتاب قرائت نموده واجازهٔ روایت آنرا حاصل نماید، واین‌قسم‌را «قرائت» گویند.

برچندین فرع فقهی مربوط بهمهٔ فروع مورد سؤال باشد اما پس از تقطیع ، قسمتی از اواسط حدیث، از قرائن، تجرید گردیده و حقیقت قصد متکلم مستور مانده باشد .

موسوعات و مجموعه‌ها و کتب جامع فقه و حدیث پیش از کتب اربعه

پیش از چهار کتاب مشهور و جامع (کتب اربعه) و جامعین آنها یعنی پیش از شیخ کلینی و ابن بابویه و طوسی جمعی از محدثین و فقهای امامیه مبادرت بتصنیف و جمع و تدوین کتابهای جامع و کامل مبوبی در فقه و حدیث نموده بودند از جمله :

کتاب الثلثین از : **حسین بن سعید اهوازی** .

کتاب نوادر الحکمة از : **محمد بن احمد اشعری قمی** .

کتاب بصائر الدرجات از : **محمد بن الحسن الصفار** .

از این قبیل کتب در فهرست‌ها بسیار نام برده‌اند ولی جز معدودی از آنها باقی نمانده است .

کتب اربعه :

اینك شرح و تاریخچهٔ ظهور کتب اربعه بترتیب پیدایش و تألیف و نشر آنها :

۱ـ کافی :

نخستین کتاب از کتب اربعه و اولین مجموعه و موسوعهٔ مشهور حدیث که از اصول اربعمائه بر این نهج بوجود آمد ، کتاب **کافی** تألیف **ابوجعفر محمد بن**

یعقوب اسحق الکلینی رازی از اعاظم و فحول محدثین وفقهای شیعه امامیه و ازمردم شهر «ری» و نزیل «بغداد» میباشد.

وی درمدت بیست سال در شهر «بغداد» این کتاب را جمع آوری وتدوین نموده است و در سال ۳۲۹ ﻫ. درگذشت ودرمحلهٔ «باب‌الکوفه» بغداد بخاك‌سپرده شد. کلینی طبق فهرست شیخ طوسی که می‌گوید: «توفی محمدبن یعقوب‌الکلینی سنة ثمان وعشرین و ثلثمائة ببغداد ودفن بباب‌الکوفه قال ابن عبدون رأیت قبره فی‌صراةالطائی و علیه لوح مکتوب علیه اسمه و اسم ابیه» در سال ۳۲۸ وفات کرده است.

مشخصات کافی:

کافی مشتمل برسی کتاب (فصل) است و از «کتاب‌العقل والجهل» آغاز گردیده و به «کتاب‌الوصایا» ختم میشود.

میگویند: جمیع احادیث کافی برجمیع احادیث کتب صحاح ستهٔ عامه زیادت دارد.

کافی مشتمل بر ۱۶۱۹۹ حدیث میباشد جمعاً وتقریباً بدین تفصیل:

حدیث صحیح	۵۰۷۲
حدیث موثق	۱۱۱۸
حدیث قوی	۳۰۲
حدیث ضعیف	۹۴۸۵
حدیث زیارات و نوادر و متفرقه	۲۲۲
	۱۶۱۹۹

۲- من‌لایحضره‌الفقیه

دوم از کتب اربعه کتاب من‌لایحضره‌الفقیه شیخ صدوق ابوجعفر الثانی

محمدبن ابی‌الحسن علی‌بن‌الحسین‌بن بابویه قمی مشهور به «صدوق» از بـزرگان فقها و محدثان شیعهٔ امامیه و ازنقادان حدیث و صاحبان بصیرت برجال حدیث میباشد .

صدوق درشهر «ری» اقامت داشت ودرآن عصر بـزرگتریـن شخصیت و مرجع عمومی شیعه در «ری» و «خراسان» بوده است .

صدوق درسال ۳۵۵ ه. از «ری» به «بغداد» رفت ودرآن هنگام وی درسنین جوانی بود ، دربغداد شیوخ طایفهٔ شیعهٔ امامیه ازاو استماع حدیث نمودند: قریب سیصد جلد کتاب در مواضیع مختلفهٔ فقه و حدیث ورجال و غیره تألیف کرده‌است از جمله :

۱ـ کتاب **من‌لایحضره‌الفقیه**
۲ـ کتاب **عیون اخبارالرضا**
۳ـ کتاب **معانی‌الاخبار**
۴ـ کتاب **الخصال**
۵ـ کتاب **اکمال‌الدین واتمام‌النعمة**
۶ـ کتاب **امالی : المجالس**
۷ـ کتاب **علل‌الشرایع والاحکام**
۸ـ کتاب **صفات‌الشیعه**
۹ـ کتاب **فضایل‌الشیعه**
۱۰ـ کتاب **اعتقادات**
۱۱ـ کتاب **مدینةالعلم**
۱۲ـ کتاب **دعائم‌الاسلام**

کتاب مدینةالعلم :

بعضی ازعلما کتاب مدینةالعلم صدوق رارقم پنجم کتب اربعه‌یا(کتب‌خمسه) که مدار عمل فقها در جمیع اعصار برآنها بوده است ـ محسوب داشته‌اند .

شیخ طوسی درکتاب فهرست خود میگوید : « کتاب مدینةالعلم از کتاب من‌لایحضره‌الفقیه بزرگتر است» .

وصاحب روضات مینویسد : بعد اززمان علامه و شهیدین دیگر هیچ اثری ازکتاب «مدینةالعلم» دیده و شنیده نشده است .

شیخ طوسی درکتاب «فهرست» پس‌از ذکرنام صدوق به‌تعریف و تمجید و ثناء براو پرداخته ومیگوید وی قریب سیصدکتاب تألیف کرده‌است ومیگوید :

«اخبرنی بجمیع کتبه وروایاته جماعة منهم‌الشیخ ابوعبدالله محمد بن‌النعان (شیخ مفید) ، و ابوالحسین جعفربن حسین‌بن حسکاالقمی کلهم عنه» .

نجاشی نیز میگوید : «اخبرنی بجمیع کتبه و قرأت بعضها علی والدی احمد ابن‌العباس‌النجاشی و قال لی‌اجازنی جمیع کتبه لما سمعناها منه ببغداد» .

۳ـ تهذیب‌الاحکام :

این کتاب سومین کتاب از کتب اربعه است .

نسخهٔ‌اصل «تهذیب‌الاحکام» بخط خود شیخ طوسی درخزانهٔ کتب شهیدثانی بوده و پس از وفات اونسخه مزبور باولاد اورسید ویداً بید تازمان سید محمد باقر خونساری صاحب روضات یعنی تاحوالی سال ۱۲۷۰ ه. هنوزاین نسخهٔ نفیسه در شهر اصفهان و درگنجینهٔ‌کتب فرزندان شهید ثانی شیخ علی‌بن محمدبن حسن‌بن شیخ زین‌الدین در دارالسلطنهٔ اصفهان موجود بوده است .

میگویند ـ ازجمله صاحب روضات گفته‌است: درنسخه‌های تهذیب اشتباه، اغلاط ، تحریف ، وتصحیف ، زیاده ، و نقصان فراوان است .

و گویا سبب این بوده‌که نسخهٔ اصل «تهذیب» بخط خود شیخ‌طوسی بی‌نهایت بدخط ومشوش و درهم و برهم بوده‌است بسیاری ازکلمات وحروف به کلمات و حروف دیگراشتباه شده‌است و درهمان نسخه اصل دستخط شیخ روی

بسیاری از کلمات که اشتباه بوده بعلامت بطلان خط کشیده شده ولـی خط بـطلان بطوری غیر واضح بوده که نساخ بآن توجه نکرده‌اند وعبارات و کلمات زیادی و خط خورده را در نسخه‌های بعدی وارد کرده ونوشته‌اند.

وضع تهذیب‌الاحکام

از تتبع کتاب « تهذیب » چنین مستفاد میگردد که **شیخ طوسی** این کتاب را برای مطلق جمع احادیث اهل‌البیت که در فروع فقهی وارد شده نگاشته‌است اعم ازاحادیث متوافقه ومتخالفه. خود شیخ، درکتاب « فهرست » نیز باین موضوع تصریح نموده میگوید: «وکتاب‌الاستبصار ممااختلف من الاخبار وهومشتمل علی عدة کتب تهذیب‌الاحکام غیر ان هذاالکتاب مقصور علی ذکرمااختلف من‌الاخبار والاول (یعنی الاستبصار) یجمع‌الخلاف والوفاق».

شیخ طوسی درآخر کتاب: «تهذیب‌الاحکام» مشایخ اجازهٔ خودرا ذکر کرده وازجمله چنین میگوید: «فما ذکرنا فی‌هذاالکتاب (تهذیب) عن محمدبن یعقوب‌الکلینی فقد اخبرنابه‌الشیخ ابوعبدالله محمدبن محمدبن النعمان (ره)عن ابی‌القاسم جعفربن محمدبن یعقوب و اخبرنا به‌ایضاً الحسین‌بن عبیدالله عن‌ابی‌غالب احمدبن محمدالرازی وابی‌محمد هارون‌بن موسی‌التلعکبری وابی‌القاسم جعفربن محمدبن قولویه و ابی عبدالله احمدبن ابی‌رافع الصیمری، و ابی‌الفضل‌الشیبانی و غیرهم کلهم عن‌محمدبن یعقوب‌الکلینی، واخبرنا به‌ایضاً احمدبن عبدون‌المعروف بابن الحاشر عن احمدبن ابی‌رافع و ابی‌الحسین عبدالکریم‌بن عبدالله‌ابن نصر البزاز بتنسر وبغداد عن‌ابی جعفر محمدبن یعقوب‌الکلینی جمیع مصنفاته واحادیثه سماعاً واجازة ببغدادبباب‌الکوفه متصل‌السلسلةسنة سبع و عشرین وثلثمائه».

تهذیب مشتمل بر: ۱۳۵۹۰ حدیث میباشد.

۴ــ استبصار :

چهارمین کتاب از کتب اربعه است ، این کتاب نیز تألیف شیخ طـوسی است . وی این کتاب را برای جمع میان احادیث متخالفه نگاشته است چنانکـه خودش در فهرست باین نکته تصریح نموده است و سبب تألیف کتاب استبصار این است که:

وقتی شیخ طوسی شنید که ابوالحسین الهروی ـ که از طایفهٔ حقهٔ امامیه بوده ـ بواسطهٔ برخورد به احادیث متناقضه و متخالفه از مذهب حق عدول نموده است ، این بود که شیخ مفید ـ استاد شیخ طوسی بشاگرد خود شیخ طوسی ـ دستور داد که : (کتاب‌المقنعه) را شرح نماید ، زیرا ملاحظه کرد که اشتغال به تألیف کتابی که مشتمل بر تأویل احادیث مختلفه و متخالفه باشد از اهم واجبات میباشد و از شرح کتاب مقنعه کتاب تهذیب بوجود آمد . سپس شیخ احادیث متخالفه را از تهذیب بیرون کشید و آنرا استبصار نامید.

شیخ طوسی دربارهٔ کتاب استبصار و تهذیب جمله‌ای را که قبلا ازفهرست وی نقل کردیم آورده است.

«استبصار»مشتمل بر ۵۵۱۱ حدیث‌می‌باشد:

باری این چهار کتاب که عبارت است از :

۱ــ کافی: تألیف ابوجعفر محمدبن یعقوب‌الکلینی‌الرازی

۲ــ من لایحضره الفقیه : تألیف ابوجعقر محمدبن علی‌بن بابویه‌القمی

۳ــ تهذیب‌الاحکام : تألیف ابوجعفر محمدبن‌الحسن‌الطوسی

۴ــ استبصار : تألیف ابوجعفر محمدبن‌الحسن‌الطوسی

به‌کتب اربعهٔ متداوله و مشهوره و معمول بها موسوم می‌باشند :

و اما کتب اربعهٔ غیر مشهوره و غیر متداوله بنا بقول برخی از دانشمندان عبارتند از :

۱ـ مدینةالعلم : تألیف شیخ صدوق ابن‌بابویه

۲ـ خصال : تألیف شیخ صدوق ابن‌بابویه

۳ـ امالی : تألیف شیخ صدوق ابن بابویه یا امالی علم‌الهدی سیدمرتضی

۴ـ عیون‌اخبارالرضا : تألیف شیخ صدوق ابن‌بابویه

کتب اربعهٔ متأخره

۱ـ کتاب وسائل‌الشیعة : تألیف شیخ حرعاملی

۲ـ کتاب مستدرک‌الوسائل : تألیف حسین‌بن محمدتقی‌النوری‌الطبری

۳ـ کتاب وافی : تألیف مولی محسن فیض

۴ـ بحارالانوار : تألیف مجلسی ، مولی محمدباقر

این چهار کتاب در اعصار اخیره به‌کتب اربعهٔ متأخره مشهور میباشند .

شروح و جوامع کتب اربعه :

کتب اربعه در ادوار بعد نقطهٔ اتکاء و محور ابحاث و تحقیقات فقها و محدثین بوده و بهمین جهت در ادوار مختلفه و متعاقبه شروح و تعالیق بر آنها نگاشته شده و جوامعی از آنها ترتیب یافته است ، از جمله :

۱ـ کتاب وافی :

تألیف مولی محسن فیض محمدبن مرتضی المدعو به «محسن» ، وی این کتاب را در جمع (جمع بمعنی لغوی آن) کتب اربعه نگاشته است یعنی در ابواب فقهی کتاب وافی آنچه از احادیث در آن مورد در کتب چهارگانه کتاب : «کافی»

و « من لایحضره الفقیه » و« تهذیب الاحکام » و « استبصار » واردشده مولی محسن فیض همه را در یك کتاب جمع آوری نموده است.

۲ــ وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة :

یکی از کتب اربعهٔ متأخره تألیف محمدبن حسن بن علی المعروف بــه شیــخ حر عاملی است .

این کتاب در ۶ مجلد است و مشتمل است بر جمیع احادیث کتب اربعهٔ قدیمه و حدود ۷۰ کتاب دیگر که همگی اخبار آنها را بترتیب ابواب فقهی جمع‌آوری نموده ، و میانهٔ اخبار متخالفه جمع کرده و وجوه جمع را نیز گفته است (روضات خوانساری ص ۶۴۴) .

شیخ حر عاملی در شب جمعه هشتم رجب سال ۱۰۳۳ هـ . در قریه «مشغر» از قراء جبل عامل متولد گردیده و ۴۰ سال در بلاد جبل عامل اقامت داشت و سپس به شهر مشهد آمد و ۲۴ سال در این شهر مقدس اقامت گزید و سفری به اصفهان رفت ودربازگشت از سفر اصفهان درمشهد طوس درسال ۱۱۰۴ درگذشت (روضات خوانساری ، ص ۶۴۴ - ۶۴۶).

۳ـ بحارالانوار

تألیف مولی محمدباقر مجلسی بن مولی محمد تقی بن مقصود علی اصفهانــی .

وی در سال ۱۰۹۰ هـ. در عهد سلطنت شاه سلیمان صفوی میزیسته است و ایــن شاه مرجعیت شرع دارالسلطنه اصفهان را به وی واگذار نمود .

مولانا محمدباقر در شب ۲۷ رمضان سال ۱۱۱۰ هـ. درگذشت و مادهٔ تاریخ وفات او : «مقتدای جهان زپا افتاد» می‌باشد.

دو کتاب از کتث اربعهٔ قدیمه : (تهذیب و کافی) را مجلسی خود شرح کرد.

« من لایحضره‌الفقیه» را پدرش شرح نمود .

« استبصار » را یکی از شاگردان مجلسی یعنی سید نعمت‌الله جزائری بامر او شرح کرده است .

بزرگترین تألیف او«کتاب بحار» میباشد در۲۵ مجلد ، این کتاب ، محتوی جمیع احادیث وارده از طریق ائمه می‌باشد . و یکی از کتب اربعهٔ متأخره محسوب است (روضات خوانساری ص ۱۱۸) .

اعتبار احادیث وارده در کتب اربعه :

صاحبان کتب اربعه بخصوص کلینی و طوسی پس از تنقیح و صرافی احادیث وارده در اصول و کتب اصحاب وتوثیق روات وحصول اطمینان بصحت آنها منتخب و برگزیدهٔ احادیث را درکتب خود یادکرده‌اند .

صاحب مستدرك الوسائل می‌گوید : من اصول و کتبی از اصحاب یافتم که از نظرصاحبان کتب اربعه امثال شیخ‌طوسی فوت شده است در صورتی که معظم اصول و کتبی را که وی در خاتمه ذکر کرده شیخ‌طوسی در فهرست یاد نموده است مانند :

اصل زیدالزراد

اصل زید النرسی

کتاب نوادر علی‌بن‌اسباط

المسائل الصاغانیة

امثال این کتابها و (اصول) همه را مع‌الزیاده شیخ‌طوسی در فهرست نام‌برده و از اخبار آنها چیزی نقل نکرده زیرا در اصالت و صحت آنها تردید داشته‌اند چنانکه خود صاحب مستدرك در خاتمه ج ۳ می‌گوید « اصل زید نرسی و اصل

زیدالزراد را از اصول موضوعه و ساختگی محسوب داشته‌اند».

و اما متأخرین از اصحاب حدیث امثال صاحبان وسائل و مستدرک‌ـ الوسائل ، و بحار پس از نقل احادیث کتب اربعه آنچه که بر آنها افزوده‌اند احادیث و اخباری است که از هرجا و با هر سند یافته‌اند ثبت و جمع ـ آوری نموده‌اند .

ابن ادریس وکتب اربعه :

ابن‌ادریس حلی ، نخستین کسی بوده از فقهای امامیه که در حجیت اخبار کتب اربعه تردید و تشکیك روا داشته است .

وی یکی دیگر از مشاهیر علما و فقهای شیعه امامیه است که به « علم اصول الفقه » عمل کرده و ادلهٔ عقلیه را در فقه امامیه معمول بها قرارداده واخبار کتب اربعه را اخبار آحاد دانسته است :

ابوعبدالله محمدبن احمدبن ادریس‌الحلی در نیمهٔ دوم قرن ششم هجری در شهر (حله) ـ از بلاد بین‌النهرین ـ می‌زیسته و در حدود سال ۵۹۸ هجری درگذشته است .

ابن‌ادریس اخبار عامه و خاصه را اخبار آحاد می‌دانسته و بعقیدهٔ او این‌ـ گونه اخباربرای مجتهد موجب حد اقل «ظن» نمیشوند بنابراین ، عمل برموجب آن‌ها را جایز نمیدانسته است .

وی فتاوای فقهی خود را بر اصول عقلیه بنیاد نهاده وبهمین سبب فتاوای زیادی دارد که با آراء و فتاوای جمهور فقهای‌امامیه مخالفت دارد.

تألیف فقهی مشهور ابن ادریس کتاب : « السرائر » میباشد که وی در

این کتاب از عمل بـه خبر واحد خود داری نموده و اصول عقلیه را متبع داشته است .

کتاب دیـگر او : « التعلیقات » می‌باشد که عبارت از مجموع حواشی است که بر کتاب تبیان شیخ طوسی نوشته است . (روضات الجنات ص ۶۰۰ تا ص ۶۰۲) .

حاج سید رضا صدر ــ تهران
ازعلمای عالیقدر روحانی

مقام فقهی شیخ طوسی

در سه کتاب پرارج وی :

نهایه ، خلاف ، مبسوط

گفتار ما درپیرامون سه کتاب شیخ طوسی ، نهایه ، خلاف، مبسوط میباشد و باآنکه هرسه کتاب ازفقه امامیه بحث میکنند ولی رنگ بحث هریك بـا دیگری اختلاف دارد، ازاین رودرآغازگفتارخود راناگزیر ازگزارشی کوتاه درباره فقه اسلام می‌بینیم.

پایه‌های فقه

فقه اسلام برچهارپایه بنانهاده شده: کتاب ـ سنت ـ اجماع ـ عقل . مقصود ازپایه فقه‌آنستکه حکم مسئله فقهی را بایستی فقیه ازیکی یابیشترازین اصول چهار گانه استخراج کند.

فقیه یعنی کسی که‌درفقه‌اسلام تخصص داشته باشد زیرا نظریات فقهی‌بایستی درچارچوب اسلام باشد وبس . فقه دراستنباط خودآزادی دانشمندان وکاوشگران

حقوق را ندارد .

پایه‌های فقه را فقهاء اسلام ادله اربعه‌نامیده‌اند ودرمیان‌محققین آنها اختلافی نیست که پایه‌های فقه اسلام همین چهارست وبس . اختلافی که هست آنستکه فقیهان امامی بمناسبت آنکه اصل ولایت را پذیرفته‌اند سنت رسول (ص) را ازراه عترت وصحابه بدست می‌آورند ولی فقیهان اهل سنت ، تنها ازراه صحابه .

امامیان ، عترت را دوازده تن میدانند وهمه را بوسیله نص صادر از قبل رسول خدا (ص)منصوب میشمارند. امامیان معتقدند که این دوازده تن معصوم و پاکیزه ازگناه میباشند وپیغمبراسلام از طرف خدای بزرگ ایشانرا برای پیشوائی انسانها تعیین کرده است .

امامیه صحابه را ازنظرپاکیزگی ازگناه مانند سایر مسلمانها میدانند. مشهور درمیان برادران اهل سنت آن است که صحابه همگی عادل هستند . اجماع علمای اسلام درهرمسئله‌ای که باشد نزد همه دانشمندان قطعی وحجت است. حجت حکم عقل در مستقلات عقلیه میباشد .

مستقلات عقلیه یعنی موضوعاتی که عقل میتواند به تمام جهات آنها پی‌ببرد. مانند حکم عقل به حسن عدل واحسان وحکم عقل بقبح ظلم وتعدی وآزار.فقهای امامی اوامر و نواهی که از طرف اسلام درباره مستقلات عقلیه رسیده است ارشاد بسوی حکم عقل میدانند.

مسائل فقه

فقیهان امامی مسائل فقه را بردودسته کرده‌اند: مسائل اصول،مسائل فروع. مسائل اصول مسئله‌های نخستین مباحث فقه میباشد . نسبت اینها بمسائل دیگر ، نسبت مادر بفرزند است .

خصوصیت این مسائل ازین رواست که استنباط حکم در آنها چندان‌باجرای قواعد فقه واعمال اصل ندارد. احکام آنها بیشتربوسیله نص رسیده است.

این مسائل را از آن جهت اصول خوانند ، چون برای مسائل دیگر از قبیل ریشه میباشند.

مسائلی که ابن بابویه در رساله شرایع وصدوق دردو کتاب«مقنع» و«هدایه» و مفید در «مقعنه» آورده‌اند ازمسائل اصول هستند . بیشترمسائل کتاب نهایه شیخ ازاینگونه مسائل میباشند .

مسائل فروع ازمسائل اصول زائیده شده‌اند واستنباط احکام در آنها موقوف براجرای قواعد فقه واعمال اصول لفظیه ویا اصول عملیه ازطرف فقیه میباشند . اینها رافروع نامند چون ازقبیل شاخه‌های گروه یکم هستند . شیخ طوسی کتاب مبسوط را بمنظوربحث ازگروه دوم نوشته است ولی بحث ازگروه نخستین رانیز دارا میباشد .

تقسیم دیگر

۱ـ گروهی ازمسائل هستند که در میان همه فقیهان اسلام مورد بحث و نظر قرارگرفته وهرکدام برطبق مبانی وادله‌ای که دردست دارند حکم آنها را استنباط کرده‌اند .

کتاب مسائل الخلاف شیخ ما ازاینگونه مسائل بحث میکند . این‌مسائل از آغاز پیدایش علم فقه تاسال ۳۲۹هجری قمری که پایان غیبت صغری میباشد، در میان فقیهان اسلام موردبحث ونظر بوده است. بیشتراین گروه مسائل‌بامسائل‌اصول تطبیق میکند .

۲ـ گروه دوم مسائلی هستند که درمیان فقیهان امامی موردبحث ونظر قرار گرفته‌اند . درین مسائل شیخ ما بطوراستقلال ، تصنیفی ندارد ولی قسمتی‌ازمسائل کتاب مبسوط ومقداری ازمسائل کتاب نهایه، داخل درینگروه قراردارند.

نخستین کسیکه درین مسائل کتابی مستقل نوشته‌است‌علامه‌حلی(۶۴۸ـ۷۲۶) است و آن کتاب ارجمند «مختلف‌الشیعه» میباشد .

انفتاح باب اجتهاد

یکی ازاختصاصات مذهب امامی آنستکه فقیهانش دراجتهادرا بروی خود نبستند وراه اجتهادکردن رابروی همه‌کس بازگزاردند. آنها گفتند روانیست از مجتهد مرده تقلید کرد وعمل در احکام فقه همیشه بایستی بر طبق فتوای مجتهد زنده باشد .

انفتاح‌باب اجتهاد موجب شد که فقه امامیه بسیرتکاملی خودادامه دهد. ازین رودرمیان امامیان فقیهانی یافت شدند که در میان علمای اسلام‌کمترنظیرآنها را میتوان یافت . یکی ازین فقیهان شیخ ماشیخ طوسی میباشد.

برادران اهل سنت دراجتهاد را بروی خود بستند ازین روپس ازقرن سوم هجری ، درمیان ایشان کمترفقیهی بزرگ وتوانا یافت شد و فقه‌آنها بهمان وضع فقه درسده‌های سه‌گانه نخستین اسلام بماند وديگر رشدی نکرد.

بیشتر دانشوران آنها درسده‌های متأخرازخود درفقه نظریه‌ای نو وکاوشی تازه ندارند بلکه روشن‌کننده نظریات فقیهان چهارگانه هستند که ائمه اربعه نامیده شده‌اند .

اینك نگاهی بکتاب نهایه

نام کتاب نهایه، النهایة فی مجرد الفقه والفتوی میباشد. شیخ در فهرست[۱] آنجاکه مصنفات خود را نام میبرد، درآغازنام تهذیب رابرده وسپس نام استبصار را،آنگاه میگوید :

وله کتاب النهایه فی مجرد الفقه والفتوی وهویشتمل علی‌عدة کتاب تهذیب الاحکام .... ازین سخن دانسته‌میشود نام‌کتاب نهایه (النهایه‌فی‌مجرد الفقه‌والفتوی) میباشد ، وهنگامیکه آنراکوتاه‌کرده ، نهایه‌اش‌گویند ، چنانکه خود شیخ درسر آغاز کتاب «مبسوط» آنراکوتاه‌کرده ومتعلقاتش را انداخته نهایه‌اش‌خوانده‌است.

روش‌کوتاه‌کردن نام‌کتاب درمیان دانشوران اسلام بسیار معمول بوده و هست. آنهاکلمه‌حساس رامیگذارند ومضاف‌ویامضاف‌الیه یاصفت ومتعلقات دیگر آنرا از نظرآسانی می‌اندازند . چنانکه نام تهذیب‌الاحکام را تهذیب و نام مسائل الخلاف راخلاف میگویند.

ازین‌جا دانسته شدکه کسانی‌که نام نهایه را، النهایة علی مذهب اهل‌البیت، نوشته‌اند اشتباه کرده‌اند.

ازسخن شیخ درفهرست مطالب دیگری استفاده میشود وآن شماره کتابهای فقهی نهایه است‌که بایستی باشماره‌کتابهای فقهی تهذیب برابرباشد. هرچندنهایه کتاب « **مزار** » ندارد وتهذیب‌کتاب مزاردارد در برابر نهایه‌کتابی مستقل برای ***اطعمه واشربه*** دارد ودرتهذیب بحث اطعمه واشربه را درضمن‌کتاب صید و ذباحه آورده است.

۱ـ چاپ نجف ص ۱۶۰

شگفت اینجاست که خود شیخ درفهرست ، آنجاکه نام کتابهای تهذیب را میبرد بحث اطعمه واشربه راکتابی مستقل میخواند ولی درتهذیب دو جلدی چاپ سنگی، کتابی مستقل برای مبحث اطعمه واشربه قرارندارد. شیخ درفهرست‌درباره تهذیب چنین میگوید:

تهذیب مشتمل است برشماره‌ای چنداز کتابهای فقه ، آنگاه ۲۳ کتاب را نام میبرد.

این سخن میرساند که درنظرشیخ کتاب تهذیب ، جامع همه کتابهای فقه نیست . آیا تهذیب چه مبحثی ازفقه راندارد؟ پاسخ این پرسش وظیفه کسی است که گفتارش درپیرامون کتاب تهذیب میباشد.

آنچه مربوط بگفتارما است، آنستکه بگوئیم ، نهایه همه کتابهای فقه را ندارد. سخن شیخ درسر آغاز کتاب مبسوط،گفته مارا تأیید میکند، شیخ در آنجا شماره کتابهای فقهی را به هفتاد میرساند.

حقیقت آن است که کتابهای فقه عدد واقعی ندارند وتابع قراری هستند که نویسندهٔ کتاب برای آنها بگذارد. نویسنده‌ای، مبحثی راکتابی مستقل قرارمیدهد. نویسنده دیگر آن مبحث را درضمن کتابی دیگرمی‌آورد. گاه میشودکه نویسنده هر دوکتاب یکی باشدکه در آن کتابش چنین کرده ودرین کتابش چنان .

شیخ مادرکتاب مسائل الخلاف ، برای بحث حیض کتابی مستقل قرار داده است ولی درکتاب نهایه ، مبحث حیض بابی ازکتاب طهاره میباشد.

برای هریك ازمبحثهای صلوة جمعه ، صلوة جماعه ، صلوة مسافر ، صلوة عیدین، صلوة کسوف، صلوة استسقاء ، درکتاب خلاف کتابی مستقل قرار داده ولی درنهایه هرکدام رابابی ازکتاب الصلوة خوانده است. اکنون ببینیم که نهایه چه

کتابی ازکتابهای فقه را ندارد وچه مبحثی ازمباحث این علم رافاقد میباشد.

تاآنجاکه نویسنده توانسته است بدست بیاورد آنستکه‌نهایه‌کتاب «الفلس» را ندارد ،کتاب «الحجر» راندارد،کتاب«الغصب» راندارد ،کتاب«السبق‌والرمایه» را ندارد. و این مباحث درضمن هیچیك ازکتب فهی‌اش بنظرنرسید. شایدمباحث دیگری رانیز فاقد باشد .

تصنیف نهایه

نوشتن نهایه ابتدائی بوده وشیخ آنرا برحسب تصمیم خود نوشته است‌بر خلاف بسیاری‌ازتصنیفات دیگری که‌آنهارا برحسب تقاضای‌کسان و یا شاگردانش برشتهٔ تحریر درآورده است.

کتاب نهایه مانند تألیفات دیگرشیخ تاریخ تألیف ندارد زیرانه درآغازآن تاریخی برای نوشتن آن می‌بینیم و نه درانجامش .

ازلابلای‌کتاب هم جمله‌ای بنظرنرسیدکه تاریخ تألیف رابتوان ازآن‌بدست آورد. آنچه‌که یقین است‌کتاب نهایه ازنخستین آثارعلمی شیخ میباشد، خودشیخ درسرآغاز مبسوط میگوید :

من درديرزمان‌کتاب نهایه را پرداخته‌ام ....

ازین سخن دانسته میشودکه زمانی درازنوشتن‌نهایه تانوشتن‌مبسوط فاصله داشته باآنکه مبسوط آخرین نوشته شیخ نمی‌باشد. ازسخن فهرست دانسته میشود که نگارش نهایه پس ازنگارش تهذیب بوده است . ازخود نهایه‌هم‌چنین‌پیداست:

در کتاب حج در باب دخول مکه و طواف ونیز درباب سعی صفا و مروه ازتهذیب سخن‌گفته‌که دعاهای استحبابی درین مواقف را درتهذیب نوشته است.

زمان تألیف‌نهایه برزمان تألیف‌کتاب‌استبصارمقدم‌میباشد. هرچنددرفهرست

نام استبصار راپیش ازنام نهایه یادکرده است . شیخ درسر آغاز استبصار میگوید:

ترتیب کتابهای فقهی استبصاررابرطبق ترتیب کتابهای فقهی‌نهایه‌قراردادم...

تاریخ نوشتن‌نهایه ازتاریخ نوشتن کتاب مسائل الخلاف جلوتر میباشد . شیخ درسرآغاز خلاف ازتهذیب واستبصار یاد میکند .

آیا نهایه‌گزیده‌ای از تهذیب است ؟

کتاب نهایه یا بیشتر آنکتاب ، متون احادیث میباشدکه بتصریح خود شیخ درسرآغاز مبسوط اسناد آنها انداخته شده ونام امامی‌که ازوی حدیث نقل میشود آورده نشده است . پس نهایه‌کوتاه شده مجموع حدیثهائی است‌که درآن زمان تحت اختیار شیخ قرارداشته است .

شیخ همه‌آن حدیثهارا درکتاب تهذیب باذکرسند ونام معصوم‌آورده است. اشاره شیخ درنهایه بذکردعاهای طواف ودعای سعی میان صفا و مروه در تهذیب گواه سخن ما میباشد. سخن شیخ درفهرست : هویشتمل علی عدة‌کتب تهذیب... نیز این مطلب رامیرساند .

بسیار دوراست‌که شیخ متن حدیثهائی دیگر درنهایه آورده باشد وآنها را درتهذیب یاد نکرده باشد . چون فاصله تألیف تهذیب با تألیف نهایه بسیارکم میباشد . پس اگر نهایه راگزیده تهذیب بخوانیم ، راه دوری نرفته‌ایم.

کاملترین کتاب فقه

آنچه فقیهان امامی ، پیش از تألیف نهایه درفقه نوشته‌اند رساله‌هائی بوده دریك مبحث ازفقه یا چند مبحث . یاخلاصه ای بوده بسیارکوتاه ازفقه وکتابی‌از امامیان پیش ازتألیف نهایه‌که ازهمه مباحث فقه بطور رسا سخن‌گفته باشد سراغ

نداریم. نهایه را میتوان کاملترین کتاب فقه آن زمان خواند کتابی که بطور تفصیل از مسائل فقه سخن گفته است .

ارزش نهایه نزد فقیهان امامی

نهایه رساله فتوائی بوده که مقلدین برای عمل بدان رجوع میکردند. کار نهایه بجائی رسید که گفته شد درمیان شیعه تاهشتاد سال پس ازطوسی مجتهدی نیامد! ودانشوران شیعی درطول این مدت بفتواهای نهایه عمل میکردند ! . واز تصریح فتوی برخلاف نهایه حذرداشتند ! .

ازین رومجتهدین این عصر رامقلده خوانده‌اند. چون روش آنها برخلاف اصل آزادی اجتهاد بوده که شیعه درتمام قرون ازین اصل پیروی میکرده ومیکند. آنها میگویند : هر کسی حق دارد درفقه مجتهد شود وصاحب نظرباشد.

درین دوقرن دانشورانی ارجمند، گزارشهائی برنهایه نوشتند، حاشیه‌هائی زدند، توضیحاتی برای تعبیرات آن دادند. ازسرآغاز نکت‌النهایه محقق پیدا است که جمله‌ها و واژه های نهایه ، بدقت مورد بررسی قرار میگرفته و مورد نقض و ابرام میشده .

مقام نهایه نزد دانشوران این دو قرن ، ازمقام رساله ابن‌بابویه در عصرپیش از شیخ بالاتررفت. نهاد شیخ، بررساله ابن‌بابویه که شرایعش نامند ازدونظربرتری داشته : یکی ازنظر نویسنده ودیگرازنظرنوشته .

نویسنده نهایه دردانش وتحقیق برنویسنده رساله شرایع ، بسیار برتربوده است . شیخ برحدیثهای رسیده ازامامان ، بیش‌ازابن‌بابویه اطلاك داشته‌شیخ اضافه برآنچه که کلینی در کافی آورده ، و صدوق درکتابهایش یاد کرده براحادیثی‌دیگر دست یافته . وی درتهذیب واستبصار اخباری را نقل میکند که کلینی وصدوق آنها

را روایت نکرده‌اند .

شیخ دراصول فقه واجرای قواعد فقهیه واصولیه ازابن‌بابویه تواناتر بوده است . شیخ درعلم رجال ومعرفتش باسناد حدیث ، فوق‌العاده بود . گـواه براین سخن کتاب رجال او است . کتاب فهرست اواست ، اختیارالرجال کشی او است.

شیخ درمباحث قرآنی وتفسیر آیات الهی ، بسیار بسیار ممتاز بوده است.در میان قدما بجزسید مرتضی کسی رانظیرشیخ کاوشگردرتفسیرآیـات قـرآن سراغ نداریم . تفسیرتبیان اوگواه ما است .

شیخ طبرسی ، درتفسیرمجمع البیان ، ازتفسیرتبیان، بسیاربهره برده.تفسیر تبیان ، ازتفسیرهای علمی درجه یك است .

شیخ درادبیات عرب واطلاع برعلوم عربیه ازاساتید بشمارمی‌آید . بطـور کلی شیخ مجتهدی متفکر وتوانا ، عمیق، فهیم، حافظ، متبحـر، قـوی دراستنباط بوده است وتازمان او وپس اززمان اومجتهدی همانند اونیامده است که درعـلوم اسلامی تا این پایه رسیده باشد . نهایه ازنظرنوشته نیز برشرایع برتری دارد.

نهایه برای مباحث فقه دارای ترتیب جدیدی است . ابواب آن منظم است، یافتن گوهرهای آن آسانتراست. نهایه جامعترین کتاب فقهی است که تاآنزمان نوشته شده است ، خود شیخ درسرآغاز مبسوط نهایه را باوفی کتاب میستاید. مقام نهایه درمیان دانشوران بقدری بالا رفت که آنرا حفظ کرده وازبرمیخواندند.

منتجب‌الدین در فهرست هنگامی که بنام سید ابوجعفرمحمدبـن اسماعیل‌بن محمد مامطیری میرسد و ویرا به فاضل و ثقه می‌ستاید، میگوید: وی نهایـه را از بر میداشت ...

دوقرن که ازنگارش نهایه گذشت ، محقق حلی ابوالقاسم نـجم‌الدین جعفر

(۶۷۶)کتاب شرایع رانگاشت . ازین تاریخ ازدرخشندگی ستاره نهایه‌کاسته شد و شرایع محقق جای نهایه شیخ راگرفت.

«محقق» درشرایع هرچند ازنهایه بسیار استفاده‌کرده ولی فقه‌راترتیب‌نوینی داده است‌که بهتر ازترتیب نهایه میباشد وباآنکه پس ازوی علامه حلی‌وشهیدیکم، ترتیبهای دیگری بفقه دادند ولی هنوز ترتیبی‌که مطلوب فقیهان امامی است همان ترتیب شرایع میباشد. بسیاری ازکتابهای حدیث فقهی است برطبق ترتیب‌شرایع نوشته شده است . هنوزهم فقیهان برطبق ترتیب شرایع‌کتاب می‌نویسند.

ترجیح دیگری‌که شرایع محقق برنهایه شیخ دارد آن است‌که فقه شرایع دراثر سیرتکاملی دانش بویژه اصل آزادی اجتهاد ، ازفقه نهایه پخته‌ترمیباشد ولی با این‌حال موقعیت شرایع پس ازمحقق‌بموقعیت نهایه، تادوقرن پس ازشیخ‌نرسید.

خلاف

مسائل الخلاف

در پیش‌گفته شدکه مسائلی‌کـه درعلم فقـه میان فقیهان اسلام مورد بحث و اختلاف نظرقرارگرفته وهریك ازایشان برطبق‌مبانی خود، نظریه‌ای درآنها داشته وحکم را از دلیل استنباط‌کرده‌اند مسائل الخلاف‌گویند .

کتاب «مسائل الخلاف» شیخ ما ازین دسته مسائل بحث میکند ولی ازمسائلی که در میان فقیهان طوائف اسلام مورد اختلاف نیست، سخن نمیگوید .

اگر مسئله‌ای مورد اختلاف نظردر میان فقیهان چند طائفه باشد. لازم‌نیست که همه فقیهان یك طائفه یك نظر داشته باشند و فقیهان‌طوائف دیگر نظری دیگر. چنین میشودکه فقیهان یك طائفه نیز میان خود اختلاف نظرداشته باشند وبعضی از فقیهان‌این طائفه‌بانظریه فقیهان دیگرموافقت داشته وبافقیهان هم طائفه خودمخالفت.

این‌سخن بیشتر درفقیهان‌طائفه امامیه راست‌میآید ونسبت بفقیهان‌طوائف چهار گانه برادران اهل سنت کمتر. چون فقیهان امامی اصل ازادی اجتهاد را قائلند و دیگران خود را از این اصل محروم کرده‌اند.

واژهٔ خلاف که باین کتاب گفته میشود وشیخ‌هم گفته است کوتاه شده مسائل الخلاف میباشد که نام اصلی آن کتاب است.

نظری بمسائل الخلاف شیخ

کتاب خلاف شیخ طوسی نخستین کتاب تمامی است که در فن خود درمیان امامیه نوشته شده است بالاتر بگویم نخستین کتابی است که در فن خود در میان فقهای اسلام نوشته شده، فقهای دیگر اسلام چنبن کتابی را نداشته و ندارند.

شاید پذیرش این سخن بر کسانی دشوار آید ولی اندکی شکیبائی برای شنیدن توضیحی از نویسنده این دشواری را آسان خواهد کرد.

کتاب خلاف در دو جهت ممتاز است و همچنین دوجهت آنرا بی نظیر قرار داده است:

۱ـ همه مباحث فقه و همه کتابهای فقه را داراست.

۲ـ نظریات همه فقیهان اسلام را در هر مسئله‌ای متعرض میشود. البته در صورتی که فقیهی دارای نظریه‌ای در آن مسئله باشد.

کتابهائی که دانشمندان اهل سنت نوشته‌اند چنین نیست. یعنی نظریات همه فقها را ندارد. اختلاف‌الفقهای طبری که قبل از شیخ نوشته شده، بدایةالمجتهد ابن رشد که بعد از شیخ نوشته شده نظریه‌های فقیهان امامی را متعرض نیستند بلکه فقیهان اهل سنت کمتر از فقه امامیه و کیفیت استدلال آنها آگاهند. چرا؟. نمیدانم. آیا نتوانسته‌اند یا نخواسته‌اند؟. چرا؟.

فقهیان امامی از نظریات فقیهان دیگر اطلاع دارند. ولی بیشتر فقهای اسلام از نظریات فقیهان امامی و کیفیت بحث و استدلال ایشان بی خبر بوده‌اند. چنانچه شنیده‌ام در گذشته عالمان اهل سنت متعلمان را از خواندن تاریخ نهی میکردند. چرا؟.

اخیراً در پاره‌ای از دانشکده‌های کشورهای مسلمان کرسی تدریس فقه مقارن تأسیس شده است. ولی تدریس فقه مقارن موقوف است که استاد مدرس در تمام فقه‌ها متخصص و مجتهد باشد و بتواند برطبق همه مذاهب فتوی بدهد.

سخنی در باره کتاب خلاف

در گذشته گفتیم که یکی از دانشوران اخباری امامی مذهب در باره خلاف گفته:

شیخ در این کتاب مجتهد واصولی میباشد. و گاهگاهی در مسائل آن بقیاس واستحسان عمل میکند شاید سخن این دانشمند تاحدی درست باشد. زیرا شیخ در این کتاب در برابر فقیهان دیگر اسلام قرار دارد، و بسیاری از ایشان بقیاس واستحسان عمل میکنند. شیخ در برابر آنها روش منطقی جدل را پیش میگیرد. و مذهب خود را بر پایه دلیلی قرار میدهد که مخالف آنرا قبول داشته باشد. خواه آن دلیل روی بوسیله یکی از صحابه باشد، خواه قیاس، خواه استحسان.

خود شیخ در سر آغاز خلاف بدین نکته اشاره کرده است ولی گویا دانشمند اخباری از آن غافل بوده. زیرا از سخنش برمیاید که نظر انتقادی دارد. سیدمرتضی در انتصار تصریح میکند که در مسائل الخلافش برای اثبات مذهب خود در برابر دگران بقیاس استدلال میکند...

دو حاشیه برخلاف

از حواشی گذشتگان برخلاف اطلاع کامل بدست نیامد ولی دو حاشیه از معاصرین برخلاف سراغ داریم.

یکی از مرحوم علامه بزرگ آیت‌الله حاج آقا حسین بروجردی که باچاپ یکم آن بچاپ رسیده است.

دیگر حاشیه عالم جلیل حاج سید احمد زنجانی که مقداری از آن در چاپ دوم خلاف به چاپ رسیده چنانچه مقداری ازحواشی ایشان نیز بنام محشی نخستین چاپ شده است.

مبسوط

اکنون عنان سخن را بسوی کتاب مبسوط منعطف میسازیم و نظری باین کتاب دانش و تحقیق می‌اندازیم.

اگر بگوئیم مبسوط بیشتر از نهایه و خلاف نمایندهٔ تحقیق و دقت نظر وسعهٔ اطلاع شیخ میباشد راه دوری نرفته‌ایم. چون میزان قوهٔ علمی مجتهد و قدرت فکری او و دقت نظرش در هنگام بحث در تفریعات دانسته میشود.

فقه امامیه پیش از نگارش مبسوط

پیش از آنکه شیخ ما بنگارش کتاب مبسوط بپردازد کتابهای فقهی مذهب امامی کمتر از مسائل تفریعی بحث میکرد و محتویات آنها همان متون فقه بود و بس.

متون فقه مسائلی است که خود یا همانند آنها بطور مستقیم از امام (ع) رسیده باشد. فقیهان امامی تا زمان نگارش مبسوط برخود فرض میدانستند که مسائلی را که مورد کتابت قرار میدهند حکم آنها را با همان الفاظی بیان کنند که از امام رسیده است. از این رو فقیهان دیگر فقیهان امامی را خشك و جامد میدانسته واهل‌تحقیق نمی‌شمردند. بلکه گاه‌گاه تحقیرشان میکرده نفی اجتهاد از آنها مینمودند. شیخ ما در سرآغاز مبسوط چنین میگوید:

«من پی در پی میشنوم که فقهیانی که اصل ولایت را نپذیرفته‌اند فقه یاران

امامی ما را کوچك شمرده و بی ارزش میخوانند ! و میگویند که فروع ومسائل آن کم است و فقیهان امامی اهل برف انبار و تضاد گوئی هستند . زیرا کسی که قیاس و اجتهاد را نپذیرد راهی برای بسیار کردن مسائل و افزودن‌فروع براصول ندارد . چون تنها این دو راه است که موجب‌افزایش شماره‌های مسائل میگردد.

ریشه این سخنان بی اطلاعی ایشان از مذهب ما و کمی تدبر آنها دراصول ما میباشد اگر آنها در احادیث ما و فقه ما قدری تفکر میکردند بزودی میبافتند که بیشتر آن مسائلی که آنها یاد میکنند در احادیث ما مندرج است . و حکم آنها از سوی امامان ما بطور خصوص یا عموم یا تصریح و یا اشاره رسیده است. همان امامانی که سخن‌آنها از نظرحجیت و اعتبار مانند سخن پیغمبر میباشد.آنان که کتابهای خود را از مسائل فروع پر کرده‌اند بدانند که هیچ مسئله‌ای تفریعی نخواهند یافت مگر اینکه حل آن برطبق قواعد واصول ما موجود میباشند . ولی نه ازراه قیاس بلکه از راهی‌که یقین بیاورد. و بایسته است‌که برطبقش عمل‌بشود. راه رسیدن بحقایق برای ما باز است . و بنای بر اصل برائت ذمه وجز آن‌میتوان گذارد. بیشتر این مسائل تفریعی در ضمن کلیات مسائلی که یاران ما نوشته‌اند قرار دارد . و حل آنها بخودی خود آسان است . چیزیکه هست در اثر اجرای قواعد و بکار بردن صناعت علمی قدری پیچیده و دشوار گردیده .

از دیر زمان آرزومند بودم که کتابی در مسائل تفریعی بنویسم که جامع و دارای همه آنها باشد . ولی دشواریهائی در پیش بود و موانعی رخ میدادکه‌مرا از این مقصود باز میداشت . چیزی که تصمیم مرا سست میکرد بی میلی طائفه امامی باینکار بود !آنان به مسائل تفریعی چندان اهتمامی نشان نمیدادند ! و دو دستی همان صریح الفاظ احادیث را چسبیده بودند و بس .

اگرحکم مسئله‌ای را با لفظی دیگر بجز لفظ حدیث‌بیان میداشتی‌درشگفت

میشدند و فهمشان از رسیدن بمعنی نارسا بود .

من در کتاب نهایه وعده داده بودم که کتابی در فروع بنویسم و ضمیمه نهایه کنم[1] تا آن کتاب از لحاظ جمیع مسائل مورد احتیاج خواه مسائل اصول و خواه مسائل فروع کامل و کافی باشد ولی از این فکر منصرف شدم و تصمیم گرفتم که کتابی مستقل بنویسم که شامل جمیع کتابهای فقهی باشد .

کتابهای مباحث فقه که فقیهان آنها را ترتیب داده اند نزدیك به هشتاد میرسد . تصمیم گرفتم هر کتابی را با کوتاهترین لفظ یادکنم . وفقه خالی بنویسم. و دعاها و آداب استحبابی را متعرض نشوم . و آنرا باب‌باب قرار دهم . و مسائل همانند را یکجا بیاورم و تا آخرین حد ممکن جلو بروم . و مسائل تفریعی را که فقیهان دیگر آورده‌اند همه را یاد کنم . آنگاه نظر خود را بر طبق قواعد مذهب امامی باز گویم . اگر حکم مسئله‌ای آشکار باشد تنها بنوشتن فتوی بسنده کنم. و اگر حلش پیچیده و دشوار باشد بدلیل اشاره کرده و آنرا برای ناظر غیر مقلد روشن سازم . اگر مسئله یا فرع مورد اختلاف‌نظر در میان فقیهان بوده وهر کدام را در آن فتوائی باشد یاد کنم و ریشه اختلاف را روشن سازم . و سپس قول صحیح و قوی را برگزینم . و دلیلی که از راه قیاس نباشد برای آن بیاورم اگر مسئله‌ای را بمسئله مانند کردم منظور بیان مثال‌است نه بیان‌یگانگی آن دودرحکم

در این کتاب نامهای فقیهان مخالف را نخواهم آورد مبادا کتاب بدراز انجامد . نامهای آنها را درکتاب مسائل الخلاف بطور لبریز یاد کرده‌ام .

اگر مسئله جوری باشد که در میان نظریات فقهی برتری نباشد و همگی از لحاظ دلیل یکسان باشند من در اینجا توقف کرده و نتیجه عملی تخییر در حکم آن مسئله خواهد بود . اگرخدای بپایان رسانیدن این کتاب را آسان فرمایدهمانا

۱ ــ درچه جائی از نهایه این وعده را داده‌اند بنظر نرسید . شاید این وعده شفاهی بوده

کتابی خواهد بود کـه نظیر نداشته و ندارد . نه در کتابهای یاران ما و نـه در کتابهای دیگران .

من تاکنون از هیچ فقیهی کتابی که بطور کامل مشتمل برمسائـل اصول و فروع باشد ندیده‌ام یاران ما درین باب کتابی که قابل اشاره باشد ندارند. کتابهای دگران اگرچه بسیار است ولی کتابی که یگانه و جامع باشد ندارند ».

تا اینجا سخن شیخ در سرآغاز مبسوط بپایان رسید .

کاملترین فقه تفریعی

در میان فقیهان امامـی پیش از شیخ کسی را سراغ نداریم کـه کتابی در تفریعات فقهی نوشته باشد مسائل تفریعی درآن زمان با آنکه مورد بحث‌ومذاکره حضوری بوده کمتر در آن رساله‌هائی مینوشتند و اگر رساله‌هائـی بوده در تمام مباحث فقه نبوده است .

کتاب مبسوط با آنکه نخستین کتاب در فن خـود میباشد کاملترین کتاب و محققانه‌ترین کتاب آن عصر میباشد .

از این جامعهٔ اطلاع و تبحر علمی شیخ دانسته میشود که با آنکه نخستین کسی است که این راه را پیموده در عین حال محقق‌ترین کس میباشد .

آیا پس از شیخ در میان فقیهان امامی کسی دیگـر نیز این راه را پیموده است ؟ آری فقیهان بسیاری این را هرا پیموده‌اند . و کتابهای فقه تفریعی بسیار نوشته‌اند . مشهورترین این کتابها کتاب قواعد الاحکام فی معرفة الحلال والحرام بقلم علامه حلی (۶۴۸ ـ ۷۲۶) میباشد .

از علامه کاوشگر آیت‌الله حاج آقا حسین بروجردی شنیدم که نسبت شماره فروع قواعد بفروع مبسوط از قبیل جوئی است بدریائی که مبسوط

را دریا میدانست و قواعد را جوی ....

آری کتاب مبسوط چند برابر قواعد است . ولی کتاب قواعد هم دارای فروعی است که مبسوط خالی از آنها میباشد . اهل دانش میتوانندآن دو را از لحاظ مباحث و کتابهاباهم مطابقه کنند . تا حقیقت این گفته بهر ایشان روشن‌شود.

شنیدم پر فرعترین کتاب فقهی امامیه کتاب **انوارالفقاهه** فقیه دریاصفت‌شیخ حسن‌بن شیخ جعفر کاشف الغطا میباشد . که وفاتش در سال ۱۲۶۲هجری است. با آنکه نسخه‌هائی از این‌کتاب در دست است نگارنده هنوز آنرا ندیده است . دانسته‌شد که کتابهای نهایه، خلاف، مبسوط باآنکه همگی در فقه است ولی هر کدام یك جور فقه است . در میان امامیه پس از شیخ فقه چهارمی پیدا شد و آن فقه استدلالی کامل و کتابهای بسیاری درین فقه نوشته شده که کاملترین آنها از نظر دارا بودن دوره فقه وتحقیق وتدقیق کتاب‌جواهرالکلام‌شیخ‌محمدحسن که‌باآن شیخ حسن هر دو معاصرند . عدد فروع و افزایش تفریعات در این فقه چهارم چندین برابر فروع مبسوط است .

مبسوط و کتاب الام

اگر فراموش نکرده باشید شیخ در آغاز مبسوط چنین گفت :

اگر بپایان رسیدن این کتاب را خدای آسان کند کتابی خواهد بود که نظیر نداشته و ندارد.. آنگاه تصریح کرد در میان فقیهانی که اصل ولایت را نپذیرفته‌اند چنین کتابی نوشته نشده است شاید بخاطر کسی بخلد که **کتاب الام** شافعی که از همان فقیهان است کتابی است یگانه و جامع مانندکتاب مبسوط‌پس در میان فقیهان دیگر پیش از مبسوط کتابی‌این چنین وجود داشته است . محمدبن ادریس شافعی یکی از پیشوایان چهارگانه اهل سنت میباشد . فقهیی است بزرگ دارای معلومات وافر وسعه اطلاع بضمیمه تحقیق و تدقیق .

وی از نظر اطلاع براحادیث از ابوحنیفه برتر بوده . چنانچه از نظر دقت نظر در قواعد اصول فقه از استادش مالك و شاگردش احمد دو پیشوای دیگر اهل سنت افضل بوده است .

کتاب الام‌شافعی‌ازبهترین کتابهائی‌است که فقهای پیشین اسلام برشته تحریر در آورده‌اند ولی نگارنده کتاب مبسوط شیخ را با کتاب الام شافعی سنجیدوپس از سنجش آندو با هم صدق سخن شیخ آشکار شد زیرا احتمال داشت که شیخ کتاب الام را ندیده باشد.

کتاب الام از لحاظ حجم اگر از مبسوط کوچکتر نباشد بزرگتر نیست . بلکه بطور یقین کوچکتر است .

همراه کتاب الام سه نوشته دیگر بچاپ رسیده است... »[1]

1 ــ نوشته جناب آقای صدر بسیار مفصل است ، نظر باینکه دارای مطالب ابتکاری بسیار سودمندی می‌باشد ، اینجانب پیشنهاد کردم بطورکامل جداگانه نیز چاپ شود . این کتاب‌بنام (نگاهی به آثار فقهی شیخ‌طوسی) با مقدمه اینجانب و اضافاتی از استاد محترم آقای صدر از طرف مؤسسه مطبوعاتی دارالفکر ،قم‌منتشر شد (د)

دکتر محمد خزاعلی - تهران
دانشمند و متفکر روشندل

شیخ طوسی و حقوق تطبیقی

شیخ ابوجعفر محمدبن حسن‌بن علی طوسی شیخ‌الطائفه کـه اکنون مردم طوس بنمایندگی از طرف همهٔ ایرانیان کنگرهٔ هزارهٔ تولد او را برپا داشته و خاطره‌اش را در عالم اسلامی زنده ساخته‌اند از فقهای بزرگ جهان تشیع است که افتخار نیمه دوم قرن چهارم ونیمه اول قرن پنجم هجری بوده است . موضوع این مقال بیان شرح حال فقیه بزرگوار ومطالعه درهمه‌ی مصنفات و آثاروجنبه‌های مختلف حیاتی شیخ نیست زیرا طوسی در کلام و اصول وفقه و تفسیر و ادب مقامی بس بزرگ را وجه‌ی همت خود ساخته از آن جمله اقدامات علمی و عملی است که در راه توحید یا تقریب مذاهب اسلامی مبذول داشته است .

موضوع گفتار ـ رابطهٔ شیخ طوسی با حقوق تطبیقی است .

حقوق تطبیقی ، اثر تازه‌ای است که از قرن نوزدهم در اروپا پیدا شده است و روز به روز هم قلمرو آن وسعت میابد وعلمای حقوق در موضوع و هدف آن باهم اختلاف دارند . درنظر بعضی موضوع حقوق تطبیقی مسائل بین‌الملل خصوصی است بدین معنی که حقوق کشورها را باهم مطابقت میدهند ودر بارهٔ تابع یك کشور که در کشور دیگر زیست کند قوانینی را اجرا مینمایند که در هر دو کشور

متفق‌علیه باشدوهر گاه دوقانون باهم‌تعارض‌داشته باشند بر مبنای‌اصولی‌خاص، قانون کشور تابع یاقانون‌کشور محل اقامت یا قانون دیگری را انتخاب میکنند ومجری میسازند .

عدهٔ دیگر از دانشمندان حقوق معتقدندکه بمنظور سعی در توحید یاتقریب حقوق ملل باید همهٔ انواع حقوق ملتها مخصوصاً مللی‌که باهم مشترکات بیشتری دارند مورد مطالعه قرارگیرد و تا آنجاکه ممکن است برای این قبیل ملل قوانین مشترك وضع وتدوین شود تاهمچنانکه روابط کشورهاگسترش میبابد رابطه‌ی افراد ملل‌گوناگون هم توسعه پذیرد وهر فردی در کشور دوست خود چنان زندگی‌کند که‌گوئی در مملکت خویش است .

گروهی دیگر ازمتخصصان حقوقی میگویند مقصود از حقوق تطبیقی روش تطبیقی است و این روش برای مطالعه درکیفیت ظهور وتوسعه مؤسسات حقوقی وتحولاتی‌که هرکدام را عارض گردیده است سودمند است البته در نظر این عده وحدت حقوقی امکان پذیر نیست چه هر ملتی در محیط جغرافیائی خاص زندگی میکند وبا سنتهای مملکت خویش پرورش‌یافته ونمیتواند ازسنن وعادات وعرفی که به آن خوگرفته است تجاوزکند یا حداقل صرفنظرکردن از سنتها و مقتضیات محیطی برای افراد بسیار دشوار است بااینهمه، برخی از شعب حقوق که‌به‌تازگی وضع شده است ازقبیل حقوق کار وحقوق معنوی‌تاحدی ممکن است متحدالشکل باشد و بروش واحدی اجرا شود .

در هرحال دانشمندان حقوق امروزه هر دسته از جهتی حقوق‌تطبیقی را منظور نظرقرار داده وتاحدی وجود و توسعه‌ی آنرالازم میدانند. برای مامسلمانان این مسئله اهمیت داردکه از صدر اسلام به حقوق تطبیقی توجه کرده‌ایم منتهی با

تفاوتهائی که توجه به‌آنها بسیار ضرورت دارد :

اولا: حقوق تطبیقی ما که آنرا فقه مقارن مینامیم متوجه به‌درجه‌بندی کردن قوانین از جهت فائده یا مصلحت نیست بلکه ادعای هر فقیه آنست که حکم الهی را تنها وی و هم عقیده‌هایش یافته‌اند وعقاید دیگران نادرست است وقابل عمل نمیباشد در عین حال بعضی معتقدند که علمای دین باید احکام را از روی اصولی استنباط کنند وهرچند حکم الهی یکی است وهرچند مجتهد ممکن است حکم واقعی را بدست نیاورد وباصطلاح مخطی باشد چون کوشش خود را بکار بــرده و بعبارت علمی «استفراغ وسع» کرده دارای پاداش وثواب است و مقلدین اونیز که به فتوای وی عمل میکنند گنه کار نیستند .

ثانیاً، فقه مقارن، اختصاص به معاملات وحدود وجنایات ندارد بلکه عبادات را نیز شامل است .

ثالثاً، بوسیله‌ی مطالعه‌ی فقه مقارن، ما مواردی را بدست میآوریم کــه فقها نسبت به آن اتفاق نظر دارند وبه اصطلاح فقهی یکی از نتایج فقه مقارن «تحصیل موارد اجماع عامه وخاصه، یا اجماع عامه، یااجماع خاصه» است .

در زمان پیغمبر اکرم اگر صحابه باهم در مسائل شرعی اختلاف داشتند بر محضر نبوی عرضه میکردند و جواب سؤال خــود را درمییافتند و اختلاف بکلی حل میشد، بعد از رحلت پیغمبر بزرگوار شیعیان به روایات ائمه اطهار که از الهام الهی بهره‌ور بودند و احکام دینی را ابا عن جد از نبی اکرم تلقی کرده بودند در بارهٔ مسائل شرعی حکم میدادند، اما بعضی از تابعین که به امامت تن نداده بودند باهم اختلافاتی داشتند که هرگروهی مطابق روش واصولی خاص درباره آن مسائل فتوی میدادند. بعلاوه بعضی احکام که عنصر محیط یازمان درآنها مؤثر بودفی‌المثل



گروه تاریخ و ادب بریاست آقای مجتبی مینوی

در حجازبنوعی مطرح میشد ودر عراق‌یا خراسان رنگ دیگری بخود میگرفت .

در اسلام نخست مکتب فقه جعفری تأسیس شد که ما شیعیان دوازده امامی تابع آن هستیم . امام صادق (ع) با صاحبان آراء مختلف در مسائل کلامی و فقهی مناظـره میفرمود و آراء فقهای حجاز و فقهای عراق را به تفصیل بیان میکرد و در بارهٔ هر مسأله آنچه صحیح و درست بود اظهار می‌داشت بنابراین عملا امام صادق مؤسس فقه مقارن است. هم‌عصر با مکتب جعفری مکتب فقه حنفی توسط ابوحنیفه نعمان‌بن ثابت ومکتب مالکی توسط مالك و کمی بعد مکتب شافعی بوسیلهٔ محمدبن ادریس ومکتب حنبلی به پیشوائی احمدبن حنبل دایر گردید. میان مکاتب چهارگانه‌ی سنت هم ازجهت اصول‌استنباط وهم از جهت احادیثی که سنداحکام میبود اختلاف شدید پیدا شد : برخی مکاتب، بیشتربه راویان عراقی تکیه کرده‌اند، وبعضی دیگر به راویان حجازی بیشتر متکی شده‌اند . ابوحنیفه قیاس را یکی از اصول استنباط قرارداد و شافعی در ابطال قیاس کتاب نوشت .

در برخی مکاتب‌به عرف ومصالح مرسله وذرایع (وسایل) توجه شد. شعلهٔ اختلاف تا حدی بالاگرفت که بعضی ازپیشوایان،نسبت به‌یك مسأله اقوال مختلف اظهار داشتند ودر بسیاری مـوارد پیروان یك مکتب، نظـر دیگری بـرخلاف نظر پیشوای خود اعلام‌کردند. البته چـون مؤسسین این مکـاتب، اهل استنباط بـودند خود بخود در فتاوی با یکدیگر اختلاف نظر پیدا میکردند، وعده‌ای معتقد بودند که پیروی مکتب تنها قبول روش واصول مؤسسین مکتب است وهیچ‌گونه مجتهد ملزم نیست‌که نظر مجتهدین قبلی یا مؤسس را قبول‌کند .

شیعیان دوازده امامی‌تا غیبت امام به‌نص عمل می کردند چه باب علم مفتوح بود پس از سد باب علم، به‌اجتهاد واستنباط پرداختند، وازآن زمان‌اختلاف فتاوی پیش‌آمد وفقه مقارن‌که ناظربه اختلافات مجتهدین شیعه باشد هم عنوانی پیداکرد،

اما پیش از غیبت امام حتی یکی دو قرن پس از آن فقه مقارن یا باختلاف مکاتب چهارگانه توجه داشت و یا نظر فقهای شیعه را اصل میگرفت و اختلافات مکاتب دیگر را در آن زمانه نقل میکرد.

تاآنجاکه تاریخ فقه نشان میدهد نخستین کسی که مستقلاً درباب فقه مقارن کتاب نوشته عالم قرن چهارم محمدبن احمدبن‌الجنید اسکافی است و پس ازوی مهمترین کتاب دربارهٔ فقه مقارن کتاب خلاف است. شیخ طوسی چون در عین حال که ازطرف شیعیان عنوان شیخ الطائفه یافته مورد توجه علمای سنت نیز بوده و از هردوفریق شاگردان بسیاری در محضرش دانش می‌آموخته و ازخرمن فضلش خوشه‌ای میاندوخته‌اند، نسبت به‌فقهای سلف خود سعه‌ی مشرب دارد باین معنی که اوهمهٔ احادیث اهل سنت را مردود نمیداند وبرخی ازاحادیث منقول شیعه حتی عده‌ای ازاحادیثی راکه درکتاب کافی نقل شده است نمیپذیرد ، وی معتقد است که راوی سنی ممکن است موثق باشدچنانکه ممکن است بعضی‌ازروایات منتسب به شیعه صادر از«اهل غلو» یا افراد بی‌اطلاع بوده باشد ولذا باید مردودشناخته‌شود.

کتاب خلاف شیخ :

کتاب «خلاف» را شیخ‌طوسی قدس‌الله سره بعد ازکتاب «تهذیب الاحکام» و کتاب «استبصار» وکتاب «مبسوط» بخواهش تلامیذ خود مدون ساخته، وبنای‌وی برآن بوده که آراء همه‌ی فقهاء مذاهب مخالف راگردآورد واگردرمسأله‌ای میان فقیهان شیعه اختلاف میباشد یادآورگردد ودرپایان هرمسأله، نظر صحیح را اظهار کند. دلائلی که شیخ، برهرمسأله اقامه کرده ازظاهرقرآن مجید وسنت نبوی‌مبتنی‌بر روایات خاصه است، بعلاوه به «دلیل خطاب»و«فحوای‌خطاب»واصل «استصحاب» نیز تمسک‌جسته، واگردرمسئله‌ای اجماع علمای عامه یااجماع علمای‌خاصه‌حاصل

بوده نقل اجماع کرده است.

شیخ، سعی دارد که تضییقاتی را که «مالکی‌ها» یافقهای دیگر برمبنای قیاس یا مصلحت مرسله بوجود آورده‌اند، باتمسك به «اصل اباحه» یاعمومات قرآن‌وسنت ردکند ، چنانکه بیع چیزی راکه وقت عقد مشهود نباشد فقهای مابا ذکـرجنس و وصف ، با «خیارتخلف وصف» که بنام «خیار رؤیت» نیز نامیده میشود پذیرفته‌اند درصورتیکه مالك چنین بیعی را جایز نمیداند و ابو حنیفه بیع اشیاء غایب را حتی بدون ذکرجنس و وصف روا میداند. شیخ، علیه‌الرحمه بظاهـر «احل‌الله الـبیع» تمسك جسته، وبیع شیء غایب راکه عرفاً بیع نامیده میشود حلال شناخته، وجهل به جنس یا وصف مبیع را برمقتضای حدیث «لاغـرر» مبطل عقـد شناخته است. همچنین ابوحنیفه سلم درحیوان را جایز نشمرده ، وشرط جوازسلم را وجود نوع مبیع درزمان عقد یا درفاصله‌ی عقد وزمان تحویل میداند درصورتیکه درنظر مـا شیعیان شرط سلم آنست که مبیع هنگام تحویل ودرپایان موعد موجودباشد.دراین مورد هم شیخ‌طوسی نظر خودرا مبتنی برعموماتی ساخته است که ازظاهـر کریمـهٔ قرآنی استفاده میشود. درباب «حجر» ابو حنیفه معتقد است که اگـرشخص پس‌از سفه بالغ شود حکم حجر، دربارهٔ اوجریان نمییابد، واگر کسی هنگام بلوغ، سفیه باشد به محض‌آنکه به سن ۲۵سالگی برسد حجرازاو برداشته میشود ودرتصرفات مالی خویش آزاد میگردد. مبنای نظر ابوحنیفه اینست که منع سفیه ازتصرف در مالی که ازآن اوست، محروم کردن وی ازحقوق انسانی است وبنابراین فقطبـاید به مورد نص محدودگردد وصغیران و کسانی که درحال بلوغ سفیه بوده‌اند تازمان استکمال عقل که درنظروی رسیدن به سن ۲۵ سالگی است محجور باشند. اماشیخ اعلی‌الله مقامه بظاهرآیات‌قرآنی «ولاتؤتواالسفهاء اموالکم» (آیهٔ ۴ ازسورهٔ نساء)

و آیهٔ «فان آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم» (آیهٔ ۶ از سورهٔ نساء) و آیهٔ «فان کان الذی علیه الحق سفیهاً او ضعیفاً اولایستطیع ان یمل هوفلیملل ولیه بالعدل» (آیـهٔ ۲۴۸ از سورهٔ بقره) استناد جسته وسفیه را اعم از آنکه ابتلای وی به سفه پیش ازبلوغ یا بعد ازبلوغ باشد محجور شناخته است ، و در هر مورد احادیثی درتأیید نظرخـود نقل کرده .

مالکیان مباشرت زن را درازدواج. جایزنمیشناسندواعم ازآنکه‌زن، دوشیزه یا بیوه باشد اذن ولی را شرط صحت عقد میدانند ، وهمچنین زن را ازتصرف‌در مال خود اگرشوهرنداشته باشد، ممنوع میشناسند ودرصورت داشتن‌شوهرمشروط به اذن زوج میدانند.

ابو حنیفه مباشرت زن را درامرازدواج جایز میشناسد منتهی اگرباغیـر کفو مزاوجت‌کند ولی، حق اعتراض دارد . ما شیعیان ازدواج زن را حـق خود او میشناسیم وتنها در مورد دوشیزگان مداخلهٔ اذن ولی را مستحب مـیدانیـم وهمه‌ی تصرفات زنان را دراموال خود روا میدانیم.

شیخ‌طوسی این مسئله را عنوان کرده ودلایلی که در کتاب «خلاف» اظهار داشته مبتنی‌برانتساب امرنکاح بخود زنان درقرآن مجید است واحادیثی نیز مؤید ظاهرقرآن است. خلاصه آنکه «خلاف» مشتمل بر۷۸ کتاب ، زمینـه‌ی آماده‌ای برای فقه مقارن به وجود آورد که فقهای دیگر رضوان‌الله علیهم باین شیوه تأسی کردند و درکتاب «تذکرةالاحکام» وکتاب «مختلف‌الشیعه» علامهٔ حلی حق فقه‌مقارن را ادافرموده است.

بعقیدهٔ این ناچیز، ما باید ازفقه مقارن یعنی ازکتاب « خلاف شیخ » و دو کتاب علامهٔ حلی و کتبی که دراین موضوع تدوین یافته‌است دونتیجه‌بدست‌آوریم:

نتیجهٔ نخست‌آنکه سندهای اثبات احکام راازنظر محتوی (علاوه برتحقیق درحال روات) مورد بررسی دقیق قراردهیم ونظرات و فتواهائی راکه با روح قرآن مجید واصولی که از احادیث نبوی استنباط میشود منطبق است بیکدیگر نزدیك سازیم یاکار را تا ایجاد وحدت نظرتعقیب‌کنیم تااساس وحدت ملل‌اسلامی تقویت شودومخصوصاً عبادات بیك نحو انجام یابد. تشتت در نحوهٔ عبادات‌گرچه ازجهت وجود قصد قربت موجب نزدیکی بخداست اما از جهت اجتماعی وسیلهٔ تضعیف میشود . وتعصب‌های خشك بوجود میآورد . نتیجهٔ دیگر آنکه همچنانکه در حقوق غیر دینی رشته‌ای بنام حقوق بین‌الملل خصوصی جهت رفع تعارض قوانین وضع گردیده باید فقه مقارن نیز به چنین نتایجی خاصه در باب معاملات توفیق یابد.

درخاتمه ناگفته نگذارم‌که تضییقات مذهبی اگرمسلماً ناشی ازقرآن و سنت نباشد بهیچ وجه روانیست ومخصوصاً دراین عصر موجب تجری میشود و تجری مردم را به‌گنهکاری و بی‌دینی وامیدارد . دراین‌کنگره‌ی مذهبی بنام کسیکه همه‌ی رهبران مذاهب اسلامی به‌ارجمندی مقامش معترفند تصمیماتی اتخاذ کنیم که تضییقات بی‌جهت ، بوجود نیاید وآزادیهای واقعی دینی را بشناسانیم و حدود و حقوق حقیقی اسلام را بهمه معرفی‌کنیم تاهمه‌ی تشنگان اصلاحات ، بدین حنیف

اسلام روی آورند و نسل جوان فعلی و نسل آینده دچار بی‌دینی و لاابالی گری نشود.[۱]

۱ـ تا آنجاکه ما اطلاع داریم این آمادگی واقتراح همیشه از طرف دانشمندان حتی عوام شیعه مطرح بوده است ولی این آقایان اهل تسنن و عامه هستندکه بیاندیشند، امروز روز هارون‌الرشید وخلفای جورنیست‌که جامعهٔ شیعه وپیروان مکتب اهلبیت راجزومسلمانان بشمار نیاورد و باهمه‌گرفتاری‌که امروزجامعهٔ تسنن دارد، حاضرنباشد دست برادران شیعهٔ خود را بفشارد وبه‌گفتهٔ‌آقای‌خزاعلی درممالك خود برای شیعه وعلوم شیعه تضییقاتی بوجود نیاورد(د)

امیری فیروزکوهی

جلوه‌گاه شیخ طوسی

آن نور پاك بین که ز هر در درآمده
مهر دگـر ز مشرق دیگر بـر آمـده

گاهی بـه غـره درهٔ تاج نجف شده
گاهی بـه لمعه از درزورا در آمـده

طوری که قذف علم الهی بقلب اوست
در طـود علم زان شجر اخضر آمـده

طاووس مرغزار بهشتی ز طوس او
شهبال بر گشوده بزیب و فـر آمـده

و آن خصم او بشومی و زشتی طویس وار
هرچند رفته تاهمه سو ، منکر آمـده

درشاهراه دین که در آن بیم رهزن است
با پای جهد از همـه عالم سر آمـده

آن برج را که مطلع شمس امامت است
آئینه وار جلوه ، همین اختر آمـده

(تبیان) حکم دین بحلال وحرام حق
در خامـهٔ مبین وی مضمر آمـده

ازوی نقاوهٔ سخن مصطفی(ص) بعقل
(تهذیـب) نقل یـافته در دفتـر آمـده

(فهرست) هر ورق زکتاب وجود او
خود در بیان فضل کتابی بـر آمـده

در راحت ازوی‌اند همه رهروان علم،
کان عده‌را به (عدهٔ) خودرهبر آمـده

(مصباح) شامگاه دعایش ز نورصدق
شمعی فراره همه تا کوثـر آمـده

هرجا (خلاف) گفتهٔ حق رفته غیر را
آنجا وفـاق گفتهٔ وی داور آمـده

هر کس‌نه مردمحنت‌علم‌از بدایت‌است — این کارتا (نهایت) از اودر خور آمده
این‌نکته دربصیرت او بس بچشم عقل — کزوی هر آنکه آمده مستبصر آمده
وی را خرد مجدد دیگر از آن شمرد — کو را بعلم دین خرد دیگر آمده
در انتصار مذهب حق نقد مال و حال — برباد داده در کف غارتگر آمده
خاموش‌مانده اند سخن گستران علم — هرجاکه او بعلم سخن گستر آمده
زانروی شیخ‌طائفه‌اش خواند روزگار — کز روزگار وهرچه دراوبرتر آمده
آیین جعفری بقوام از قیام او است — شاید اگر به کنیه ابو جعفر آمده
بعد از هزار سال بیانش بعقل و نقل — امروز همچنان همه را یاور آمده
وز دست پرهنربهرانگشتی از کمال — مفتاح گنج مردم دانشور آمده
واکنون بپاس حرمت اودرجهان علم — اینجا ز عالمان جهان محضر آمده
وز هر کران چوصیت کمالش گروه‌فضل — از باختر بر آمده تا خاور آمده
ما را ز نقشبندی اخلاف او بچشم — اینك بجای مخبر وی منظر آمده
یارب که مزد خدمت اصحاب علم را — بینم که در حساب وشمر بی‌مر آمده
واین‌مخلصان دانش‌ودین‌رابپاس جهد — رضوان ز حیدر، اجرزپیغمبر آمده
راه طلب بمعبر جنت گشاده باد — آنراکه پای سعی دراین معبر آمده

وزشرق آفتاب رضا نور علم وشرع
چون نور آفتاب بهرکشور آمده

٦

فلسفه و کلام

(عقاید و مذاهب)

* مکتب کلامی شیخ‌الطائفه
* اصول فلسفی مورد استفاده درعلم کلام
* تحقیق عقاید و علوم شیعی
* قاعدهٔ لطف از نظر شیخ طوسی
* مقدمه‌ای بر تلخیص‌الشافی شیخ طوسی
* کتاب المقالات والفرق
* نکاتی از فهرست شیخ طوسی مربوط به تاریخ اولیهٔ امامت
* شیخ طوسی و کتاب غیبت
* مصادر و مآخذ شرح حال شیخ طوسی
* روش طوسی در تفسیر قرآن

زین‌الدین جعفر زاهدی ـ مشهد
استاد روحانی دانشکدهٔ الهیات

مکتب کلامی شیخ‌الطائفة الطوسی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین والصلوة و السلام علی سیدنا محمدوآله‌الطاهرین.

هر فرقه وگروهی که اساس تمدن ومذهب خودرا بر پایهٔ استـدلال استوار نمایند، از زورگوئی و خرافات اجتناب کنند، دین و قانون زندگی‌آنـان در نظـر دانشمندان محبوب ومحترم شمرده میشود ودر دفاع ازملت وکشور، وحفظ جانو ناموس ومال خود بینا وکوشا وکامروا میباشند.

العلم للصدر مثل الشمس فی الفلك   و العقل للمرءِ مثل التاج للملك

استدلال عقلی چون سلسله بهم پیوسته‌ایست که هیچ چیزی آنرا نگسلاند ، واگردانه‌ای ازآن سست ویا ناپدیدگردد آن سلسله از هـم‌گسیختـه وکاخ دلاویز مقصود منهدم میگردد.

بنابراین علم کلام (اصول عقاید) مهمتردانشی است که برهرمسلمان‌فرزانه‌ای لازم است آنرا تحصیل نماید [1] ودردفاع ازمقدسات دین اسلام کوشا باشد چنانکه

۱ـ دراصول فن مناظره نگاشته‌ایم : علم اصول عقاید ازعلم بـفروع و سایـر فنون شریفتر است بده دلیل :

←

خدایتعالی میفرماید : **ادع الی‌سبیل‌ربك‌بالحکمة والموعظة‌الحسنه وجادلهم‌بالتی‌هی‌احسن.**

علم‌کلام‌عبارتست از مسائل و مباحثی که از وجود خدایتعالی وصفات علیاو افعال شایسته وزیبای او ازقبیل خلقت عالم، ارسال رسل ، انزال‌کتب، تکلیف و تکمیل عباد ، وعدو وعید یوم‌المعاد ، ونیز درعلم‌کلام ازکفر وایمان ، ازقدرت و استطاعت ، جبر واختیار، تکفیرواحباط ، ثواب وعقاب ، امامت ورجعت‌وشفاعت



(۱) موضوع علم عقاید ذات وصفات آفریدگاراست ، وموضوع علم فقه‌افعال مکلفین، پس موضوع علم اصول بچند رتبه بر موضوع علم فروع تقدم دارد.

(۲) تمام علوم دینی بعلم‌عقاید نیازمندند، زیرا تا بدلیل عقلی اثبات صانع، وتوحید ونبوت عامه وخاصه صورت نگیرد نمیتوان قرآن را برای تفسیروسنت رابرای‌حدیث ،اصول و جماعات را برای فقه اثبات نمود، ولی علم عقاید بهیچ علمی‌نیازمندنیست،پس اصول‌اشرف از فروع است.

(۳) علم توحید قابل نسخ‌وتغییر نیست، ولی علم باحکام چه دریك دین یادرچند دین قابل نسخ و تغییراست و هر ثابتی اشرف است از متزلزل پس علم توحید اشرف است از علم احکام .

(۴) علم عقایدمیتواند بتنهائی موجب نجات شود، بخلاف علم فروع‌که تاعمل‌ازباب امتثال شارع مقدس وخالص برای خدا نباشد ، نجات بخش نخواهد بود.

(۵) ادلهٔ لم‌اصول مفید یقین میباشند ، وبیشتردلیلهای علم فروع‌افاده ظن مینمایند، وهرعلمی‌که دلیلش یقینی باشد اشرف است ازعلمی‌که دلیلش ظنی است، پس علم‌اصول‌اشرف است ازعلم فروع.

(۶) دانشمندان بوسیلهٔ تلاوت‌آیات توحید ازقبیل «شهدالله انه لااله الاهو ، الله نور السموات والارض، الله لااله الا هوالحی القیوم» ایمانشان قویتروبه حقتعالی مقربترمیشوند نه بتلاوت آیات بیع ونکاح وطلاق وحیض وطهارة مگرازباب امتثال وتوجه باتفاق‌آنها.

(۷) ضد علم عقایدکفروبدعت است‌که ازجمیع معاصی زشت‌ترمیباشد ولی ضدعلم‌فروع

ونظیر اینها بحث میشود .

مسلمانان در آغاز براهنمائی قرآن مجید ورسول اکرم (ص) بطور تدریس وتعلیم مبانی واحکام دین مقدس اسلام را بیکدیگر میآموختند وچنانچه در مسأله‌ای اختلاف داشتند به پیامبر عظیم الشأن رجوع مینمودند. ولی پس از رحلت پیغمبر اسلام آراء واقوال گوناگونی پدید آمد، ومناظره واحتجاج رونق گرفت، آنچنانکه حضرت رسول بامشرکان ویهود ونصاری وسایر مخالفان جدل مینمود وعلمای یهود ونصاری را محکوم میفرمود. حضرت امیرمؤمنان وائمه اطهار و پیروان آنان نیز با فرقه‌های مخالف ومردم معاند احتجاج وبحث میکردند و با استدلال صحیح و جدل احسن مردم را بایمان دعوت نموده وحقایق را روشن می‌ساختند و سخنوران هر قوم و ملتی را مغلوب و منکوب مینمودند . انموذجی از روش دعوت ایشان را در کتاب نهج البلاغه ، علل الشرایع ، احتجاج طبرسی ،معانی الاخبار،



این زشتی ورسوائی را ندارد، وبحکم تعرف الاشیاء باضدادها ثابت میشود علم اصول اشرف است از علم فروع.

(۸) آیات توحید ونبوت ومعاد درقرآن بیشتر یادآوری شده ، وهرچیزیکه درکلام حکیم بیشترذکرشود اهمیتش بیشترمیباشد، پس علم اصول اشرف است .

(۹) مناظره وبحث انبیاء با معاندین در اصول عقاید بوده است ، وهرگز ازایشان بموافقت درفروع تنها اکتفا نکرده‌اند، وهرچه راحکیم بیشترتوجه کند اشرف است ، پس عقاید اشرف از فروع است .

(۱۰)خدایتعالی اولوالعلم وراسخون فی العلم را ازجمیع طبقات اعز واشرف قرارداده،و ایشان کسانی هستندکه بریگانگی حق ونبوت حضرت رسالت اقرارنموده‌اند، نه‌تنها بفروع واحکام عالم باشند. پس علم عقاید درنظر خدایتعالی ازعلم بفروع اشرف واعزاست.

احتجاجات بحارالانوار کافی، تهذیب، استبصارمیتوان یافت.

علمای اعلام ومحققان عظام نیزهریك بنوبهٔ خود درحفظ حدود اسلام ، و اثبات عقاید واحکام سعی بلیغ وکوشش بیدریغ نمودند، مجالس بحث و مناظره بافرق مؤتلف ومختلف فراهم آوردند تاعلم کلام وفن مناظره رابوسیلهٔ روح فطری واسباب نظری و قواعد منطقی انشا و تدوین کردند ، چنانکه ابوحذیفه واصل بن عطای معتزلی متوفای (۱۳۱) هجری بااستاد خود حسن بصری راجع بمرتکب کبیره ومنزله بین‌المنزلتین مناظراتی داشته ودرمسئله قضاوقدر، وحدوث کلام‌الله و اثبات عدل ولطف وقاعده اصلح کتابها نگاشته است ، ازقبیل: کتاب‌الخطب فی التوحید ، طبقات اهل‌العلم والجهل ، منزله بین‌المنزلتین وشانزده کتاب دیگر.

ابوجعفرمحمدبن علی‌بن نعمان‌کوفی (مؤمن‌الطاق) درباب امامت حضرت صادق(ع) با جناب زیدبن علی‌بن‌الحسین (ع) و ابو حنیفه نعمان‌بن ثابت کوفی (امام اعظم سنیان) مناظراتی کرده وآنانرا ملزم نموده وکتاب الاحتجاج فی‌امامة علی(ع) والامامة والجمل، والردعلی‌المعتزله ، ومجالس ابی‌حنیفه، وافعل لاتفعل را تألیف نموده وپیوسته ازحریم تشیع دفاع کرده است .

ابومحمد یا ابوالحکم « هشام‌بن حکم » که ازبزرگان اصحاب حضرت صادق علیه‌السلام بوده ، ودرکوفه می‌زیسته با یحیی‌بن خالد برمکی مراوده داشته ودرمجالس‌مناظراتی که‌بدستوراین دستور (برمکی) دربغداد تشکیل‌می‌یافته‌شرکت مینموده ، وبا فرقه‌های معاندی‌که برخلاف امامیه (معتزلان، خوارج) بودند در موضوعات ادبی،کلامی، خصوصاً مبحث امامت عامه و خاصه احتجاج کرده، مخالفین را اقناع والزام مینمود.

رواست که جناب هشام را سرسلسلهٔ متکلمان شیعه و بزرگتر طرفدار امام

علیه‌السلام و مذهب امامیه بشمار آورد چنانکه حضرت صادق(ع) وی را گرامی میداشته و بعبارت : **یا هشام کلم‌الناس انی احب ان اری مثلکم فی‌الشیعه** میستوده است. تألیفات او عبارتند از: کتاب‌الامامه ، الدلالة علی حدوث الاشیاء ، الردعلی الزنادقه، الرد علی اصحاب الطبایع ،کتاب المیزان.

چندتن دیگر ازمتکلمان شیعه را میتوان ازطبقه نخستین وپیش‌آهنگان این سلسله شمرد . مانند ابومالك محمدبن نعمان حضرمی ازاصحاب حضرت‌صادق(ع) ومحمدبن ابی عمیر ازاصحاب امام کاظم(ع) وابوالحسن‌علی‌بن‌منصور ازشاگردان هشام ومؤلف کتاب التدبیرفی‌التوحید والامامه ، وابوجعفرمحمدبن خلیل سکاك‌از شاگردان هشام‌بن حکم ، عالم جلیل ابومحمد یونس‌بن عبدالرحمن ازاصحاب حضرت کاظم وحضرت رضا ، وابوجعفر حداد نیشابوری وابوعیسی وراق و ابن راوندی، وسعدبن عبدالله اشعری قمی صاحب المقالات و الفرق وکتاب الامامه ، وابوالاحوص داودبن سعید مصری معاصر حسن‌بن موسی نوبختی و ابومحمد حسن‌بن موسی نوبختی ، ابوسهل اسماعیل‌بن علی نوبختی.

چند نفردیگرازمتکلمان شیعه که پس ازنامبردگان مذهب حقه امامیه و دین مقدس اسلام را ترویج نموده‌اند ابوالحسین علی‌بن عبدالله‌بن وصیف‌الناشی‌مؤلف کتاب‌الامامه ، وابوالجیش مظفربن محمد خراسانی که ازغلامان ابوسهل نوبختی ومؤلف کتاب فی‌الامامه وکتاب فی‌المثالبه ، و کتاب النقض‌العثمانیه للجاحظ و استاد شیخ مفید بوده ، و ابوعبدالله محمدبن محمدبن نعمان تلعکبری (شیخ مفید) که دارای مقامات منیعه و درجات رفیعه ، ومناظرات بلیغه ازقبیل افصاح فی‌الامامه وارشاد فی‌الفضائل ومجالس‌المناظره والامامی میباشد، وابوالقاسم علی‌بن حسین موسوی ملقب به علم‌الهدی وسید مرتضی که ریاست مطلقه شیعیان ونقابت قبیلهٔ

هاشمیان راعهده‌دار واستاد شیخ الطائفه ومؤلف کتاب الشافی بوده است . مرحوم علامهٔ تهرانی (شیخ آقابزرگ)درجلد دوم کتاب الذریعه‌صدودوجلدبنام کتاب‌الامامه.

سبب تنظیم و ترتیب مسائل کلامی

هنگامیکه دین اسلام توسعه یافت و مسلمانان با مردم مصر وروم و ایران و دانشمندان یهودی ونصرانی ومجوسی و زردشتی جهان روبرو شدند واز آداب و آثار آنان اطلاع حاصل نمودند، بر منابع علمی هرگروهی دست یافتند، از قرن دوم هجری بترجمهٔ برخی از کتب یونانی و سریانی و پهلوی پرداختند با آیات قرآنی و احادیث نبوی قواعد عقلی، اخلاقی، منطقی را منطبق ساختند، وآنها را بسبك‌استدلال و رنگ فلسفه در آوردند، لذا در اصول عقاید (عدل وصفات دیگر واجب‌الوجود، رؤیت وتجرد خدایتعالی، امامت وشفاعت) اختلافاتی یافت شد، و بدینوسیله دو مکتب اعتزال واشعری بوجود آمد، چون معتزلان طرفدار قواعد عقلی و فلسفی بودند واشاعره بظاهر آیات و روایات توجه مینمودند، میان آندو فاصله و شکافی حاصل‌گردید بطوریکه هر یك دیگری راطعن میزدند .

معتزلان‌که تقدم زمانی وافراد برجسته‌ای داشتند از قبیل واصل بن عطاء بن عمروبن عبید، جاحظ، نظام، بشربن عمرو، ابوهذیل علاف، ابوالحسین بصری، قاضی ابوبکر باقلانی، قاضی عبدالجبار معتزلی، ابوعلی جبائی، ابوهاشم معتزلی دو شهر بزرگ اسلامی (بصره و بغداد) را وطن‌گرفتند، و بتبلیغ مذهب خویش پرداختند، بطوریکه بدربار خلفای عباسی راه یافتند و قلوب درباریان را مسخر خویش ساختند، تاآنجائیکه دوخلیفهٔ مقتدر عباسی (منصور دوانیقی ومأمون‌الرشید) باعتزال تمایل داشتند، و بزرگان آن مذهب را برسمیت شناختند .

متکلمان شیعه در این هنگام احساس مسئولیت بیشتری‌کرده بادستور امام علیه‌السلام با دو فرقه معتزلان واشعریان‌که مسلك افراط و تفریط را می‌پیمودند،

بمناظره و احتجاج حضوری و کتبی پرداختند و در فن (علم کلام) و هر رشته آن خصوصاً مسئلهٔ امامت کتابها ورسائلی ساختند وبابیان لاجبرولا تفویض بل امربین-الامرین هردوگروه را مغلوب نمودند وباتوضیح: القدریة مجوس هذه‌الامه هردو فرقه را سرکوب کردند .

ناگفته نماند که شیعیان در چند مسئله (عدل، لطف، ایجاد اصلح، مخلوقیت قرآن، وجوب نصب امام) با معتزلان همقدم و همراه بودند ولی در بیشتر مباحث (علم و عصمت امام و نصب امام از جانب حقتعالی و رسول اکرم، نفی واسطه بین‌الوجود والعدم ، نفی منزله بین‌المنزلتین و نظیراینها) اختلاف دارند، چنانکه ابن راوندی در آغاز برمذهب اعتزال بوده سپس عللی مستبصر گردید و بمذهب اهل بیت گروید، وکتابی در اثبات امامت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بنام «کتاب الامامه» و کتاب دیگری در ردجاحظ وقاضی عبدالجبار بنام «فضیح معتزله» بپایان رسانید که ابوالحسین خیاط شاگرد عبدالجبار آنرا جواب گفته وکتابی بنام«انتصار» بررد آن نوشته است .

چون معتزلان دیدند ابن راوندی باآنکه درآغاز از آنان بوده، اکنون از آنها اجتناب نموده وبا ایشان در افتاده و ریشهٔ عقایدشان را برباد داده، بدشمنی وی برخاستند ونام او را بزشتی برزبان راندند وبگرفتن رشوه وبکاربستن خدعه، و وضع درس در احادیث متهمش ساختند، از هیچگونه ناروائی بر او مضایقه نداشتند. چنانکه‌گویند : ابن راوندی از شیعیان که حزبی سیاسی و مخالفان اسلام و پیروان کیش مانی و زردشت میباشند مبلغ سی دینار گرفت وکتاب امامت را تألیف نمود .

قاضی عبدالجبار دراثبات عقاید معتزلان ودفع اشکالات وارده بر آنان بر آمده

کتاب بزرگی بنام «المغنی فی ابواب التوحید والعدل» تألیف کرده و قسمت مهمی از آنرا بمسئلهٔ امامت و چگونگی نصب امام اختصاص داد و آنچه را پیشوایان معتزلان مانند جاحظ نظام وابوهذیل علاف وجبائیان گفته بودند اثبات نمود.

در این هنگام ابوعبدالله محمدبن محمدبن نعمان ملقب بشیخ مفید و مشرف بمنصب (اخ السدید) از دست جد وجهد دامن سعی و کوشش را بکمرزد باهمت عالی واشتیاق کافی باعلی بن عیسی رمانی وقاضی ابوبکرباقلانی، وقاضی عبدالجبار معتزلی مناظراتی نمود وآنانرا رسوا و مفتضح ساخت و در حدود دویست جلد کتاب در اثبات مذاهب اثناعشریه ورد مخالفین پرداخت.

پس از وی شاگردان خیروجانشینان بصیروی مخصوصاً صاحب الجلاله والریاسه ومالك المقام والنقابة السیدالجلیل والعالم النبیل علم الهدی سید مرتضی قد علم ساخته کتاب شافی رابررد اشکالات قاضی عبدالجبار نگاشته، ودر چند مورد دراین کتاب بعبارات کتاب الامامه ابن راوندی استشهاد کرده چنانکه در لزوم عصمت امام، ومخصوص بودن امامت هریك از ائمه کرام وحجت بودن مشخص و فعل و قول امام عیله السلام در تمام امور شرعی وعقلی بکتاب ابن راوندی وجملات آن استدلال نموده واز مؤلف آن بتمام معنا دفاع کرده گوید: چون معتزلان ابن راوندی را به بی سوادی نسبت میداند وی کتابی آکنده از تحقیق وآمیخته باستدلال ترتیب داد تا دشمنان مقام علمی ونیروی فکری وی را بشناسند واز مخالفت با اوسرباز زنند، ولی چون مخالفان از جواب استدلالی وبرهان منطقی عاجز ماندند بشتم و طعن وی پرداختند.

پیدایش مکتب کلامی شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی

اگر چه متکلمان شیعه در عصر تقیه و استیلای خلفای اموی بمناظره و علم

کلام رغبت نداشتند ولی از زمان حضرت صادق علیه‌السلام بـرای رد مخالفین و دفاع از مقدسات دین واثبات عقاید حقه مسلمین باحتجاج و آداب البحث پرداختند، وپس از ترجمه کتب وحکمت یونانی اصول ومواضع جدل را شناختند و خود را بتعلیمات قرآن ودستورات ائمهٔ اطهار مجهزساختند .

چون آنان تفسیر قرآن مجید و توضیح روایات شریف را از منابع علم و حکمت واز خاندان وحی و نبوت استفاده مینمودند در هر مجلس و مبحثی و در هر عصر وزمانی گوی سبقت را از دیگران ربودند، وباب تحقیق را بروی مؤمنان گشودند وبزبان وقلم اشکالات مخالفین را رد واعتراضات معاندین رانقض نموده بطور کافی جواب گفتند، چنانکه کتاب شافی سید مرتضی (علم‌الهدی) در نقض و ردکتاب‌المغنی قاضی عبدالجبار خود شاهدی زنده ومدرکی پاینده برصدق ادعای ماست، ولی چون کتاب شافی علم‌الهدی بهریك‌از مطالب کتاب المغنی توجه داشته و نارواهای آنرا بطور مستوفی رد کـرده ودر هر مورد ببحث و گفتگو و تحقیق پرداخته کتابی بزرگ وطولانی و پر عمق شده بطوریکه از حوصلهٔ مطالعه مـردم متعارف فزونترمینمود، وافرادکم استعداد ازکسب فیوضات آن مهجورمانده‌بودند. **شیخ الطائفه ابوجعفر محمدبن حسن طوسی قدس‌الله‌سره‌القدوسی** که‌بزرگترشاگرد سیدمرتضی وخلیفه وجانشین علم‌الهدی است از باب ترویج مذهب حق وحقیقت وارائه طریق نجات و موفقیت، و از نظر احترام استاد وشکرانعام وارشاد، وخدمت مرید بمراد کتاب **جمل‌العلم والعمل** سید مرتضی را شرح و کتاب شافی علم الهدی را تلخیص نموده ودر دسترس عموم طلاب دینی و معارف اسلامی قرار داد .

کتاب **تلخیص‌الشافی** تـا کنون دو نـوبت بچاپ رسیده و زینت بخش جهان دانش گردیده و مدرك کتب کلامی پس از شیخ‌الطائفه ومرجع دانشمندان‌این طایفه

قرارگرفته است .

شیخ طوسی که دارای صفات حمیده وخصال پسندیده بوده، بنای حمله و جنجال و تعبیرات رکیك نداشته چنانکه در هیچ یك از تألیفاتش بررد اشاعره وطعن ولعن واهانت بآنان نپرداخته، ولی درتفسیرتبیان وتلخیص‌الشافی برای دفاع از عقاید حقه شیعه واثبات درستی مذهب اثنا عشریه برخوارج وغلاه ،وعیدیه، مرجئه، قدریه تاخته، و سخنان آنانرا نا شایست و نا روا شناخته است .

میتوان این متانت قلم وطمأنینهٔ بیان واستقامت رأی شیخ را رمزموفقیت و محبوبیت وی شمرد ، بخلاف عادت برخی ازنابخردان که جز منفی‌بافی‌کاری و جز مردم‌آزاری رفتاری ندارند ، وبجای دفاع ازحق و حقیقت وسلوك مسالك انسانیت ، جدل بغیراحسن راشعارخود ساخته و ببدگوئی اعلا و ادنای جمیع پرداخته‌اند .

چون برخی ازظاهربینان میگفتند : احتجاج و جدال درامرودینی بوانیست شیخ طوسی درمقام رد اشکال وپاسخ شبهه برآمد وبآیهٔ ۸۳سورهٔ انعام و آیهٔ ۳۲ و ۳۳سورهٔ تمسك جسته‌گوید: احتجاج ومناظره درمباحث اعتقادی ومسائل دینی رواست وحرام شمردن آن خلاف صریح قرآنست.

در تفسیر حضرت عسکری مسطوراست که روزی نزد حضرت صادق‌علیه‌السلام بحث ازجدال ومناظره بمیان‌آمد، برخی‌گفتند : حضرت رسول‌وأئمهٔ‌اطهار ازجدال نهی فرموده‌اند، حضرت صادق فرمود: جدال بطور مطلق ممنوع نیست بلکه جدال بغیراحسن نهی شده است .

مگرنشنیده‌اید که حقتعالی میفرماید : **ولاتجادلوا اهل‌الکتاب‌الابالتی هی احسن** و فرموده است : **ادع الی سبیل ربك بالحکمه والموعظه الحسنه وجادلهم‌بالتی‌هی احسن**

یعنی باختلاف طبقات واستعداد افرادآنها بسوی حقتعالی وکارهای نیك بخوان و دعوت نما بواسطهٔ برهان واستدلال یابوسیلهٔ پند واندرز یا بروش مناظره نیکو.

حضرت صادق (ع) میفرماید : جدال بـروش نیکو (استدلال بمسلمـات و مشهودات ومقبولات) را پیشوایان دین وائمهٔ طاهرین مربوط بدین و مقرون بآداب سیدالمرسلین دانسته‌اند، ولی جدال بغیراحسن را خدایتعالی برما وشیعیان ما حرام فرموده است ، وچگونه میشود تمام اصناف جدل حرام باشد باآنکه درقرآن‌مجید میفرماید : «وقالوالن یدخل‌الجنه الامن کان هوداً اونصاری ، تلك امانیهم قل هاـ توابرهانکم ان‌کنتم صادقین، بلی من اسلم وجهه وهومحسن فله اجره عندربه ولا خوف علیهم‌ولاهم یحزنون» .

حضرت فرمود : جدل غیراحسن آنستکه باکسیکه طرفدار باطل‌است‌مجادله نمائی ، واومطلب باطلی اظهار کند وتوآن مطاب را بادلیلی‌کـه خدایتعالی بیان فرموده نقض ومنع ننمائی یاگفتاروی یایکی ازمقدمات درست سخنش را انـکار کنی بجهت اینکه مبادا بواسطه پذیرفتن‌آن مغلوب‌گردی،اینطورمجادله که‌موجب تجری طرف و باعث حیرت و سرگردانی ضعفا و شیعه بلکه سبب اضطراب و تزلزل فکری‌افراد میگردد برشیعیان ماحرام است.

دکتر عبدالمحسن مشکوةالدینی ـ مشهد
دانشیار فلسفه دانشگاه

اصول فلسفی مورد استفاده در علم کلام

وظیفه‌ای که برعهدهٔ این بنده محول گردیده، تذکردادن مجملی ازخصایص ونکته‌هائی ازمطالب کلامی عالم جلیل‌القدر ابوجعفربن‌محمد حسن طوسی است که ازبنیان‌گذاران بزرگ فرهنگ ومعارف اسلامی وشیعی وازمفاخر پرعظمت مذهبی وملی ایران است.

البته‌گزاردن این تکلیف دراین فرصت‌کم غیرمقدوراست وفقط به نکته‌های اصلی بسیارکمی باکمال اختصار اشاره می‌توان‌کرد.

باید یادآوری شودکه علم‌کلام را پیشوای معتزله «واصل‌بن‌عطا»پدیدآورد واین علم درآغاز باکمال سستی وبی‌پایگی براساس تقلید وتعصبهای کورکورانه و مجادلات لفظی پوچ بوجودآمد. لکن بعدها سیرتکاملی خـود را پیمـوده جنبهٔ تحقیقی بخودگرفت وشخصیتهای برجستهٔ شیعه‌که اصول‌کلامی را ازمعتزله فـرا گرفتند برتحقیقات واستحکامش افزودند.

بعد ازترجمهٔ‌کتب فلسفی در عصرمأمون شیخ معتزله «ابوالهذیل علاف» و دیگران مانند «معمر» و«نظام» وافراد دیگرکه دانشمندان معروف‌آنان‌بودند عقاید دینی را بامبانی فلسفی ثابت‌کردند وتفاوتی‌که با فلاسفهٔ دیگر داشتندآن بودکه به

فلسفه‌های حسی ومادی قدیم دست یافتند وبا فرا گـرفتن بسیاری از قـوانین علم طبیعی در صدد برآمدند که از طریق استدلالات تجربی و مشاهدات عینی بـرونی ودرونی حقایق ایمانی و اصول دین را ثابت کنند و همین امر سبب شد که فلاسفهٔ عقلی مسلك آنها را دور از تحقیق خواندنـد و روش استدلال آنها را تمثیلی و کم اعتبار دانستند اما باید گفت روش آنـان به استقرائی و تجـربی از روش تمثیلی نزدیکتر بود هرچند که بعضی از ایشان اصطلاحات تمثیلی را بکار برده باشند .

شیخ طوسی و علم کلام

شیخ طوسی علاوه برآنکه درعلم لغت وتفسیر ورجال وحدیث وفقه اصول فقه که رشتهٔ اختصاصی او بود سرآمد گردید . دراصول فلسفی و کلامی نیززبردستی کامل داشت . نکته اینجاست که مطالب بسیار دقیق علمی و فلسفی که در کتب اهل تحقیق از فلاسفهٔ اسلامی و غیر اسلامی در مـورد خصایص ذاتی امـور ارادی و قوانین مربوط به فعل وانفعالات طبیعی بعدها آشکار گردید. ملاحظه میشود که شیخ طوسی از همان مسائل استفاده کرده است .

اصول فلسفی مورد استفاده در علم کلام

معتزله برای اثبات مقاصد خود به‌چنداصل کلی استنادجستند وشیخ‌طوسی آن اصول رابه نحو کاملتری بیان کرده وبرای اثبات مقاصد خود آورده است ودو اصل که ازهمه کلی‌تر و مهمتراست اینك ذکر میشود :

اصل اول ــ آنست که قدرت و اراده خاصیتهای ذاتی معینی دارند که فقط در موجود زنده و ادراك کننده یافت میشود وقوانین علیت بـه طبیعت اجسام بی جان اختصاص دارد .

شیخ طوسی برای توضیح این مقصود چهار خاصیت ذاتی بـرای فعالیتهای

ارادی آورده است که در طبیعت هیچیك از آنها نیست بلکـه اضداد آن خاصیتها درطبیعت‌موجوداست و از آن خاصیتها این قوانین بوجود آمده‌اند .

۱ـ قانـون اول آنستکه اثر طبیعت همیشه همزمان با وجود موضوع است زیرا وجود معلول‌با وجود علت در یك زمان‌آغاز می‌گردد. برخلاف نتایج اعمال ارادی‌که اولا باید شخص انجام دهنده وجود داشته باشد وکاری انجام بدهد وبعد ازآن نتیجهٔ عمل تحقق خواهد یافت بنابر این ، وجود نتیجه عمل ارادی با وجود شخص انجام دهنده در یکزمان‌آغاز نمی‌شوند. بعلاوه‌نتیجهٔ‌کار ارادی بعد ازانجام یافتن کار از وجود انجام دهنده بی نیاز خواهدگردید .

۲ـ قانون دیگر آنستکه طبیعت همیشه قرین باجبر است یعنی صادر شدن اثر ازعلت طبیعی حتمی ومعین ومسلم است، برخلاف کارهائی‌که بوسیلهٔ قدرت انجام می‌شود که امکان فعل وترك هر دو باآن همراه است .

۳ـ تفاوت دیگرآنکه از هر طبیعتی فقط یك نوع از اثر ظاهر میشود و از هرفرد علتی فقط یك فرد از معلول بوجـود میآید وتغییر یافتن‌آن ممکن نیست، مثلا هیچگاه ممکن نیست ازآتش سردی واز یخ‌گرمی پدیدآید، برخلاف قدرت که‌کارهـای متضاد ممکن است از آن حاصل شود و شخص قادر میتواند به جای یك‌کار ضدش را اختیارکند .

۴ـ اثر طبیعت همیشه یکنواخت است وبدون شدت وضعف و تندی وکندی واقع میشود و تاوقتی تغییری در مبدأ صدور اثر حاصل نشود یعنی ضمیمه‌ای پیدا نکند یا ازآن نکاهد در نحوهٔ صادر شدن اثر تغییری روی نخواهد داد، برخلاف‌کار ارادی‌که تندی وکندی وشدت وضعف‌کار به میل واراده‌ٔ شخص بستگی‌دارد .

شیخ طوسی هرکدام‌ازاین‌قوانین راوسیله‌برای‌اثبات حکم‌معینی‌قرارداده‌است.

۱ـ اثبات وجود خالق :

وجود خالق جهان و صفات وخصایص ذاتی او را ازقانون اخیرثابت میکند و چنین توضیح داده که اختلافات و تفاوتهای وقایع طبیعت و گـوناگـون بودن موجودات از آن حکایت میکند که برای جهان سازنده‌ای موجوداست که غیراجسام است. زیرا تنوع کار وگوناگون بودن نتایج عمل دلیل است برآنکه مبداء اصلی، اجسام را عالمانه و حکیمانه ساخته و هرکاری را به تناسب مورد خود انجام داده است. بنابراین طبیعت وامورمربوط به‌آن مبداء وجود اشیاء نیستند. زیرا خاصیت ذاتی طبیعت یکنواخت بودن اثر است.

شیخ طوسی در اینجا هفت عقیده از مذاهب مـادی‌وفلسفی قدیم راکـه منکر وجود خدا بوده‌اند و اکنون نیز پیروانی دارند به تفصیل ذکرکرده و یکایك آن عقاید را با استفاده از قوانین ثابت در علـوم طبیعت کـه هنوز هم پایه‌های اساسی علمند باطل کرده است.

۲ـ حـدوث عالم :

نتیجهٔ دیگری که شیخ طوسی از قانون اول گرفته حدوث عالم است. شیخ میگوید وجود خالق عالم که با اصل چهارم ثابت گردید ومعلوم شدکه باید زنده و توانا و دور از قوانین علیت باشد وجودش بلاآغاز است. اما همه چیزاز اوآغاز وجودی دارد زیرا جهان با اراده ساخته شده است ونتیجهٔ عمل ارادی بعداز انجام دادن‌عمل‌حاصل‌خواهدشدوعمل‌بعدازوجودانجام‌دهنده آغازمیگردد واز اینجاعقاید کسانی راکه وجود ماده وجسم وزمان راقدیم‌می‌دانند باطل کرده است.

۳ـ انکار واسطه ما بین خالق و مخلوق :

نتیجهٔ دیگری که از اصل اختلافات امور ارادی با طبیعی گرفته شده انکار

لزوم واسطه ما بین خالق و مخلوق است و شیخ طوسی از قانون سوم این اصل، وجود وسایط آفرینش را هرچه باشد باطل کرد، برخلاف فلاسفهٔ‌عقلی که به‌استناد قاعدهٔ«الواحدلایصدرمنه‌الاالواحد» که مربوط به قوانین علیت است وجـود عقول مجرده را ثابت‌کردند تا واسطهٔ ایجاد موجودات بسیار باشند.

شیخ طوسی از آنجاکه در امور ارادی منکر قوانین علیت بود وخلقت جهان را ارادی می‌دانست وجود هرگونه چیزی راکه واسطه ایجادگردد وخداوند آنرا علت متوسط قرار داده باشد با بیانی مبسوط باطل‌کرده است.

خواجه نصیرالدین طوسی نیز در چند جا و مخصوصاً در دو مورد از کتاب «تجریدالاعتقاد» و «رساله فصول نصیریه» کارهای ارادی را از دایرهٔ قوانین علیت خارج‌کرده و وجود وسایط را منکر شده است. زیرا لزوم و جدت اثر مربوط به قوانین علیت و منحصر در طبیعت است. اما موجود زنده وادراك‌کننده‌که دارای قدرت است‌کارهای بسیار می‌تواند انجام دهد وسازندهٔ دانا و تواناکه دور از جبر است هرچه را بخواهد می‌تواند بیافریند.

۴ـ انکار جبر از عمل خالق متعال :

شیخ طوسی با استفاده از قانون دوم علیت جبر را از مقام خالقیت برداشت. زیرا جبر مربوط به‌طبیعت است وجسم بیجان ممکن‌نیست اثر خود راجا بگذارد واثر با مؤثر همیشه همراه است. لکن موجود زنده وتوانا هیچگونه جبری درکارش نیست و می‌تواند کار معینی را انجام بدهد یا ندهد وجبر دینی‌که مربوط به علیت اراده‌های ازلیه نسبت به حوادث عالم است در مورد اقسام جبر بیان خواهد شد.

اصل دوم : مبادی فعالیتهای ادراکی

از نکته‌های‌دقیق‌کار «معتزله» این بودکه‌بعدازآنکه خصایص‌اصلی فعالیتهای

ادراکی را از آثار طبیعی فرق گذاشتند مبادی فعالیتهای ادراکی را نیز متفاوت یافتند وروبهمرفته منشاء افعال و آثار راچهار قسم کردند که هریك از آنها اختصاص به قسم خاصی ازکارهای ارادی و آثار غیر ارادی دارد بدینقرار که ذکرمیشود :

۱ــ جبرعلی : که مبداء آثارطبیعی‌است و آن عبارت‌است‌از رابطه مخصوصی است که ما بین بعضی از حالات جسم با حالات دیگرش موجود است که موجب قطعی شدن وجود آن اثر می‌شود و احکامش ذکر شد وگفته شد که اختصاص به امور طبیعی وکارهای غیر ارادی دارد که مشمول قانون علیت هستند .

۲ــ جبر دینی :

وآن برطبق عقیدهٔ جبریه است که کلیهٔ حوادث جسمانی وفعالیتهای مردم را به اراده‌های ازلیه نسبت می‌دهند ومی‌گویند وقوع حوادث قطعی ومسلم است زیرا اراده‌های خدائی که ازازل بوده‌اند اقتضاء آن حوادث رادارند وتحقق آن امورجبری وحتمی است وهیچ‌گونه تغییری در جریان امور ممکن نیست حاصل شود و شاید اصل این عقیده از رواقیان قدیم یونان‌گرفته شده باشد وآن نیزقسمی از همان جبر علمی است .

۳ جبر خلقی :

که ملکه عملی به شایسته‌کاری وحب فضلیت است یاعکس آن وملاك حکمت عملی همان رغبت به شایسته‌کاری وعشق به فضیلت است .

۴ــ مبادی اعمال فکورانه که اصلا باجبر علی سازگار نیست. زیرا مرجع عمل فکورانه محاسبه نفع وضرر یا صلاح بینی است، ودر زمینه قدرت تحقق خواهد یافت ومرجع اعمال فکورانه واغراض یا دواعی می‌نامند و قوانین چهارگانهٔ مربوط به آن ذکر شد که از هیچ جهت با جبر علی سازگار نیست .

شیخ طوسی براساس مبانی معتزله در موردکارهای الهی وجنبهٔ علیت وجبر راباطل کرد ودر فصل مخصوصی ثابت کردکه انجام هیچ‌کاری برخدا حتمی‌نیست. همیشه انجام دادن هر کاری یا ترکش برایش میسر است .

معتزله اراده‌های ازلیه و جبر علیت را ازکارهای الهی و ایجاد حوادث برداشتند وجبر خلقی راکه ارادهٔ خیر یا رغبت به شایسته‌کاری وفضیلت است به جای اراده‌های ازلیه‌گذاشتند وشیخ طوسی در فصل خاصی ازکتاب خود برهمین مبنا ثابت‌کرده است‌که انجام دادن ظلم وستم برای خدا ممکن است وبرآن قدرت دارد وبا این بیان جبر علی یا اقتضاء و ضرورت را ازکارهای خداوندکه ارادی است باطل‌کرد اما در فصل بعد ازآن ثابت می‌کندکه ممکن نیست‌کار زشت و ظلم و ستم از خدا سربزند بنابراین جبر خلقی راکه رغبت‌به فضیلت است به جای جبر علی قبول‌کرد وعدل راکه از اصول‌کلی معتزله وعدلیه است براساس خلقی ثابت‌کرده است .

حدود جبر علی

شیخ‌طوسی بر اساس مبانی معتزله جبر دینی را در مورد حوادث جسمانی انکارکرد وثابت‌کردکه اعمال انسانی مربوط به قدرت خود انسان است ومجبور نیست . اثرهای اجسام نیز از طبیعت خود جسم صادر میشود وسکون و حرکت‌کار جسم است نه‌کار خدا . خداوند انسان را صاحب قدرت و جسم رادی اثرآفرید و انسان با قدرت خدا داده‌کارها را به میل خود انجام می‌دهد ومسئول‌کار خود است. بنا براین جبر علی اختصاص به طبیعت وکارهای غیر ادراکی دارد .

معتزله و مذهب ذری

معتزله برای فرار از قانون علیت به مذهب «ذری»گرائیدند و قدرت الهی

را شامل همه چیز قرار دادند. توضیح قضیه آنستکه فلاسفهٔ قانون علیت وجبر را درطبیعت‌پذیرفتند وگفتند خداوند صورتهای‌نوعیه راکه ممیزذاتی وجوهری‌اجسام معین است درجسم آفرید تا علت صدوراثرهای مخصوص باشد وبواسطهٔ صورتهای نوعیهٔ مخصوصی است که از هر جسمی اثر معینی صادر میشود.

بنابراین صادر شدن‌گرمی از آتش وسردی از یخ و خاصیتهای سایر اجسام قطعی ومسلم است و هیچ یك از آنها مربوط به خدا نیست بلکه لازمهٔ وجودی طبیعتها واجسام مخصوص هستند. معتزله‌باآنکه همین عقیده را داشتندنمی‌خواستند دست خدا را ازکارطبیعت کوتاه‌کنند وچون‌لازمهٔ این عقیده آن است که وقتی علت تحقق یافت نسبت به‌آثار خود بی‌نیاز از خالق باشند. زیرا اثر لازمهٔ وجود آنها است ونیز جبر وحتمی بودن اثر را منافی با حریت اراده و قدرت می‌دانستند از اینجهت راهی می‌جستندکه ریشهٔ جبروعلیت راازجابرکنند تا طبیعت را در صدور اثر همیشه نیازمند بوجود خالق قرار دهند. بهمین ملاحظه مذهب ذری و انکار صور نوعیه را اختیارکردند.

اتمیان قدیم ا ز قبیل ذیمقراطیس می‌گفتند ذرات جسم تا از هم جدا باشند دارای هیچ‌خاصیتی نیستند وحتی وزن وسنگینی وسبکی‌را خاصیت‌کیفیت اجتماع اجزاء قرار میدادند وهنگامی که اجزاءِ بهم پیوستند حرکات مخصوص آنهاکه‌گاهی در حال نزدیك شدن بیکدیگر وگاهی در حال تفرق هستند سبکی وسنگینی‌اثرهای مخصوص را ظاهر می‌کنند.

متکلمین اسلامی نیزتألیف یعنی فراهم شدن ذرات با یکدیگر را مبداءِآثار جسم قراردادند وآنراکار خدا دانستند وگفتند اکوان‌که عبارت از حرکت وسکون اجتماع و افتراق ذرات است عمل دائمی خداوند است و بقدرت خود حرکت و

سکون واجتماع وافتراق راکه نتیجهٔ حرکت است می‌آفریند وهمیشه نسبتهای ما بین ذرات واوضاع داخلی اجسام راکه منشاء علیت واثراست تغییرمی‌دهد، بنابر-این علیت ثابت در طبیعت موجود نیست و منشأ علیت که اوضاع وحرکات ذرات است با ارادهٔ الهی در تغییر دائمی هستند وبا این بیان قـدرت الهی را شامل همه چیز دانستند. شیخ طوسی در جاهای مختلف از کتاب خـود بهمین مطالب اشاره کرده و همین عقیده را داشته وگفته است کـه قدرت الهی شامل جواهر و اعراض موجودات است.

انکار تأثیر اوضاع فلکی در حوادث جهانی

مسألهٔ دیگری که معتزله برای تعمیم قدرت الهی آوردند انکار علیت وسببیت اوضاع فلکی نسبت به حوادث جسمانی بود که فلاسفه آنرا واسطهٔ ما بین حادث وقدیم و سبب تحقق حوادث این جهانی میدانستند.

فارابی تأثیر غیر طبیعی اوضاع فلکی را به شدت مورد انکار قرار داده بود و شیخ طوسی نیز زنده بودن ستارگان و تأثیر اقترانات ونسبتهای مابین آنها را در حوادث عالم باطل کرد وثابت نمود کـه ستارگان از جنس سنگها و اجسام بیجان هستند واین عقیده پیشرفت علمی بزرگی در دوران قدیم اسلامی بوده است.

نکته‌های بزرگ کلامی و علمی دیگر در نوشته‌های شیخ طوسی بسیار است که باید به هنگام فرصت کافی عرضه شوند.

دکترجواد فلاطوری ــ آلمان غربی
استاد فلسفهٔ دانشگاه کلن

تحقیق عقاید و علوم شیعی

اهمیت و ثمرات آن

. . . [1]باشدکه به‌موارزات شیوهٔ علمی متداول در سنت موجود روحانیت رسم وتعریفی برای تحقیق علمی یافت اگراز معنی اصطلاحی خاصی کلمه اجتهاد با اختلاف تعابیری که از صدر اسلام تا کنون ازآن دیده میشود و در کتب اصول فقه آمده صرف نظر کنیم و هدف اجتهاد را از لحاظ روشن و شیوهٔ علمی یعنی روش وشیوهٔ علمی که حتی در کتب ادبی هم دیده می‌شود در نظربیاوریم می‌توانیم بطور خلاصه بگوئیم اجتهاد ازاین نظرکه شیوهٔ علمی است (تأکید می کنم) ازاین نظرکه شیوهٔ علمی است عبارتست از « رد و ارجاع علمی مسائل به ادله و اصول اولی آنها » وبه عبارت دیگر استنباط مسائل از ادله و اصول اولیه‌آنها مسائل هر چه باشد. اصول و ادلهٔ اولیه آنها هم هرچه باشد. که تمام اینها درهرحال درتحت شرایط وبر اساس، مقدمات ومبانی خاصی باید انجام بگیرد، تا علمیت آن ازاین

۱ــ نطق آقای فلاطوری‌را دانشگاه مشهد از روی نوار استخراج نموده و برای ما فرستاده‌اند . ولذا قسمت اول‌آن که شنیده نمی‌شده حذف و قسمت آخرهم چنانکه میخوانید بواسطهٔ کمی وقت ناگفته مانده است . (د)

نظر محفوظ بماند .

در مقابل وبموازات این شیوهٔ علمی و اجتهادی که برروش منطق ارسطوئی استوار است می‌توان تحقیق علمی رااینطور توضیح کرد که آن عبارتست ازارجاع افکار عقاید، حوادث وبطور کلی تمام مسائل وامور نظری وعملی، فردی وجمعی بعلل وقوعی ووجودی آنها وایجاد نظامی علمی بین آنها، متکی براصول وقوانین خاص بطوریکه محقق برخلاف مبلغ بارد و اثبات یاحق وبطلان امور نامبرده کاری نداشته در جستجوی چرائی آنها است، اما این جستجو وپیدا نمودن علل وقوعی ووجودی وارجاعی علمی این اموربآن علل فقط می‌تواند و باید در تحت شرایط و قوانین و اصول خاصی صورت گیرد. بعد از دکارت فیلسوف فرانسوی، برای تحقیق علوم طبیعی شیوه‌ئی مبتنی براصول و قوانین تجربی خاصی بوجود آمده، با هگل فیلسوف آلمانی امکان استفاده آنها در علوم معنوی روشن گشت. در قرن ۱۹ بابکار بردن آنها در علوم معنوی، سعی شدکه تقریباً نظر تیقنی راکه درعلوم طبیعی براساس تجربه وشیوه‌های تجربی امکان پذیر شده درعلوم معنوی هم تحقق بدهند .

شیوهٔ تجربی در علوم معنوی ، در حد خود یك نوع شیوهٔ تجربی علمی خاصی در علوم معنوی بوجودآمد . البته باحفظ اینکه معنی ونوع وشرایط تجربه باختلاف علوم مختلف می باشد ، این شیوه تاآن حدکه مربوط به پژوهش مسائل ازمنه متقدم بوده بنام شیوهٔ تاریخی معروف گشته ولی بشرط اینکه کلمهٔ تاریخ در این‌جا بمعنای وقایع نگاری و یا عینی‌فن خاص تاریخ تصور نگردد بلکه بمعنی شیوهٔ تحقیقی مذکور مبنی بر اصول و ملاکات و مبانی خاص فهمیده شود .

اکنون این سئوال مطرح است که بطور عام تحقیقات در بارهٔ اسلام و بخصوص تحقیقات عقایدوعلوم‌شیعی تا چه اندازه ازاین شیوه بهره‌مند بوده است.

کتبی که از اواخر قرن ۱۹ ببعد دربارهٔ اسلام در کشورهای غربی انتشار یافته نشانهٔ اعمال این شیوه در اسلام شناسی است ، ولی با توجه باین نکته که این تحقیقات شرق شناسان با تمام اهمیتی که دارد بیشتر متوجهٔ علل ظاهری از قبیل علل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی قضایا و این قبیل علل بوده و از علل و عوامل باطنی نظیر علل اعتقادی وفکری به معنای وسیع آن یعنی عواملی که درفعل وانفعالات روحی و معنوی و تحرك و جنبش روح و عقاید و علوم بطور قاطع مؤثر بوده کمتر سخن بمیان می آید .

* * *

در مورد تحقیقات قلیلی که در بارهٔ عقایدشیعی صورت گرفته این نقیصه از این‌رو بمراتب بزرگتر و سهمگین‌تر مـی شود که علاوه بر جهات مذکور پایهٔ تحقیقات آنان اغلب براساس منابع اهل تسنن بوده و یالااقل در تحت تأثیر طرز دید آنان شیوه ومنابع آنرا نگریسته‌اند . البته حرفی که جناب آقای کمره‌ای فرمودند بنده‌هم تصدیق می کنم اگراین جاهم تسنن می‌گویم این یك واقعیت تاریخی است آنچه که ما دلمان می خواهد و واقعاً هم بوده است اسلامی روی شیعه و سنی و دنبال آن می گردیم‌ولی دراین نمی شود تردید داشت که درطول تاریخ‌یك همچنین تفرقه‌ئی بوجود آمده است .

(در این‌جـا آقای کمره‌ئی بیاناتی ایراد نمودند . . . دال بـر اینکه این نامگذاری‌های اهل سنت و شیعه یك نوع کلاه سیاسی بوده است که توسط عباسیان سر مسلمین گذاشته شده . . .

اگر محض امتحان تمام کتب و مقالاتی راکه در ۲۵ سال اخیر بزبانهای مختلف غربی در بارهٔ اسلام و ممالك اسلامی منتشر شده از نظر بگذرانیم و شماره کنیم

این جانب اینکار را بر اساس مجلهٔ معروف Abstractn islamica که تمام کتب نشر شده در بارهٔ اسلام را حاوی است از ۱۹۴۳ یعنی از ۲۷ سال پیش ببعد انجام داده‌ام ، حالا اگراینها را شماره کنیم به سادگی به این نکته برمی‌خوریم که از بین هر صد نوشته‌ئی که دربارهٔ اسلام دیده می‌شود فقط ۲ عدد بغیر اهل سنت و جماعت مربوط است .

از این مقدار اندك نیز تازه از بین هر هفت نوشته یك کتاب یا یك مقاله به شیعهٔ اثنی‌عشری اختصاص‌یافته است ! یعنی تقریباً از هرسیصدوپنجاه کتاب و مقاله یك عدد به شیعه۱۲ امامی ارتباط دارد ، بسیار کمتر از نوشته‌هائیکه در بارهٔ شیعیان زیدی‌واسماعیلی مشاهده می‌شود . علت این قلت هرچه باشد نتیجهٔ آن قضاوت‌های ذیل در بارهٔ شیعه می‌باشد .که الان مختصراً خدمت عرض می شود :

***

« شیعه فرقه‌ئی سیاسی بیش نیست ، شیعه پیرومعتزله‌است، شیعه‌فکرتوارث سلطنتی قدیم ایران رادر بارهٔ فرزندان پیغمبر اجرا نموده و بجای توارث قدرت سلطنت توارث نیروی معنوی امامت را قائل گشته ، شیعه معتقد به تحریف قرآن است، شیعه‌امامان خودرا همردیف و برابر پیغمبرمی‌داند، شیعه در تحت تأثیرفکر مسیحیت قائل به‌قربانی شدن فرد مقدس‌منظورامام‌سوم‌علیه‌السلام برای نجات دادن امت‌ازگناهان‌خود می‌باشد، وبالاخره شیعه یك‌نوع‌فرقه صوفی‌منش تخیلاتی‌است!

این قضاوت‌ها هنوزهم رایج است و حتی در دائرة‌المعارف اسلامی نظائری ازآن مشاهده می‌شود . برای محقق صادق و بی غرض امکان انکار وجود علل وعواملی‌که به قضاوت‌های‌فوق منجرگشته نیست ، و بلکه به عکس درست بهمین دلیل و برای اینکه بتواند نشان دهد‌که این نوع عقاید ویژه طبقه و قشر خاصی از

شیعیان بوده و در فوق‌آن طبقاتی عالی‌تر با افکار علمی دقیق وجود دارد ، لزوم تحقیق صحیحی را مبتنی براساس و اصول آزمایش شده و همه جانبه‌ئی احساس می‌کنیم . باین دو دلیل یعنی یکی لزوم تمیز اصول اولی دین و ضمایم دیگری تشخیص وتیقن قشرهای مختلف فکری واعتقادی نیز دلایل دیگری که ضمناً اهمیت چنین پژوهشی را نشان می‌دهند اضافه می‌گردد .

۱ــ در بین منابع شیعهٔاثنی عشری بخصوص جوامع اخبار متأخر ، مبالغ زیادی ازآراء و عقاید فرق دیگرشیعه که از میان‌رفته‌اند وجود دارد . تحقیق علمی بما امکان تحلیل این افکار وآراء وعقاید وتعقیب هر دسته‌ئی ازآنها را چون خط قرمزی تا وصول به سرمنشأ شان نشان می‌دهد . بدین وسیله اولا ماهیت‌آن مکاتب ازبین رفته مشخص می‌گردد وثانیاً اختلاف امتیازآنان با شیعهٔاثنی‌عشری روشن‌تر گشته بطور غیرمستقیم به شناخت اصول بسیط و بی‌پیرایه ایشان کمك می‌کند .

۲ــ بر خلاف اهل تسنن ، شیعیان اثنی‌عشری بخصوص از قرن چهارم ببعد سنت فلسفی را حفظ نموده بمقتضای اوضاع و افکار علمی و ایمانی و شرقی و اسلامی در پیشبرد فلسفهٔ یونانی کوشیده برآن نیز اموری افزودند ، بدون اینکه همچون فرقهٔ اسماعیلیه آنرا ازواقعیت فلسفی خود منحرف ساخته و بصورت‌های تخیلی درآوردند .

بموازات پیشرفت وسیرفلسفی‌درعلوم معنوی ،آنان نیزهم ازنظراصطلاحات و هم شیوهٔ تفکر علمی پیشرفت‌هائی مشاهده می‌شودکه می‌توان قدم به قدم‌آنرا تعقیب‌نموده‌ونشان‌داد . بطوریکه قضاوت‌های دانشمندانی‌مثل«کریمرگلدساوزنتال» راجع‌به جمود و عدم تحرك علوم اسلامی ، درمورد بیشترعلوم شیعی‌صادق‌نیست.

۳ــ تحقیق در بارهٔ پیدایش و سیر علوم شیعی نه تنها طبقات ، مدارج و

قشرهای مختلف علمی و فکری و اعتقادی این فرقه را روشن می‌سازد بلکه امکان مقایساتی با فرق‌دیگر بدست داده بخصوص به شناخت اسلام و اهل تسنن ازدریچهٔ دیگر وبالنتیجه‌کلمهٔ اسلام شناسی کمك می‌کند و موجب وصول به نقطه نظرها و اساسهای علمی و فکری دیگری غیر ازآنچه رایج است می‌گردد .

۴ـ هرگاه موقعی در یك زمانی و مکانی توفیق تحقق به این‌آرزو حاصل گرددکـه پایهٔ یك نـوع نقد تحقیقی علمی نسبت به تمـام منابـع و مآخذکلیهٔ فرق اسلامی ریخته شودبرای چنین منظوری مسلماً تحقیق علمی در بارهٔ شیعه‌هم از نظر مفاد و هم از نظر صورفکری تصورات و ملاکات زیادی بست می‌دهد .

۵ـ گرچه افکار و علوم‌شیعی براساس وبنیان‌فکری دیگری، سیردیگری‌غیر ازسیرنظیر آن‌درمغرب‌زمین‌نموده ولی بازدرهر بخشی‌ازبخشهای‌علوم‌مشابه جلوات علمی زیادی موازی یا حتی نظیر افکار غربی مشاهده می‌گردد .

استخراج این نتایج مقایسه‌آن با نتایج علمی و فکری غربی ، بحث از اساس و علل پیدایش هریك ، از طرفی به علوم غربی ملاك علمی مقایسه تازه‌ئی می‌دهد و از طرف دیگربه مسلمانان امکان بیشتری برای‌آشنائی به طرزفکر غربی وحتی‌نقاط پیوندی‌باآن می‌بخشد .

۶ـ فحص و کشف‌تمام این‌حقایق‌بر اساس تحقیق صحیح‌علمی و نیزمشخص نمودن پاره‌ئی از اصول و مبادی یکه شیعیان بعنوان اصول عقلی استخراج و یا پایه‌گذاری کرده‌اند می‌تواند زمینه برای جنبشی حیاتی ازدرون خود اسلام و بدون دخالت عواملی‌که با روح‌فکری وعلمی اسلامی مغایرت‌دارد‌آماده سازد تا ازطرفی نیروی اصیل اسلامی حیات مجدد یابد از طرفی دیگرخواسته‌های دینی انسان‌های بیعلاقه مناسب زمان و پیشرفت بشر جوابی قانـع‌کننده بدست‌آورد .

* * *

پس‌از ذکر اجمال این دلایل شاید طرح یك مسئله درسنت شرق و غرب و بیان حل آن ازطرف دانشمندان غربی وشرقی لااقل بتواند عملا پاره‌ئـی از ادله مزبور را روشن سازد . . . . . .

منظورطرح یك مسئله حقوقی واخلاقی مبتلابه میباشد . یعنی تنافی وظایف ویابعبارت دیگر تنافی مواردی که‌در آن وظیفه‌ئی درمقابل وظیفهٔ دیگرو بمثال مکتب اخلاقی ارزشها خیلی‌مختصراً عرض خواهم کرد درحالیکه‌ارزش اخلاقی متعارضاً درمتقابل ارزش اخلاقی دیگری واقع شده باشد. برای روشن شدن محل نزاع در مسئلهٔ مورد نظر قبلا توجه دادن به فرق بین فضیلت و وظیفه وارزش اخلاقی ضروری است .

هرگاه وقوع عملی اخلاقـی ازعامل بطور تصادفی نبوده معلول اراده‌ئـی باشدکه برای ایجاد نوع‌چنین عمل تربیت شده است ، در این ضورت آن حالت ارادی را ما به‌لسان امروز فضیلت می‌گوئیم وبلسان اسلامی آن حالت نفسانی را نیز فضیلت می‌گویند .

این طرز دید اخلاقی مکاتب یونانی و مکاتب اخلاقی اسلامی است . در چنین فضائل مثلا فضیلت شجاعت عفت تامادامیکه صفت نفسانی به‌حساب می‌آیند تنافی وتزاحمی نیست وازبحث ماخارج است. اماخود عمل ازلحاظ لزوم صدور یا ترك آن ازانسان وظیفه نام دارد .

دربین مکاتب اخلاقی اروپائی قول به وظایف اخلاقی منتسب به « **کانت** » می‌باشد . تزاحم وتعارض دربین وظایف متصور ومورد بحث است . در جنب

فضیلت و وظیفه یك جلوه اخلاقی دیگری هم که « ارزش» نام دارد و آن نفس‌امر اخلاقی من حیث هویعنی صرف نظر ازحالت نفسانی وصرف نظرازلزوم انجام یاترك آن را «ارزش» میگویند . مانند بدی ، شجاعت ، عفت وغیره . این‌طرز دید اخلاقی واین نامگذاری به‌پایه‌گذاران‌مکتب ارزشها «مارك‌چل» و «نیکلای‌ها فمن» منتسب می‌باشد . دربین این ارزشها نیز تضاد متصور ومورد نزاع است .

پس ازبیان این مقدمه اصل مسئله باین صورت مطرح است‌که هـرگاه در موردی دووظیفه یاد وارزش اخلاقی یاحقوقی بطوری درمقابل یکدیگر قرارگرفته باشندکه عامل فقط قادر به‌انجام یکی ازآندو بوده وناگزیر بترك دیگری است در چنین صورتی عامل مذکوربعلت‌ترك وظیفه دوم یازیرپانهادن ارزش دوم‌که ناگزیر است ، معقول محسوب می‌شود وباید مورد ملامت واحیاناً مجازات واقع گردد ، یاراه حلی برای آن متصور است .

یـونـانیان وحتی علمای مسیحی ازملل گذشته چنین تضادی را به‌تضاد امر اخلاقی و غیر اخلاقی یعنی تضاد اعمال ستوده باهواها برگردانیده قائل به‌تضاد و تزاحمی بیان دوامراخلاقی نبوده‌اند، ویالااقل راه حلی برای‌آن پیشنهاد نکرده‌اند. کـانت درکتاب «متافیزیك‌اخلاقی» خوداین مسئله رامطرح می‌کند وبه‌این دلیل‌امکان هرتضاد وحتی دووظیفه اخلاقی را درست نمی‌داند به‌عقیدهٔ وی وظیفه عبارت‌است از یك اصل وقاعدهٔ عقلی . و تضاد و تزاحم دو قاعده عقلی‌که در زمان واحد هر دو ضرورت اجرائی داشته باشند متصور نیست . چون عقل دوقـاعده عقلی متضاد را درخودش نمی‌پذیرد . چون درچنین‌صورتی دیگر یك ازآندو نمی‌توانند قاعده عقلی‌باشند بنابراین‌تزاحمی که بین وظایف مشاهده می‌شود درواقع ناشی ازتعارض بین ادلهٔ‌آنها است کانت پس‌از تفحص عقلی می‌گوید : خواهیم دیدکه دلیل یکی‌از

آن دو وظیفه درمقابل دلیل دیگر قدرت کافی برای ایجاد وظیفه ندارد . یعنی برای خلق قاعده عملی ندارد وازاین رواصلا آن دلیل ، دلیل نیست .

قول به‌طبقه بندی (ادله وظایف) وحل مشکل راکانت اینطور پیشنهاد می کند که : هرگاه دودلیل از این ادله متعارض یکدیگرگردند ، عقل عملی نمی‌گوید که باید تکلیف قوی‌تر قدرت خودرا حفظ کند بلکه می‌گوید دلیل قوی تراست که میدان را نگاه می‌دارد .

بنابراین نتیجهٔ این راه حل اینست که اصلا دو وظیفه متوجه عامل نگشته تااینکه باترك یکی مقصرواقع گردد ولی‌این راه‌حل فقط باطرز اندیشهٔکانت ونظام فکری وی تناسب دارد که تمام وظایف را چون قواعدی به عقل عملی برمی‌گرداند و از نظر وی ایجاد دوقاعدهٔ متضاد درنظام کلی وظایف امکان ندارد . ولی این حل‌درمورد مکاتبی که وظایف‌را بصورت قاعده ناشی‌ازعقل‌عملی‌نمی‌بینند ویالااقل مقعی برتر ازنیروی فرد مثل اجتماع یانیروی مقننه الهی وبشری قائلند ، مورد استعمال ندارد .

« نیکلای هافمن » یکی ازپایه گذاران (مکتب ارزشهای اخلاقی) تضاد و تزاحم ارزش اخلاقی را باارزش اخلاقی دیگرجزء مشکلات متافیزیکی اخلاق بحساب می‌آورد، وبرای حل آن ارزش‌ها ازلحاظ قوت وضعف به مدارجی درجه بندی می کند . اومی‌گوید : درچنین موردی باید فرد عامل برطبق حسی که از ارزش‌های‌اخلاقی دارد ارزش‌قوی‌تررانجام‌دهدوازارزش‌ضعیف ترچشم به‌پوشد ، ولی بلافاصله اعتراف می کند که در چنین صورتی فرد عامل یك ارزش اخلاقی راولو ارزش‌ضعیف ترپایمال نموده و اخلاقاً مقصرمحسوب می‌شود ، واین امر که انسان درچنین‌حالتی‌درهرحال‌تقصیرکار خواهدبود می گوید بمنزلهٔ سرنوشت انسان

است . این راه البته مبنی برفکر و اندیشهٔ مسیحیت است .

در مورد گناه فطری که خواه ناخواه انسان گناهکار است منتهی براساس ۱۰۰۰۰۰ دراین وقت آیةالله کمره‌ئی بادرنظر گرفتن وقت گفتند خوبست برای‌ادای فـریضهٔیوم الجمعة آماده شویم وناطق تنها دودقیقه مهلت خواستند تـانتیجهٔ کلی بحث رااعلام نمایند).

من می‌خواستم درمقابل این ادله‌ئی‌که «کانت» وعلمای اروپائی آورده‌انـد طرز بیانی راکه ماازعلمای اسلام بخصوص ازمجتهدان شیعی وبخصوص ازشیخ مرتضی اعلی الله مقامه میشود ازآن استفاده کرده ، درحل این مشکل ، عرض‌کنم ولی سروته آن راهم آورده و می‌گویم : با این دلایل‌که تاکنون ذکر شد دانشگاه «کلن» درآلمان از چندین سال قبل به‌این طرف باپشتیبانی مقامات مسئول دانشگاه (مرکزتحقیقات علوم وعقاید شیعی) درآلمان تأسیس‌کرده وتاکنون بالـغ بر۸۰۰۰ جلدکتاب شیعی ازفقهی ، اصولی ،کلامی وغیره هرچه هست درمؤسسه‌ئی‌که قبل ازآن حتی یك‌کتاب شیعی هم وجود نـداشت جمـع آوری‌کرده است : ازیکسال پیش‌که این جانب توفیق گزارش این امررا درکنگرهٔ خاورشناسان آلمان حاصل نمودم تاکنون مرتباً ازطرف دانشگاه‌هـای‌دیگر مکاتباتی بـادانشگاه می شود مبنی برسئوالاتی درامورشیعی و یادانشجویان وکسانی ازآنجا می‌آیند بااین‌کتب‌کار می‌کنند والان کتب ورساله‌های متعددی درامور شیعی درجریان است .

محمدتقی جعفری ـ تهران

دانشمند و نویسندهٔ اسلامی

قاعدهٔ لطف از نظر شیخ طوسی

میتوان گفت دانشمندان و متکلمین اسلامی تا پیش اززمان خواجه نصیرالدین طوسی تفکیك و تنظیم کامل در بارهٔ قاعدهٔ لطف وقواعد مشابه آن انجام نداده‌اند، بلکه برای بدست آوردن مطالب کافی بایستی مباحث گوناگونی راکه مطرح کرده‌اند بررسی نموده. بهرحال دربارهٔ رابطهٔ تکلیفی خداوند با بندگانش میتوان سه قاعدهٔ مهم را در نظر گرفت که گذشتگان اهمیت بسزائی دربارهٔ آنها ابراز کرده‌اند. ضمناً قاعدهٔ دیگری بنام «قاعدهٔ صلاح» نیز درآثار آنها دیده می‌شود که بنظر ما میتوان در یکی از قواعد سه‌گانه بررسی شود. قواعد سه‌گانه بقرار ذیل است :

۱ـ قاعدهٔ عدل .

۲ـ قاعدهٔ لطف .

۳ـ قاعدهٔ اصلح .

ما برای توضیح قاعدهٔ لطف از نظر شیخ‌طوسی مجبوریم دوقاعدهٔ دیگررا

بطور اختصار مورد بحث قرار بدهیم [۱]

قاعدهٔ لطف

دربارهٔ قاعدهٔ لطف مباحث زیادی‌میان متفکرین اسلام‌صورت‌گرفته وتاریخ بس طولانی داشته است . این قاعده هم بنابگفتهٔ خود شیخ طوسی در میان امامیه مطرح بوده است . وهم بانظر به‌آثار پیش از شیخ روشن می‌شودکه قاعدهٔ لطف حتی پیش ازتولد شیخ مورد بحث بوده است . برای اطلاع از تاریخ اجمالی و نظریات مختلف در بارهٔ قاعدهٔ مزبور عبارات ذیل را از علی‌بن اسماعیل اشعری متوفای سال۳۳۰ هجری‌که تقریباً ۵۵ سال پیش از ولادت شیخ بوده است نقل می‌کنیم . اشعری چهار نظریهٔ معروف در قاعدهٔ لطف را چنین نقل میکند :

« نظریهٔ اول ـ از بشر بن‌المعتمراست و میگوید :برای خداوند لطفی‌است که اگر در بارهٔ کسی‌که میداند ایمان نخواهد آورد روا بدارد ، آن شخص ایمان خواهدآورد ، ولی برای خدا اعمال این لطف واجب نیست . و اگر خدا چنین لطفی را روابداردو آن‌اشخاص ایمان بیاورند ، شایستهٔ پاداش همان ایمان خواهند بودکه اگر بدون جریان قاعدهٔ لطف متصف بایمان می‌شدند . و برای خدا لزومی ندارد که اصلح (شایسته‌ترین طرق را) برای آنها انتخاب کند ، زیرا شایستگی نهایتی ندارد ، توانائی خداوند به اعطای شایستگی بی‌نهایت میباشد، تنها لطفی

۱ـ در ص ۸۹ ازکتاب‌تلخیص‌الشافی چاپ نجف در یکی ازمباحث میگوید ، اگرروش ما دربارهٔ قاعدهٔ لطف چنین باشد سئوال مزبور از بین میرود ، و اماکسانی ازاصحاب ماکه روش دیگری در بعضی ازاحکام « قاعدهٔ لطف » درند ممکن است بگویند . . . .

۲ـازمعتزلی‌های‌معروف متوفای ۲۱۰ ه در بغداد

۱ـ نویسندهٔ دانشمند پیرامون قاعدهٔ عدل واصلح و همچنین در توضیح قاعدهٔ « لطف » به تفصیل بحث‌کرده‌اند و جاداردکه جداگانه نیزچاپ شود . دراینجا فقط‌آنچه مربوط به شیخ و همعصران او و هدف‌ماست‌آورده میشود (د)

که دربارهٔ بندگان میکند آن است که وسائل روش دینی را برای آنان آماده بسازد و موانع را در راه تکالیفی که بآنان مقرر فرموده است برطرف نماید . واین کار (لطف) را هم دربارهٔ آنها انجام داده است .

نظریهٔ دوم ــ از جعفر بن حرب است . او میگوید : خداوند دارای لطفی است که اگر دربارهٔ کفار روا ندارد همهٔ آنها با اختیار ایمان می‌آورند ، ولی آن پاداش را سزاوار نخواهند بود که بدون لطف شایستهٔ آن می‌گشتند . و « اصلح » همان است که خداوند دربارهٔ بندگانش عمل کرده است ، زیرا خداوند عالی‌ترین وشریف‌ترین منزلت‌ها وبهترین‌وزیادترین‌پاداش‌هارابه‌بندگانش‌تثبیت فرموده‌است. ولی میگویند جعفربن حرب ازاین نظریهٔ خود بـرأی اکثریت هم مکتبانش عدول کرده است .

نظریهٔ سوم ــ اکثریت متعزله میگویند : خداوند بآن لطف قدرت نداردکه اگرآن راعملی میکرد همهٔ‌کسانی راکه میداندایمان‌نخواهندآورد ایمان میآوردند. و برای او آن لطف نیست کـه اگر روا میداشت همه ایمان میآوردند تا گفته شود توانائی آن را دارد یا ندارد . خداوند دربارهٔ همهٔ بندگان شایسته ترین (اصلح) روش‌راکه مربوط‌به‌دین‌آنها بوده ونهایت‌انگیزگی‌را دارا باشد انجام‌داده‌است، و از چیزی که در انجام تکلیف مورد احتیاجشان باشد مضایقه نکرده است « و بطور کلی هرچیزکه درمتمکن ساختن‌آنهابرای عمل به‌تکلیف واستحقاق پاداش موعود مؤثر باشد خداوند برای آنان هموارساخته است ».

نظریهٔ چهارم ــ از محمدبن عبدالوهاب‌الجبائی است، اومیگوید: خداوند آن لطف را نداردکه اگردربارهٔ کسی که میداند ایمان نخواهد آورد روا میداشت او ایمان میآورد . خداوند آنچه کـه دربارهٔ دین بندگانش شایسته تـرین راهست

تعیین و هموار ساخته است . و اگر در علم خداوندی لطفی بودکه با اجرای آن همه ایمان میآوردند و صالح می‌گشتند، اگرازچنین لطفی مضایقه میکرد درحقیقت فسادآنها راخواسته است، ولی او آن توانائی را داردکه دربارهٔ بندگان کاری‌کنند که موجب افزایش اطاعت و استحقاق پاداش بیشتری بـرای آنها باشد اما انجام چنین‌کاری برای او لازم نیست ، چنانکه تـرك این‌کار هم باعث آن نمیشود کـه دعوت خداوندی بندگان خود را بسوی ایمان بیهوده باشد .» [1]

قاضی عبدالجبار که یکی از رؤسای متعزله است میگوید :

«هنگامیکه ما این اصول را شناختیم و توانستیم هرگونه قبح و زشتی را از کارهای خداوندی نفی کنیم ، اثبات‌کردیم که خداوند آنچه راکه بر او لازم است انجام میدهد ، و آنچه راکه نیکو و مقتضای احسان است عمل میکند « اکنون » میتوانیم درك‌کنیم که در مجموعهٔ مسائل مزبوره آنچه‌که مربوط به تکالیف مقرره بوسیلهٔ پیامبران است وجود دارد ، زیرا چون خداوند میداندکه صلاح بندگانش در اموریست که‌آنان بوسیلهٔ عقول‌خودشان نمیتوانندآنها رادرك‌کنند ناچار بایستی کسانی‌را درمیان‌آنها برانگیزدکه امورمزبوره‌را بآنهابفهمانند . این کارکه خداوند انجام میدهد از باب برطرف‌کردن موانع از ایمان و عمل به دستورات اوست . این اصل جزء « قاعدهٔ » عدل است [2] و نیز میگوید : « زیرا هنگامیکه خدا میداند که صلاح بندگانش بیکی از امور مربوط است وخود بندگان آن را ازره‌ا عقل نمیتوانند درك‌کنند ناچار است که‌کسی را برانگیزدکه‌آن امور را برای بندگانش بفهماند این مطلب مطابق قانون عدل است ، هنگامیکه بعثت انبیا و ابلاغ قوانین مشمول قاعده عدل بوده باشد و عده و تهدید نیز مشمول (قانون عدل » خواهد

۱ـ مقالات الاسلامین ج ۱/ص ۲۸۷و۲۸۸ـابوالحسن علی‌بن اسماعیل‌اشعری .

۲ـ المحیط یا التکلیف ـ قاضی عبدالجبار ص ۲۲

بود . و همچنین هنگامیکه واجب شد خداوند مصالح ما را بیان کند بایستی قاعدهٔ « منزله‌بیش‌منزلتین »را نیزابلاغ فرماید ، زیراابلاغ‌مزبورمربوط‌به« لطف‌وصلاح » است . »[۱] با ملاحظهٔ عقاید اشاعره‌که از شهرستانی نقل‌کردیم روشن میشود‌که دوگروه معتزله و اشاعره در مسائل « عــدل » و « لطف » چــه اندازه بایکدیگر اختلاف دارند .

برای تکمیل نظریات دوگروه مزبور عبارتی چند ازابن‌باقلانی که ازمشاهیر اشاعره است نقل می‌کنیم : « اگر کسی بگوید :آیا در توانائی خداوندی لطفی وجود داردکه اگر در بارهٔ همهٔ آنان‌که میدانندکافر از دنیا خواهند رفت جاری کند ایمان میآورند؟

گفته میشود : نبی ، خداوند به چنین لطفی توانائی دارد .

اگر بگوید : شما باین لطف چگونه اعتراف می‌کنید ؟

گفته میشود : زیرا خداوند توانائی داردکه آنها را بایمان آوردن وادار بسازد ، چنانکه می‌بینیم امثال‌آنها را بایمان آوردن تواناساخته‌است، وگروه دیگر را به‌ضد ایمان کفر وگمراهی توانابسازد . اگر درآنها قدرت به‌ایمان ایجاد کند لزوماً ایمان خواهند آورد . »[۲]

سپس‌ابن باقلانی بآیاتی‌اشاره میکند وچنین‌نتیجه میگیردکه خداوند میتواند لطفی‌دربارهٔ بندگانش‌اجراکندکه همگی ایمان بیاورند. دوباره‌درفصل‌بعدی به‌آیهٔ «ولــوشاءربك‌لامن‌من‌فی‌الارض کلهم جمیعا» استعدلال‌کرده مدعای خودرا اثبات میکند . سپس میگوید: اگر کسی بگوید : آیهٔ مزبوره دلالت براینکه اگرخداوند

۱ــ مدرك مزبور

۲ــ التمهیدص ۳۳۹ و۳۴۰ تألیف ابوبکرمحمدبن طیب باقلانی (۳۳۸ــ۴۰۳)

با مشیت خود آنان را بایمان وادار کند ایمان آنها ازروی کراهت خواهد بود. در جواب این اعتراض میگوید : بنابتوهم شما اگرخداوند مطابق آن آیه که میگوید: «ولو بسط‌الله الرزق‌لعباده‌لبغوا فی‌الارض» معیشت مردم را افزایش بدهد گمراهی و تعدی آنان نیز ازروی کراهت خواهد بود . . . پس‌ازبیان اعتراضات وپاسخ‌ها بالاخره بدون اخذ نتیجهٔ روشنی سخن خودرا پایان میدهد وروشن نمیکند که آیا برای خداوند لازم است که مردم را دربارهٔ هدایت مشمول لطف بسازد یانه ؟ در فصل هدایت و ضلالت هم بیان جریان امور هدایت را نموده و چیز دیگری نمیگوید .

این بود حاصل عقائد معتزله واشاعره دربارهٔ «قاعدهٔ‌لطف» که ضمنا قاعدهٔ صلاح و «اصلح» را هم‌متذکر شده‌اند .

ما مجموع عقائدآنها را درچند شماره خلاصه می‌کنیم :

عقائد اشاعره

۱ـ قانون عدل بهیچ وجه برای خداوند حتم ولازم نیست .

۲ـ قاعدهٔ لطف‌خدا دربارهٔ بندگان‌ضروری نیست‌اگرچه ممکن‌است مطابق تفضل واحسان خود رفتارنماید .

۳ـ قاعدهٔ صلاح واصلح هم مانند بندگان دوقاعدهٔ فوق برای خدا لازم المراعاة نیست .

۴ـ خداوند بهیچ وجه‌ستمکار نیست .

۵ـ برانگیختن پیامبران به‌خدا واجب نیست ، اما اگر آنها را برای هدایت مردم برانگیخت واجب‌است که‌آنان رابا معجزات تأیید نماید . ولی ضمناً‌نمیگویند

خداوند نمیتواند عدل ولطفی داشته باشد ، بلکه میگویند برای اوواجب نیست .

عقائد معتزله

۱ـ مطابق چهار نظریه که ازمقالات الأسلامیین نقل کردیم اختلاف زیادی میان آنها ونظریات اشعریین دیده نمیشود .

۲ـ قاضی عبدالجبار حاکمیت عقل را قبول میکند .

۳ـ انجام اموری را برای خدالازم میداند .

۴ـ برانگیختن پیامبران برای اولازم است .

۵ـ قاعدهٔ « عدل » بمفهوم وسیع آن وجود دارد و برای خدا لازم است که درتمام امور باعدالت رفتار کند .

۶ـ لطف وصلاح واقعیت دارد و برای خدا لازم است که صلاح بندگان را مراعات کرده دربارهٔ آنها لطف داشته باشد .

قاعدهٔ اصلح

بعضی از معتزلی عقیده خداوند بایستی آنچه راکه دربارهٔ بندگانش شایسته تراست انجام بدهد[1] این مسئله نیز مورد اختلاف است گروهی میگویند : چون مفهوم اصلح بینهایت است وخداوند برای ایجاد اصلح توانائی بی‌نهایت دارد در صورتیکه نوع انسانی متحمل اصلح بینهایت نیست ، لذا این مفهوم مانند لطف وعدل نیست که برای خداوند لازم باشد .

درکلمات شیخ‌طوسی این مطلب باصراحت برگذار نشده‌است (درکتابهای تلخیص‌الشافی ، الغیبة ، عدةالاصول ، تبیان) خواجه نصیرطوسی میگوید: «گاهی اصلح‌بعلت وجود انگیزه ونبودن مانع برای خداواجب‌است . »[2] ملاعلی قوشچی

۱ــ شرح تجرید ــ ملاعلی قوشچی ــ مبحث لطف واصلح

۲ــ مدرك مزبور

درشرح این مطلب مفاسدی را متذکر میشود که اگر اصلح برای خدا لازم باشد مفاسد مزبور بوجود خواهد آمد. ما این بحث را در مطلب هشتم متذکر خواهیم شد.

تعریف لطف و نظر شیخ طوسی دربارهٔ آن

شیخ طوسی قاعدهٔ لطف رابطور کلی پذیرفته ومسائل اساسی زیادی رابهمین قاعده مبتنی میسازد. بانظر به تعریف قاعدهٔ لطف وعلت لزوم آن به خداوند که ذیلا متذکر خواهیم گشت روشن میشود که مدلول این قاعده بسیاروسیع و گسترده منظور شده و میتوان گفت: شامل آماده کردن هرگونه مقدمه برای هرگونه تقرب انسان باطاعت و دوری از معصیت میباشد.

ما اولا قاعده‌لطف را از نظرشیخ طوسی تعریف کرده سپس باستدلال بلزوم آن می‌پردازیم. آنچه‌که از مجموع سخنان شیخ طوسی در پنج کتاب مهم او (عده، تلخیص شافی، غیبته، تمهید) بدست میاید بقرار ذیل‌است:

۱ـ «لطف چیزی است‌که مکلف را به انجام واجب برمیانگیزد وازقبح بر کنار میکند.»[۱]

۲ ـ «آنچه‌که بلزوم ریاست (امامت) دلالت میکند این است‌که ریاست لطفی در واجبات عقلانی است بنا باین واجب است، مانند معرفت‌که هیچ مکلفی از وجوب آن برکنار نیست.»[۲]

۳ـ «آنچه‌که دلالت بوجوب امامت میکند قاعدهٔ ثابت شدهٔ «لطف» است. امامت لطفی است در تکلیف عقلی بطوری که بدون امامت تکلیف مزبور انجام نمیشود، بنابراین امامت مانند سایر الطاف در معارف و غیر معارف امت‌که تکلیف

۱ـ التبیان ج ۶ جزء ۱۳ ص ۱۹۹ ـ شیخ طوسی تفسیر سورهٔ یوسف‌آیهٔ ۱۰۰ «ان‌ربی لطیف لمایحشاء انه‌هوالعلیم الحکیم»

۲ـ الغیبة ص ۴ ابوجعفر محمدبن حسن الطوسی ص ۴

بآنها بدون الطاف شایسته نیست . »[۱]

۴ـ «آنچه که دلالت عقلانی به امکان نسخ میکند مطابق اصل ثابت شده‌ای است که میگوید : «عبادات شرعیه‌تابع مصالح والطاف درواجبات عقلیه میباشد.»[۲]

ازمجموع بیانات فوق این‌تعریف اجمالاً بدست میآید که «لطف» عبارتست از آماده کردن هرگونه مقتضیات و دور ساختن هرگونه موانع از سر راه تکلیفی که عقول سلیم بشری آن را دریافته وخود را به عمل بآن ملزم می‌بیند . و همین تعریف باحذف‌بعضی ازمناقشات‌لفظی مورداتفاق اکثرامامیه ومعتزله ومورد انکار اشاعره میباشد . میتوانیم این مطلب را با تعریف مشهورکه اکثریت قریب باتفاق متکلمین آن را دربارهٔ «لطف» پذیرفته‌اند تأیید کنیم . علامه قاعدهٔ لطف را بدون نقل خلاف بقرار ذیل تعریف کرده است :

«لطف عبارت است ازهرچیزی که مکلف بوسیلهٔ‌آن بانجام اطاعت‌نزدیکتر و از ارتکاب معصیت دورترمیشود. ولی درحدود اجبار وتمکین «مقصود ازتمکین اینست که لطف نبایستی انسان را مانند آلت ناخودآگاه نموده وفعالیت ارادی دو را سلب نماید . »[۳]

همین تعریف را ملا علی قوشچی نیز بیان میکند :

« لطف آنست که بنده را به انجام اطاعت نزدیك واز ارتکاب معصیت دور میکند. »[۴]

تقسیم سه‌گانهٔ لطف

خواجه نصیرالدین طوسی تقسیم محققانه‌ای در «لطف» صورت داده است که از شیخ طوسی درکتاب تمهید درباب لطف نیزدیده میشود «اگر لطف مربوط

۱ـ تلخیص‌الشافی ص ۶۹ چاپ نجف ـ شیخ طوسی ۲ـ عدة‌الاصول ـ باب نسخ ـ شیخ طوسی

۳ـ کشف‌المراد ـ علامه (شرح تجرید خواجه نصیر) ص ۲۰۱ ۴ـ شرح تجرید ص ۶۲ ملاعلی قوشچی.



در خاتمه یکی ازگروه‌ها

به‌کارهای خدا باشد، واجب است که آن‌کار را انجام بدهد. «مانند هموار ساختن فعالیت‌های عقلانی مکلف وارسال پیامبران وتأیید آنها با معجزات» واگر لطف مربوط به کارخود مکلف باشد واجب است که مکلف رابآن‌کار آگاه بسازد «مانند اینکه احتیاج به آموزش داشته باشد بایستی او را بایــن احتیاج متوجه بسازد» و اگر لطف مربوط به‌کار شخص ثالث بوده باشد، بایستی مکلف رابااین مسئله آگاه بسازدکه فلان وسیلهٔ انجام‌تکلیف راشخص ثالث مفروض میتواند ایجادکند «مانند تعلیم» . »[۱]

دلیل لزوم لطف برخداوند

اختلاف نظر مهمی در تعیین دلیل قاعدهٔ لطف میان متکلمین دیده نمیشود، از جملات‌گذشته این اختلات جزئی دردلیل لطف‌احساس میشودکه معتزله «لطف» رااز‌عدل خداوندی بهره برداری میکنند درصورتیکه امامیه‌آن‌را باصل مستقلی‌که عموم فیض ولطف خداوندی است مستند میدانند. اگر دقت‌کافی در روش امامیه و معتزله انجام بدهیم باین نتیجه میرسیم‌که همهٔ آنان قاعده لطف را به دلیل عقلی مستند میدانند . این دلیل عقلی بطور اجمال بدینقرار است :

«خداوند انسان‌ها را بانجام تکالیف معینی مأمور ساخته واز ارتکاب عده‌ای از امور که معصیت نامیده میشود نهی‌کرده است . این‌تکالیف که‌به اوامر و نواهی تقسیم میشوند بیهوده وبدون غرض نمیباشند، ومیدانیم‌که خداوند مستغنی‌تر ازآن است‌که از اطاعت اوامر ونواهی سودی برای خود منظور کند یا ضرری ازخود دفع نماید، این هدف وغایت «رضوان الله» یعنی‌به ثمررسیدن شخصیت انسانی در حرکت به سوی ابدیت است‌که مربوط به خود انسان است . پس خداوند رشد و تکامل انسانها را میخواهد .

۱ـ کشف‌المراد (شرح تجرید) علامه حلی ص ۲۰۲

این غرض وغایت بدون ایجاد وتسهیل مقدمات مربوطه امکان پذیر نیست لذا این نتیجه بدست میآید که بایستی هرگونه وسیله‌ای که موجب هموار شدن راه عمل به قوانین ودستورات است خداوند از راه لطف مهیابسازد، تاغرضی که از تکلیف‌بندگان منظور کرده‌است‌نقض‌نشود وتحصیل گردد، چنانکه صدوردستورات الهی ازآن نظر عقلانی که میگوید : انسان مهمل نیست وبرای تکامل بـه عرصهٔ هستی قدم‌گذاشته است واجب ولازم میباشد.

نتایجی که شیخ طوسی از قاعده لطف گرفته است

۱ـ نظربدلیل فوق تمام معارف الهی راکه بشرتاحد امکان بایستی فرابگیرد منشأبیان و ابلاغش همان قاعدهٔ لطف است .

۲ـ تکالیف ودستورات بمقتضای لطف برای تکامل شخصیت انسانها لازم است .

۳ـ وجوب نصب پیشوا وامام مشمول قاعدهٔ لطف است .

۴ـ حجیت اجماع که یکی ازمدارك حقوق وفقه اسلامی است قاعدهٔ لطف است . زیرا قاعدهٔ لطف است که اقتضا میکند خداونداز وقوع اهل حل وعقد «که کلامشان مسموع است» در خطاجلوگیری کند، این جلوگیری یا با بروز اختلاف صورت میگیرد و یا باوجود اتفاق که امام یکی از آنها خواهد بود .

دکتر مهدی محقق ـ تهران

استاد دانشگاه

مقدمه‌ای بر تلخیص الشافی شیخ طوسی

پس‌ازدرگذشت پیغمبراسلام اختلافات‌گوناگونی‌میان مسلمانان پدیدارگشت که مهمترین‌آنها اختلاف در اصول دین واختلاف در مسألهٔ امامت بود . اختلاف در اصول از آنجا پیدا شدکه مردم دربارهٔ صفات خداوند و عدالت وکلام او و همچنین قضاوقدر همداستان نبودند و اختلاف در مسألهٔ امامت ازآنجا ناشی‌گشت کــه برخی امامت را به اتفاق و اختیار امت و برخی دیگر بانص و تعیین‌صاحب شریعت اثبات میکردند .

بهمان اندازه‌که علوم اسلامی در نتیجهٔ ترجمهٔ آثار عقلی یونانی و سریانی و پهلوی بعربی و همچنین‌کوشش دانشمندان در توسعه علوم مربوط به قرآن و حدیث افزون‌گشت ، دامنه بحث دراین مسائل وسیع‌ترگردید . اختلاف دراصول موجب پیداشدن‌مکتبهای مختلف‌کلامی مانند اشعری و معتزلی‌گشت و از اختلاف در امامت فرقه‌های مختلف مذهب شیعه و سنی بوجودآمد .

دانشمندان اشعری بیشتر توجه به قرآن و حدیث و علوم نقلی داشتند ، در حالیکه معتزله با استفاده از علوم یونانی بافکار اسلامی رنگ فلسفه داده بودند ،

چنانکه این معنی درمیان اهل علم شهرت یافته بود که هیچ معتزلی نمیتوان یافت که از فلسفه بی اطلاع باشد .

مذهب سنی تمایل به فکر اشعری پیدا کرد ، درحالیکه شیعه با افکارمعتزلی بیشتر سازگار بود وازاین جهت است که در بسیاری از مسائل شیعه و معتزله باهم هم‌آهنگ هستند و حتی دانشمندان اهل سنت خود تصریح کرده اند براینکه شیعه در بیشتر از مسائل اصولی موافق با معتزله است و فقط در برخی از مسائل با آن مکتب‌اختلاف داردو آن‌هم مربوط به‌مسألهٔ‌امامت‌است‌واین‌مسأله‌بفروع بیشترنزدیك است تا باصول. و حتی درهمین‌مسأله «امامت» برخی از معتزلیان موافقت خود را با شیعه اظهار کرده و علی را بردیگرياران پیغمبر مقدم داشته‌اند . و شکی نیست که بیشتر آنان‌صریحاً امامت علی را انکار کرده‌اند و همین موجب‌گردیده‌که تمایل شیعه باعتزال مورد طعن قرارگیرد.

دانشمندان بزرگ اعتزال از طرفی‌آراء وافکار هواخواهان عثمان را ذکر میکردند و از طرفی دیگر بذکرمقالات پیروان علی میپرداختند باین مناسبت مسأله امامت از مسائلی بودکه بسیار مورد توجه هر دوگروه یعنی‌شیعه‌ومعتزله‌قرارگرفته بود زیرا این دو گروه بودندکـه میتوانستندکه آنچه‌که‌در این مسأله منقول است رنگ عقلی بآن‌بدهند.

اگر نظری به فهرست ابن‌ندیم بیفکنیم می‌بینیم از طرفی دانشمندان معتزلی همچون«بشربن‌معتمر»و«ضراربن‌عمر»درمسأله امامت کتاب‌تألیف کرده‌اندوازطرفی دیگر بزرگان شیعه‌همچون هشام‌بن‌حکم‌ومحمدبن‌نعمان معروف به (مؤمن‌الطاق) کتابی بنام امامت داشته‌اند . بزرگان شیعه ناچار بودنددرکتاب امامت خود مسأله امامت را بروش مورد اعتقاد خود اثبات کنند و در ضمن‌کتابهای امامت مخالفان خود را نیز نقض نمایند مثلا «ابوعبدالله‌بن مملك‌اصفهانی» که ازمتکلمان شیعه بود

باابوعلی جبائی‌دانشمند معتزلی مباحثاتی برسرمسأله امامت داشت وبدین مناسبت خودکتابی بنام «امامت» نوشت وکتاب امامت ابوعلی جبائی را نقض کرد. این رد وایرادات دانشمندان شیعی و معتزلی‌گاه از حد متعارف تجاوز میکرد. چنانکه دوتن چند بار یك‌دیگـر را نقض میکـردند. مثال کامـل این مطلب را میتوان در ابوجعفرابن قبه رازی متکلم‌شیعی و ابوالقاسم‌کعبی بلخی دانشمندمعتزلی‌جست.

ابوالحسن‌سوسنگردی‌میگوید: من پس‌از زیارت حضرت رضا درطوس نزد ابوالقاسم‌بلخی به بلخ رفتم وکتاب «الانصاف‌فی الامامیه» ابن‌قبه را باونشان دادم اوکتابی بنام «المسترشدفی‌الامامه» را در ردآن نوشت سپس‌آنرا به «ری» نزد ابن قبه‌آوردم اوکتابی بنام «المستثبت فی‌الامامه» نوشت والمسترشد را نقض کرد، من‌آن را نزد ابواقاسم‌آوردم او ردی برآن بنام «نقض‌المستثبت» نوشت و چون به ری برگشتم ابن‌قبه درگذشته بود.



از میان متکلمان معتزله جاحظ بیش از دیگران مسأله امامت را مورد بحث قـرار داد. او درکتابها و مقالاتش از جمله‌کتاب «العثمانیه» خرده‌گیریهائی بر شیعه در این مسأله نمود. جاحظ درکتاب دیگر خودکه بعنوان «فضیلةالمعتزله» نوشت شیعه را بسیار مورد انتقاد قرار داد. در این میان یکی از متکلمان بزرگ معتزله که‌بعللی از آنان کناره‌گیری کرده بود معروف به «ابن راوندی» درصدد دفاع از مسأله امامت برآمد.

اوهم خودکتابی درامامت‌نوشت وهم‌درکتابی تحت‌عنوان «فضیح‌المعتزله» به‌ردگفتارجاحظ پرداخت. ازکتاب جاحظ و ابن راوندی اثری دردست نیست‌ولی دانشمند دیگری از میان معتزلیان بنام ابوالحسن خیاط کتابی بنام «الانتصار»

نوشت ودرآن ازجاحظ دفاع کرد وبه‌ردگفتار راوندی‌پرداخت. ازاین کتاب میتوان دریافت که جاحظ وابن راوندی چه مطالبی درکتابهای خود مطرح ساخته بودند . ابن راوندی می‌گوید:جاحظ هرنوع حق وباطلی را درکتاب خود گردکرده و بـه شیعه نسبت داده وبااین رفتارخودنه تنهابطعن شیعه بلکه‌به طعن اسلام‌پرداخته‌است .

ونیزگوید مطالبی‌که اهل اعتزال‌ازجمله جاحظ درآثار خود نوشته‌اند اثری دردلهای عوام باقی‌گذاشته وموجب پایمالی حق شیعیان شده و از جهت‌آنکه بیشتر ازشیعیان ازعلم وکلام خودرا برکنار می‌دارند خطاهای فاحش مقالات اهل اعتزال بلامعارض مانده است .

خیاط می‌گویدکه ابن راوندی «امامت» را تألیف‌کرد ودرآن به طعن مهاجر وانصار پرداخت واظهارکردکه پیغمبرشخص معینی رابااسم ونسب خاصی‌جانشین خودگردانید وفرمان دادکه او را پیشوای خود قرار دهند وپیرواو باشند وکسی را بر او مقدم ندارند و او را نافرمانی نکنند ، سپس همه بجز عده قلیلی حـدود پنج یاشش تن اجماع‌کردند براینکه‌آن شخص را از مقامی‌که پیغمبر تعیین‌کرده بود بر کنار دارند ودیگری را برجای اوبنشانند ودر نتیجه بفرمان رسول خدا استخفاف ورزیدند وبه عمد او را نافرمانی‌کردند .

و باز ابن راوندی اظهار داشت پیروان علی معتقد بودندکه مسلمانان از آن جهت با ابوبکر پس از وفات رسول بیعت کردندکه در میان آنان افراد فـراوانی بودندکـه در نهان‌کفـر میورزیدند و علی را دشمن میداشتند . زیـرا او بستگان و خویشان آنان را در غزوه‌ها بقتل رسانیده بود .

ابن راوندی چنانکه اشاره شد خود ازبزرگان متکلمان‌اهل اعتزال بوده‌که از آنان دوری جسته است وبهمین جهت اهل اعتزال از او بزشتی یاد می‌کنند و حتی

می‌گویندهمین کتاب «امامت» را در برابر گرفتن سی دینار نوشته است ولی آنچه مسلم‌است ابن راوندی‌باتسلط خودبرمبانی کلامی‌توانسته بود که دربرابراحتجاجات و استدلالات متکلمان معتزلی برعلیه شیعه ایستادگی‌کند و این امر سخت بر آنان گران آمده بود تا اینکــه **قاضی عبدالجبار** همدانی متوفی ۴۱۵ در دائــرةالمعارف کلامی خودکه موسوم‌به «المغنی فی ابواب التوحید والعدل» است قست مهمی را اختصاص به مسأله امامت داد تاآنچه راکه پیشوایان او مانند جاحظ و جبائی گفته بودند استوار سازد .

کتاب مغنی دربیست مجلد بوسیله قاضی عبدالجبار درمسجد **رامهرمز** املا شده است . در این‌کتاب مسائل مختلف علم‌کلام مورد بحث وتحلیل قرارگرفته و افکاروعقاید فرق اسلامی در آن نقد شده است .

کتاب مغنی بسیار زود در میان دانشمندان اسلامی شهرت پیداکـرد چنانکـه **ابوالعلاءمعری** شاعر نابینای عرب‌که سخت از مباحثات ومجادلات مذهبی بیزار بود باین‌کتاب وکتاب دیگر قاضی‌اشاره‌کرده است :

لولاالتنافس فی‌الدنیا لما وضعت کتب التناظرلاالمغنی ولاالعمد

آخرین جزءکتاب مغنی جزء بیستم‌اختصاص به مسأله امامت داده شده ودر آن این مسألهبطورتفصیل موردبحث ونقد قرارگرفته است . همین فراوانی مطالب و وسعت دامنه بحث درکتاب مغنی مــوجب‌گردید متکلمان اهــل سنت در مسأله امامت دیگر خود را زحمت ندهند وباجمال برگزارکنند وتفصیل را به‌کتاب قاضی عبدالجبار ارجاع دهند و باحتمال قوی آنجاکه جوینی می‌گوید قاضی و پیشوایان دیگر ماکتابهائی مبسوط در امامت تألیف‌کرده‌اندکه مستبصررا اقناع می‌کند نظر به قسمت امامت‌کتاب مغنی داشته است .

همدانی دراین‌کتاب مباحث مختلف رامطرح ساخته ودرهریك احتجاجات

امامیه را که‌از آنهاتعبیر به شبهات می‌کند نقل کرده و آنها را پاسخ داده است . او نخست سخن از وجوب امامت را بمیان می‌آورد و آن راعقلی می‌داند نه سمعی و در مورد نص بر امامت‌گویدکه از راه عقل و سمع ثابت نمی‌شود ودرباره اینکه چه شخصی شایستگی امامت دارد او معتقد است‌که امام باید عادل باشد و امامت فاسق روا نیست .

او سپس درباره امامت ابوبکر و عمر و عثمان سخن مـی‌راند ومطاعنی را که در باره‌هریك از طرف مخالفان وارد شده نقل ورد میکند . او از خوارج‌وغلاة وهمچنین از امامت علی و حسن و اقاویل زیدیه نیز در ایـن‌کتاب بحث می‌کند و بسیاری از وقایع تاریخی ومسائل‌کلامی را بمناسبت یادآور میگردد .

قاضی عبدالجبار همدانی در بیشتر موارد منقولات خود را به شیوخ خـود یعنی پیشوایان معتزله منسوب می‌دارد واز میان آنان جاحظ وابوعبدالله جعل و ابو علی جبائی و ابوهاشم جبائی وابوالقاسم بلخی بیشتر بچشم می‌خورد و در موارد نقل مقالات فرق شیعه از گفته ابومحمد حسن‌بن موسی نوبختی استشهاد می‌جوید.

***

شکی نیست‌که فصل امامت ازکتاب مغنی بر شیعیان بسیارگران‌آمده وآنان در دفاع از خود برآمده‌اند . دانشمندای بنام محمدبن احمدبن علی‌بن‌الولیدکه از متکلمان زیدیه‌بوده رساله‌ای در ردکتاب مغنی‌نوشته‌وآنرا «الجواب‌الحاسم المغنی لتشبه‌المغنی»نامیده‌وبیشترتوجه‌این‌دانشمند مواردی بوده‌است‌که‌قاضی‌عبدالجباردر آن‌با زیدیه مخالفت ورزیده‌است .

ولـی مهمترین جـوابی‌که به قسمت امامت‌کتاب مغنی داده شده جواب سید مرتضی علم الهدی است . سید مرتضی از بزرگان‌شیعه و از بنیان‌گذاران‌کلام و اصول فقه شیعه است . او و برادرش سید رضی همچون دو ستاره‌ای درتاریخ تشیع

درخشندگی دارند و بی‌جهت نبوده که ابوالعلاء معری در مرثیه پدرشان گفت:

ابقیت فیناکوکبین سنا هما　　　في الصبح والظلماء لیس بخاف

ساوی الرضی المرتضی وتقاسما　　　خطط العلی بتناصف و تصاف

سید مرتضی در سال ۳۵۵ بدنیا آمد وشعر و ادب و بلاغت را نزد ابوعبدالله مرزبانی و فقه و کلام و تفسیر را نزد شیخ مفید از بزرگان شیعه آموخت و در سال ۴۳۶ دیده از جهان بربست در حالیکه آثار بسیار ارزنده‌ای از خود بجا گذاشت. کتاب شافی از مهمترین آثار سید است ، در رد بخش امامت کتاب « المغنی » قاضی‌عبدالجبار میباشد .

مؤلف در آغاز بدرخواست یکی از کسانی که کتاب قاضی را مورد مطالعه قرار داده اشاره میکند و سپس به نقل گفته‌های مؤلف مغنی کرده ویك بیك را پاسخ داده است . بحث در باره مسائلی که درکتاب شافی مطرح شده از حوصله این مقاله خارج است، آنچه که مسلم است این است که کتاب شافی ازمبسوط‌ترین کتابهائی است که مسأله امامت درآن بعنوان یك مسأله نظری مورد بحث و تحلیل استدلال قرار گرفته است .

گذشته از مباحثی که مربوط بامامت است بسیاری ازمطالب دیگر که بتاریخ ورجال مرتبط است ازکتاب شافی استفاده میگردد ، برای نمونه میتوان چهره‌ای راکه سید مرتضی از ابن راوندی نشان میدهد مثال آورد . ابن راوندی در میان مسلمانان بعنوان یك زندیق وملحد شناخته شده است .

معتزلیان سخت بر او تاخته‌اند . زیرا او از زمره آنان بوده وسپس ازآنان کناره گیری کرده وبدفاع از تشیع پرداخته است . در اینجا مجال آن نیست تادر باره اخباری که در بارهٔ ابن راوندی نقل شده بحث کنیم وجویندگان را به مقدمهٔ کتاب «الانتصار» از پنیرگ که در سال ۱۹۳۵ در قاهره چاپ شده و مقاله «ریتر»

که در مجله Der Islam در سال ۱۹۳۱ و همچنین مقاله «کراوس» که در مجله Rivista Degli Studi Orientali در سال ۳۴ - ۱۹۳۳ منتشر شده حواله میدهیم.

سید مرتضی در موارد مختلف از کتاب خود به‌کتاب الامامهٔ ابن راوندی استشهاد جسته، از جمله‌در مسأله عصمت ائمه و منصوص بودن آنان و نیز درمسأله حجت بودن امام در همه امور شرعی و عقلی و نیز در برابر آنان که گفته‌اندکه ابن‌راوندی‌برای‌نخستین باراد‌عای وجود نص‌برامامت حضرت علی‌بن‌ابی طالب (ع) را کرده‌میگوید : اوبدون دلیل‌ادعانکرده ومخالفان‌خود را مجبور‌به پذیرفتن آن‌ننموده است و علت این اتهام را بدین بیان توجیه میکندکه چون مخالفان شیعه‌کلامی در نصرت نص پیش از ابن راوندی نیافتند لذا او را متهم‌کردندکه مبدأ ادعای نص است درحالیکه تصنیف و جمع مطلبی هیچگاه دلیل بر آغاز قول در آن نمیشود.

سید مرتضی ابن‌راوندی را از اتهامات معتزله مبری میدارد و در برابر آنان از او دفاع میکند مثلا آنجاکه قاضی عبدالجبار از شیخ خود ابوعلی جبائی نقل میکندکه‌گفته است : بیشترکسانی‌که مذهب شیعه را یاری کرده‌اند منظورشان طعن در دین و اسلام بوده است و تشیع را فقط وسیله‌ای برای این هدف قرار داده‌اند زیرا اگر با اظهارکفر والحاد میخواستند منظور خود راعملی سازندکسی ازآنان نمی‌پذیرفت لذا این طریقه را نردبانی برای رسیدن به مقصود ساختند مانند هشام‌بن‌الحکم و طبقه او و مانند ابوعیسی وراق و ابوحفص حداد و ابن‌راوندی.

سیدمرتضی چنین بمدافعه میپردازد :

«ابن راوندی این‌کتبی راکه اسباب بدنامی او شد بمقصد معارضه بامعتزله

و زورآزمائی با ایشان ساخته چه معتزله ازآمیزش با او اظهار نفرت کردند و او را بقصور فهم و غفلت متهم نمودند و این جمله اورا برآن داشت که این کتب را منتشر نماید تا عجز معتزله را در نقض آنها آشکار سازد و انتقام خود را از آن فرقه بگیرد والاابن‌راوندی از این تألیفات علناً تبری میجسته و نسبت تألیف آنها را بخود انکار میکرده و بدیگری منسوب میداشته است ، و شکی نیست که او در این عمل خطاکار بوده خواه بآنها اعتقاد داشته و خواه معتقد نبوده است .

کاری که‌ابن‌راوندی‌در این راه کرده نظیرعمل جاحظ‌یا نزدیك بآن‌است،واگر کسی کتب عثمانیه‌ومروانیه وامامیه ورافضیه‌وزیدیه‌را که‌همه‌تألیف‌جاحظ است‌جمع آوری کند، می‌بیندکه مؤلف آنها بر اثر اظهار آراء متضاد و رنگ برنگ سخن گفتن بچه درجهٔ عظیمی ازشك و الحاد و قلت تفکر در دین رسیده است .

هیچکس نمیتواند مدعی شود که جاحظ به محتویات این‌کتب‌عقیده نداشته و بگوید که چون او مقالات مردم و احتجاجات ایشان را نقل‌کرده بر او در این عمل جرمی وارد نیست چه اگر با این قبیل‌گفته‌ها بتوان مخالفین را قانع‌کرد نظیر آن را درحق ابن‌راوندی نیز میتوان‌گفت در صورتی که ابن راوندی درکتبی که نام اورا پیش مردم‌زشت‌کرده‌هیچ‌گاه نمیگوید که من به این مذاهبی که‌حکایت کرده‌ام معتقدم و بصحت آنها ایمان دارم .

بلکه میگوید دهریه یا موحدین یا براهمه یا مؤمنین باصل رسالت چنین و چنان میگویند . اگر میشودگفت که بر جاحظ در دشنام‌گفتن بصحابه و ائمه و شهادت دادن بگمراهی و خروج ایشان از دین‌گناهی نیست وکلام او در این موارد بمنزله نقل قول و حکایت است بهمین ترتیب ابن‌راوندی هم مجرم نیست و بنابر قرینه فوق تهمتهائی که براو وارد ساخته‌اند زائل میشود» .

این تنها سیدمرتضی نیست که ابن راوندی را از اتهامات معتزله تبرئه میکند بلکه ابومنصور ماتریدی سمرقندی پیشوای فرقه ماتریدیه در کتاب معروف کلامی خود «التوحید» درآنجاکه به اثبات نبوت و رد منکران آن پرداخته ازگفته‌های ابن راوندی استمداد جسته است.

نگارنده در مقاله «منابع تازه در باره ابن راوندی» که پیش از این ازآن یاد شد فقراتی ازکتاب «التوحید» راکه از ابن راوندی بررد منکران نبوت نقل شده بفارسی آورده است.

پیشوایان‌معتزله دربرابررد وجواب شدید سید مرتضی‌بر کتاب مغنی خاموش بننشستند بلکه بدفاع از قاضی به نقض‌ورد گفتارسید پرداختند چنانکه ابوالحسن صری شاگرد قاضی عبدالجبار کتابی نوشت و آن را بنام «نقض‌الشافی فی الامامه» موسوم ساخت.

وابویعلی سلاربن‌عبدالعزیزدرنقض‌بر آن کتابی بعنوان «النقض علی النقض نوشت.

آنچه مسلم است آنکه‌کتاب سید مرتضی نه تنها نزد شیعه بلکه پیش سنیان نیز موقعیتی عظیم پیدا نمود. ابن الحدید دانشمندسنی‌معتزلی قرن هفتم وشارح (نهج البلاغه) درذیل گفتهٔ حضرت علی (ع) «انه‌قدکان علی الامه‌وال‌احداث احداثا» که اشاره به عثمان است فصل مشبعی ازکتاب المغنی وکتاب الشافی در مورد اتهاماتی که مردم برعلیه عثمان اقامه‌کرده‌اند نقل کرده است.

قسمت مهم از این فصل یازده طعنی است که دشمنان عثمان بر او وارد ساخته‌اند وقاضی عبدالجبار آن مطاعن راپاسخ داده وسپس سیدمرتضی برپاسخهای قاضی اعتراض نموده است.

* * *

باتوجه بمطالب فوق اهمیت مسأله امـامت درکلام اسلامی روشن‌گشت و نیز آشکارگردیدکه‌کتاب مغنی قاضی عبدالجبار و شافی سید مرتضی هـر یك از مهمترین ومبسوط‌ترین‌کتاب احتجاج ومناظره در مسأله فوق بوده است .

همین اهمیت موجب‌گردیدکه **شیخ طوسی** کتاب شافی را خلاصه‌تر وساده‌تر سازد تا بیشتر مورد استفاده شیعیان قرارگیرد . شیخ طوسی‌که از شاگـردان سید مرتضی بود کتاب‌کلامی دیگر استاد خود را نیز که موسوم به «جمل العلم والعمل» است شرح کرده که‌نسخه منحصربفردی از آن بشماره ۶۵۳۰ در آستان قدس‌رضوی موجود است .

تلخیص الشافی شیخ طوسی یك بـار در سال ۱۳۰۱ قمری همراه باکتاب «الشافی» در تهران چاپ سنگی شده بود واخیراً نیز چاپ مرغوبی از آن در چهار مجلد بوسیله سید حسین بحرالعلوم صورت‌گرفته ودر سال ۱۳۸۳ در نجف اشرف چاپ شده است .

شیخ طوسی درآغازکتاب می‌گوید : من‌کتاب شریف سید مرتضی رامشتمل برمسائل مهم امامت ومحتوی ادله مورد اعتماد اصحابمان دیده‌ام . او در این‌کتاب به ذروه علیاوغایت قصوی رسیده وهرکس دراین موضوع چیزی نوشته از او اخذ واقتباس‌کرده و بساحت او فرود آمده است علاوه براین در ایـن‌کتاب شبهه‌های قدیم وجدید مخالفان استیفاء شده وسستی آنها آشکارگـردیده است ، ولی او در این‌کتاب روش‌آنان‌که‌کتابهای دشمنان رانقض میکنند درپیش‌گرفته ومانند مصنفاتی که ادله را جداگانه مـرتب می‌سازند و پرسشهای دشمن را استیفاء میکنند و سپس پاسخ میدهند رفتار ننموده است .

بدین جهت است‌که این‌کتاب فقط مورد استفاده آنان‌که در علم مبرزهستند قرار میگیرد ومبتدیان چنان‌که در خود این‌کتاب است ازآن بهره‌ور نمیگردند . و

چون جماعتی از اصحاب مشتاق بودند که این کتاب تلخیص شود و مکررات آن ساقط گردد من عزم بر تلخیص آن گرفتم و در آغاز آن کیفیت اختلاف مردم را در امامت یاد کردم ودربرخی ازمواردا حتجاجاتی افزون بر آنچه که درکتاب بود آوردم .

نگارنده در این گفتار مجال آن را ندارد که به بحث در باره مطالب کتاب شافی و تلخیص الشافی بپردازد زیرا آن رشته سری درازدارد ومنظور از این مختصر این بود که روشن سازد که مسأله امامت چه‌گونه در میان ارباب علم کلام مطرح می‌گشته و کتاب سید مرتضی چه اهمیتی داشته است و نتیجه‌این گفتار آنکه شیخ‌طوسی که با تلخیص کتاب شافی آن اثر مهم راقابل استفاده برای مبتدیان و مستکملان ساخته، نه‌تنها خدمت بزرگی به شیعه کرده است بلکه یك مسأله‌مهم کلامی را به آخرین درجه بحث ونظر رسانیده است .

منابع و مشخصات آنها

۱ــ شهرستانی ، الملل والنحل ، ج ۱ ص ۲۴ (قاهره ، ۱۳۶۸)

۲ــ بزودی ، اصول الدین ، ص ۲۴۰ (قاهره ، ۱۳۸۳)

۳ــ جلال‌الدین‌دوانی، شرح عقائد عضدیه ، ص ۷ (قاهره ، ۱۳۲۲)

۴ــ جاحظ ، العثمانیه ، ص ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ ، (قاهره ، ۱۳۷۴)

۵ــ بغدادی ، الفرق، ص۱۶۴ (چاپ محمدمحی‌الدین‌عبدالحمیدبدون‌تاریخ)

۶ــ جاحظ، الحیوان ، ج ۱ ص ۱۱ (قاهره۱۳۵۶ــ۱۳۶۴)

۷ــ ابن ندیم ، فهرست (ترجمه فارسی چاپ دون تهران ۱۳۴۶)

۸ــ ابن ندیم ، فهرست ص ۳۲۸ و ۳۲۹

۹ــ ابن ندیم ، فهرست ص ۳۳۲

۱۰ــ نجاشی، کتاب الرجال ،ص۱۹۱ (تهران، مرکز نشرکتاب، بدون‌تاریخ)

۱۱ـ خیاط ، الانتصار ، ص ۷۸ (بیروت ، ۱۹۵۷)

۱۲ـ مأخذ پیشین ، ص ۱۳

۱۳ـ مأخذ پیشین ، ص ۱۲

۱۴ـ مأخذ پیشین ، ص ۷۵

۱۵ـ ابن المرتضی ، المعتزله ، ص ۹۲ (بیروت ، ۱۹۶۱)

۱۶ـ مأخذ پیشین ، ص ۹۸

۱۷ـ ابو العلاء ، لزوم مالایلزم، بنقل از تعریف القدماءبابی العلاءص ۱۱۶ ، (قاهره ۱۳۸۴)

۱۸ـ الأرشاد ، ص ۴۱۱۰ (قاهره ، ۱۳۶۹)

۱۹ـ نقل ازمقدمه امالی المرتضی، ص (۶قاهره، ۱۳۷۳)

۲۰ ـ نگارنده نیز در مجله یغما شماره ۱۱ و ۱۳۳۷/۱۲ و شماره ۱۳۳۸/۱ مقالاتی تحت عنوان «ابن راوندی» نوشته وپس از آن منابع تازه‌ای که در باره او گرد آورده بصورت مقاله‌ای تحت عنوان « منابـع تازه در باره ابـن راوندی» در مجله دانشکده ادبیات سال ۱۴ شماره ۱ منتشر ساخته است .

۲۱ـ الشافی ، ص ۱۳۱ (چاپ سنگی تهران ، ۱۳۰۱)

۲۲ـ الشافی ، ص ۶۵

۲۳ـ الشافی ، ص ۱۰۴

۲۴ـ الشافی ، ص ۹۸

۲۵ـ کتاب المغنی ، ج ۲ قسمت ۱، ص ۳۷ (قاهره ، الدارالمصریه للتألیف والترجمه) وکتاب الشافی ، ص ۱۲

۲۶ـ چون ترجمه ایـن قسمت درکتاب خـاندان نوبختی عباس اقبال (تهران ۱۳۱۱)آورده شده بود عیناً از آنجا نقل‌گردید.

۲۷– و نیز رجـوع شود بـه‌کتاب التوحید (نسخه خطی‌کتابخانه کمبریج ، شماره ۳۶۵۱ اضافات) صفحه‌های ۲۰۵ ، ۲۰۳ ، ۲۰۱، ۱۹۸ ، ۱۹۱ ، ۱۹۰ .

۲۸– طبقات المعتزله ، ص ۱۱۹

۲۹– ادب المـرتضی ، ص ۱۳۶ بنقل از ریاض العلماء ، ص ۲۷۹ (نقل از مقدمه الذریعه شیخ طوسی)

۳۰– شرح نهج البلاغه ، ج ۲ ص ۳۳۳ – ۳۲۲ و ج ۳ ص ۶۹ – ۱ (قاهـره ۱۹۶۴ – ۱۹۵۹).

دکتر محمد جوادمشکور ـ تهران
استاد دانشگاه

کتاب «المقالات و الفرق»

تصنیف سعدبن عبدالله‌ابی خلف اشعری

جناب آقای رئیس ! آقایان !

من میخواهم در این محفل علم و ادب یکی از قدیمترین نسخ عربی را در بارهٔ مذاهب اسلامی معرفی کنم .

عنوان این نسخه«کتاب المقالات و الفرق تصنیف سعدبن‌عبدالله ابی خلف الاشعری القمی» متوفی در سال ۲۹۹ یا ۳۰۰ یا ۳۰۱ هجری است . این‌کتاب که اقدم کتب در فرق شیعه میباشد ـ قدیمترین کتابهای فرق اسلام نیز به شمار میرودکه تاکنون به طبع رسیده است .

سعدبن عبدالله

مؤلف آن سعدبن‌عبدالله ابی خلف اشعری از بزرگان محدثان شیعه و از شیوخ روایت محمدبن‌جعفربن قولویه و از رجال حدیث شیخ الطایفه ابوجعفر محمد بن‌حسن طوسی و از اصحاب حضرت امام حسن عسکری امام یازدهم شیعهٔ

امامیهٔ اثنا عشریه بوده‌است [1].

نام وی در «رجال» شیخ طوسی و کتاب «الفهرست» [2] وی و «رجال» نجاشی [3] و «کمال الدین و تمام‌النعمه» شیخ صدوق آمده است. علامهٔ حلی در رجال خود وی را مکنی به ابوالقاسم میداند و مینویسدکه وفات سعدبن عبدالله در روز چهارشنبه بیست و هفتم شوال سال ۳۰۰ هجـری در ولایت رستمدار طبرستان (از نواحی آمل) واقع شده است [4].

داستان ملاقات اورا با حضرت امام حسن عسکری، شیخ صدوق ابن‌بابویه در «کتاب کمال‌الدین وتمام‌النعمه» به روایت محمدبن علی‌بن محمدحاتم‌النوفلی المعروف‌بالکرمانی‌آورده‌است [5]. درکتب رجال اصل و نسب سعدبن‌عبدالله را از اشعریان [6] عرب که ازیمن به شهرقم مهاجرت کرده‌اند دانسته‌اند.

---

۱ ـ رجال الطوسی طبع نجف ۱۹۶۱ م، ص ۴۳۱ و ۴۷۵

۲ ـ الفهرست شیخ‌طوسی نجف ۱۹۳۷ م، ص۷۵

۳ ـ رجال نجاشی طبع بمبئی سال ۱۳۱۷ ﻫ ، ص ۱۲۶

۴ ـ رجال علامه طبع تهران ص ۳۹ ، این ناحیه امروزبنام «رستمدارمحله» معروف است و از قراء آمل مازندران بشمار میرود.

۵ـ کمال‌الدین و تمام النعمه‌طبع تهران ص ۲۵۱ ـ ۲۵۷.دررجال تقی الدین‌الحسن ابن‌علی‌بن داود الحلی (طبع دانشگاه ، ۱۳۴۲) در بارهٔ سعدبن عبدالله چنین آمده است: «سعدبن عبدالله‌بن‌ابی‌خلف الاشعری‌القمی ابوالقاسم (جش)شیخ الطایفه وفقیهها‌ووجیهها‌سمع من‌حدیث‌العامه‌شیئاً کثیراً ، لقی‌مولانا‌ابامحمدالعسکری‌وبعض‌اصحابنا‌یضعف‌لقاءه‌ویقال حکایته موضوعه . عـاصره ولم اعلم انه روی عنه . مات سنة ثلاثمأةو قیل قبلها بسنه و قیل بعدها بسنه فی ولایةرستم». ونیز رجوع‌کنید به قاموس الرجال فی‌تحقیق رواة الشیعه و محدثیهم تألیف الشیخ محمد التقی التستری ج ۴ ص ۳۳۴ ـ ۳۳۹

۶ ـ اعیان الشیعه تألیف السید محسن الامین ج ۳۴ ص ۱۸۸ ـ ۱۹۲

علمای رجال وفهرست بیش ازسی‌وشش‌کتاب ورساله به وی نسبت داده‌اند که شرح مطالب و موضوعات آنها درکتاب رجال نجاشی و فهرست شیخ طوسی و تنقیح المقال مامقانی[1] مسطور است . ازکتابهای متعدد سعدبن عبدالله چیزی در دست نیست ، جز یك‌کتاب‌که برحسب تصادف ازحوادث‌روزگار مصون مانده و به دست ما رسیده است ، و شاید از نظر موضوع و تاریخ زمان وی مهمترین کتابش باشد . این‌کتاب چنانکه نام آن در پیش‌گذشت‌کتاب «المقالات و الفرق» در فرق‌شیعه است .

کتابهای فرق‌الشیعه

بایددانست‌که‌ازمیان مصنفان شیعه‌درفاصلهٔ پنجاه سال پیش‌از مرگ ابی‌خلف اشعری و پنجاه سال بعداز او کتابی به این نام نوشته‌اند نام شش تن را میتوان در کتب رجال وفهرست به شرح زیر پیداکرد :

۱ ـ ابوعیسی محمد بن هارون وراق (درگذشته در۲۴۷ هجری) از علمای معروف علم‌کلام درقرن سوم است‌که کتابی درفرق شیعه به نام«اختلاف‌الشیعه» داشته و ازمتکلمان بزرگ امامیه بشمار میرود[2].

۲ ـ ابوالقاسم نصر بن صبــاح بلخی از غلاة و از شیوخ روایت ابوعمرو محمدبن عمربن عبدالعزیزکشی صاحب رجال معروف‌کشی ، و ابونصر محمدبن مسعودعیاشی سمرقندی‌که هردو ازرجال نیمهٔ اول قرن چهارم هجری بودند،کتابی بنام فرق‌الشیعه داشته است وکشی در رجال خود مکرر از نصربن صباح و کتاب

---

۱ ـ تنقیح‌المقال فی‌علم‌الرجال طبع تهران‌ج ص ۱۷ ، ایضاً منهج‌المقال میرزامحمد استرابادی چاپ تهران ۱۳۰۶ ص ۱۵۹ .

۲ـ مروج‌الذهب‌مسعودی ج۵ص۲۳۶، رجال‌نجاشی ص ۲۶۳ تنقیح‌المقال‌مامقانی‌ج۳ ص ۱۹۸ .

فرق‌الشیعه اویاد میکند[۱].

۳ـ ابومحمدحسن‌موسی‌النوبختی(درگذشته‌بین سالهای ۳۰۰ و۳۰۱هجری) که ازاعاظم رجال شیعه وعلمای علم‌کلام‌درقرن‌سوم‌است، کتابی به‌نام«فرق‌الشیعه» داشته که نسخهٔ آن برای نخستین بار توسط پروفسور هلموت ریتر[۲] در۱۹۳۱ در استانبول به طبع رسیده است.[۳]

۴ ـ ابوالمظفرمحمدبن احمد النعیمی است که نجاشی از اوکتابی در فرق شیعه به‌نام«البهجه» روایت‌کرده است[۴] .

۵ ـ ابوطالب الانباری ، عبدالله (عبیدالله) بن ابی‌زید احمد بن یعقوب بن نصر الانباری(درگذشته در۳۵۶ هجری) که قبلا از فرقهٔ واقفه بود وسپس‌به‌امامیه گرائید و نجاشی کتابی بنام فرق‌الشیعه از وی روایت‌کرده است[۵].

۶ ـ کتاب«المقالات‌والفرق» یا«فرق‌الشیعه» سعدبن عبدالله ابی‌خلف‌اشعری. نام این‌کتاب در رجال نجاشی : «فرق‌الشیعه»[۶] و درفهرست شیخ طوسی[۷] ومعالم‌ـ العلماء ابن‌شهرآشوب[۸]: «مقالات‌الامامیه» آمده‌است.

مرحوم علامهٔ مجلسی که این‌کتـاب در نزد او بوده آنرا «مقالات الامامیه و

---

۱ ـ رك. رجال‌شیخ طوسی‌ص ۵۱۵، رجال‌کشی طبع بمبئی ، رجال نجاشی‌ص۳۰۲.

۲ ـ Helmut Ritter .

۳ـ رجال‌نجاشی‌ص ۶۶، الفهرست‌شیخ طوسی‌ص ۴۶، خاندان‌نوبختی‌ص۱۳۶-۱۴۰.

۴ ـ رجال نجاشی ۱۲۶ .

۵ ـ رك . الفهرست ابن‌ندیم ص ۲۷۹ الفهرست شیخ طوسی ص ۱۰۳ رجال نجاشی ص ۱۶۱ با تنقیح المقال ج ۲ ص ۱۶۲ ـ ۱۶۴ .

۶ ـ رجال‌نجاشی ص ۱۲۶. ۷ـ الفهرست شیخ‌طوسی۷۶

۸ ـ معالم‌العلماء ابن شهرآشوب ص ۴۷ .

الفرق واسماؤها وصنوفها » خوانده و درمأخذ کتاب بحارالانوار بتفصیل و تصریح بیشتر« کتاب المقالات والفرق واسماؤها و صنوفها تألیف الشیخ الاجل المتقدم سعدبن عبدالله رحمةالله‌علیه» یاد کرده است.[۱] ازاین کتاب تا چند سال پیش اثری در دست نبود و گمان میرفت مانند دیگر کتب فرق الشیعه درتصاریف روزگارازمیان رفته باشد حتی مرحوم استاد عباس اقبال آشتیانی تصور میکرد کتابی را که بنام «فرق الشیعه نوبختی» خاورشناس آلمانی هلموت ریتر تصحیح کرده و دراستانبول بطبع رسانیده است همان فرق الشیعه سعدبن عبدالله ابی‌خلف اشعری باشد .

برروی این فرض فصلی را در کتاب خود «خاندان نوبختی» به فرق الشیعه اختصاص داده مقـالهٔ مفصلی در رد عقیدهٔ علامه فقید مرحوم میرزا فضل‌الله ضیائی معروف به شیخ‌الاسلام زنجانی (متوفی درفروردین ۱۳۳۳ شمسی) که فرق الشیعه طبع ریتر را از ابومحمدحسن بن موسی نوبختی میدانست نوشته است.[۲]

باکشف نسخهٔ کتاب مقالات‌والفرق این شبهات ازمیان برخاست ومعلوم‌شد که آن کتاب غیرازکتاب فرق الشیعهٔ نوبختی است .

نسخه کتاب المقالات والفرق

این نسخه منحصر به فرد ازآن آقای سلطانی بهبهانی نماینده ادوارمجلس شورای‌ملی‌است‌وفعلانیز درکتابخانهٔ ایشان در۱۰۳ ورق محفوظ‌است. و قطع آن ۱۵×۱۰ وطول وعرض صفحات آن ۶×۱۱ سانتی‌متر میباشد. ازقرائن خط ونوع کاغذ تاریخ کتابت آن بایستی بین قرن نهم و دهم هجری باشد .

عنوان کتاب‌بخط ومتن برظهرصفحهٔاول آن نسخه چنین‌آمده است:«کتاب‌المقالات والفرق و اسماؤها وصنوفهـا والقابها» تصنیف سعد بن عبدالله ابی خلف

---

۱ ــ بحارالانوار ج ۱ ص ۷ــ۱۳ .

۲ ــ خاندان نوبختی تهران ۱۳۱۱ ص ۱۴۰ــ۱۶۱ .

الاشعری القمی وهورحمه‌الله قدادرك امامین همامین الحسن العسکری وابنه‌صاحب‌ الزمان صلوات‌الله وسلامه‌علیهما».

ازخط و مهری که بربالای عنوان کتـاب به عربی آمده معلوم میشودکه این نسخه مدتی ازآن محمدتقی‌بن‌محمد معصوم بن‌محمدتقی قزوینی ، ازعلمای شیعهٔ امامیه ازمردم قزوین بوده است. نص نوشتهٔ وی‌چنین است :

«دخل فی ملکی‌بعد ماکان لغیری وسیکون لغیری کماکان لغیری محمدتقی‌بن محمد معصوم بن محمدتقی القزوینی ».

سجع مهر وی نیز چنین است: « عبده‌الراجی محمدتقی بن‌محمد معصوم » احتمال‌داردهمین نسخه‌بوده که مرحوم ملامحمدباقر مجلسی(درگذشته در۱۱۱۱ه)[۱] درمآخذکتاب بحارالانوار ازآن استفاده‌کرده باشد. این نسخه ۱۰۳ ورق دارد که چند برگ ازآغاز آن واحتمالا یك برگ از انجام آن ساقط شده است .

نسخهٔ مزبوررا نگارنده این‌مقاله تصحیح‌کرده وتحت‌عنوان«کتاب‌المقالات والفرق‌تصنیف‌سعدبن‌عبدالله‌ابی‌خلف‌الاشعری‌القمی»بامقدمه وتعلیقات مفصلی‌بعربی درسال ۱۹۶۳ میلادی (۱۳۴۱ شمسی) درطهران در ۳۰۰ صفحه بقطع وزیری بطبع رسانیده است .

چون وفات مصنف درسال ۳۰۰ یا ۳۰۱ هجری روی داده میتوان آن‌کتاب را ازمؤلفات نیمهٔ دوم قرن سوم هجری و از اقدم‌کتب فرق اسلامی بشمارآورد.

مقایسهٔ بین دوکتاب فرق‌الشیعه نوبختی واشعری

چنانکه اشاره‌کردیم از میان فرق‌الشیعه‌های گمشده و ازمیان رفته قدیم تنها دوفرق‌الشیعه نوبختی واشعری بدست ما رسیده است .

---

۱ ــ صحیح . ۱۱۱۰ است (د) .

متن این دو کتاب ازنظر ابواب وتوالی بحث وحتی عبارات تقریباً یکی است وپیداست که یکی از دیگری گرفته شده است . فرقی که دارند آنست که کتاب المقالات والفرق سعدبن عبدالله در بسیاری ازموارد اضافاتی برفرق الشیعه نوبختی دارد و روی هم بالغ برسی صفحه زائد برآن است .

مااین اضافات را با ذکر صفحه به تفصیل درمقدمه‌ای که بر کتاب «المقالات والفرق» به عربی نوشته‌ایم شرح داده‌ایم واینك به بعضی ازآنها اشاره میکنیم:

۱ـ در آغاز کتاب المقالات والفرق مقدمه‌ای است درنه سطر که فرق الشیعهٔ نوبختی فاقد آنست متأسفانه ازاول کتاب المقالات والفرق چندصفحه‌ای ساقط شده که احتمال میرود قسمتی از آن بقیهٔ همین مقدمه ومطالبی زائد برفرق الشیعه نوبختی بوده باشد .

۲ ـ درفقره ۱۳۱ (صفحهٔ ۶۷ کتاب المقالات چاپی) مطلبی ذکرشده که ازنظر تاریخی بسیارمهم است و درهیچ یك از کتب تاریخی نیامده و آن خبرخودکشی عبدالله بن المقفع (درگذشته در۱۴۲ ھ) مترجم کتاب کلیله و دمنه و دیگر کتب قدیم است. دراین فقره سعد بن عبدالله مینویسد « چون سفیان بن معاویه مهلبی[۱] که از طرف ابوجعفر منصور عامل بصره بود ، مأمور فرستادن عبدالله بن المقفع برای کشته‌شدن بنزدمنصور شد، عبدالله‌بن‌مقفع پیش‌ازآنکه دستگیرشود خودرا بکشت. گویند زهرخورد وبمرد وبقولی خویشتن را (بدارآویخته) خفه کرد .

خبرانتحار ابن‌مقفع تنها خبروقدیمترین خبری است که قریب یکصدوپنجاه سال پس‌ازمرگ وی توسط سعدبن عبدالله ابی‌خلف اشعری بما رسیده است .

۳ ـ در فقرهٔ ۱۱۱ قریب چهارصفحه مطلبی دربارهٔ فرقهٔ مخمسه یا پیروان

---

۱ ـ درمتن نسخه بسبب اشتباه کاتب یزیدبن معاویه مهلبی آمده که ما آنرا درتعلیقات کتاب المقالات ص ۱۹۸ تصحیح کرده‌ایم .

ابوالخطاب که معتقدان به الوهیت محمد وعلی وفاطمه وحسن و حسین (ع) بودند آمده که دردیگر کتب فرق از آن فرقه به آن تفصیل ذکری نرفته است .

۴ ـ عدد فرقه‌های شیعهٔ امامیه پس‌از وفات حضرت امام حسن عسکری(ع) که در کتاب فرق‌الشیعه نوبختی سیزده فرقه ذکر شده در کتاب‌المقالات والفرق دو فرقه بیشتر ، پانزده فرقه آمده که‌با کمال تأسف فرقه پانزدهم‌آن از آخر کتاب‌ساقط گردیده است. اختلافات‌فراوان دیگری‌نیزبین این دومتن وجود دارد که خوانندگان محترم میتوانند به مقدمهٔ اینجانب (صفحه . ک ـ کد) بر کتاب المقالات و الفرق مراجعه فرمایند.[1]

۱ ـ کتاب المقالات والفرق‌تصنیف سعد بن عبدالله ابی‌خلف الاشعری‌القمی‌صححه‌وقدم‌له وعلق‌علیه الدکتور محمدجواد مشکور طهران ۱۹۶۳ م ـ مؤسسهٔ مطبوعاتی عطائی .

پروفسور مونتگمری وات[1]
استاد دانشگاه آکسفورد ـ انگلستان

ترجمهٔ . حسینی بدخشانی

نکاتی از فهرست شیخ طوسی مربوط به تاریخ عصر اولیهٔ امامت

تاریخ دوران اولیه اصل امامت چنانکه ازبررسی آثاری چون «فرق‌الشیعه» حسن بن موسی نوبختی[2] مشهود است. پیچیده و مبهم میباشد. پاره‌ئی از نظریات مقدماتی این‌جانب درمجلدی از پژوهش‌های عربی و اسلامی تحت‌عنوان «ارزیابی تشیع عباسیان» بافتخار هامیلتون آ. آرگیت منتشر شد.

درآن مقاله از « فهرست » شیخ‌طوسی‌استفاده نشد، حال‌آنکه مضامین مفیدی

---

۱ ـ مقالهٔ پرفسور وات تلخیص شده است. تواریخ آن را نیز که میلادی بود تبدیل به هجری نمودیم. بعلاوه چون ممکن است ایشان چنانکه می‌باید آشنائی بامنطق شیعه در بارهٔ امام بعدازحضرت عسکری را نداشته باشند، و اختلافاتی‌که دراین خصوص میان شیعه پدید آمده (مانند‌اختلافات مذهبی خود مسیحیان) قوهٔ دید ایشان را در بارهٔ امام دوازدهم دگرگون سازد، لذا نوشتهٔ آقای ابراهیم امینی را بعدازآن آوردیم تا مورد استفاده بیشتر باشد (د).

۲ ـ فرق‌الشیعه نوبختی ص ۱۱ـ۱۶ .

راکه در «فرق‌الشیعه» و یا «فهرست‌ابن‌الندیم» نیست در آن ملاحظه میشود. مطالب اضافی درفهرست دیگرکتب یافت میشود، اما این اثر حاوی پاره‌ای شرح‌حالهای جالب ومفصل نیز میباشد . نکاتی چند درتاریخ دوره‌های‌اولیه اصل امامت‌بنحوی خاص موردتأکید واقع شده وبدانگونه تصویری شامل و واضح‌تر ازکلیه‌تطورات این عقیده حاصل میگردد .

بررسی ذیل به هیچ روی شافی نمیتواند بـاشد ، چه مشکل است فهرست شیخ طوسی را با تودهٔ اطلاعـاتی که او بدست میدهد بدانسان که نکته‌ای مبهم را فروگزارنکرده باشیم مورد استفاده قرار داد، بخصوص‌که این اثرمهم فاقدفهرست اعلام ومطالب است .

آمیزش بامعتزله

از مطالبی‌که بزودی درمطالعه «فهرست» آشکار میشود همبستگی و آمیزش فراوان بین علمای امامیه و معتزله است .

قبل‌از تأمل در متون‌کتب امامیه دراین دوره دانستن معنی اصطلاح «معتزله» آنچنانکه در فرق‌الشیعه آمده است بی‌ارزش نخواهد بود . معنی این کلمه قطعاً وسیع‌تر ازآن مفهومی است‌که یك نفر معتزله همچون «الخیاط» آنرا تصدیق کند و شامل بیان «ضراربن عمر»که مسلماً الخیاط آنرا رد میکند نیز خواهد بود .

براین قول که فرق اسلام در اصل چهـارند : « شیعه ـ معتزله ـ مرجئه و خوارج » باید وقع فراوان نهاد . اصطلاح مرجئه دراین‌جا بیك وجه باید نه چنان بکار رودکه تنها بمعنی گروهی نسبتاً مجهول‌الحال که بعقیدهٔ اشعری در « مقالات الاسلامیین» (تقریباً همزمان با فرق‌الشیعه) بنیان‌گذار بسیاری ازفرق مرجئه بودند، بلکه باید شامل آن‌گروه‌که عموماً اهل سنت نیز لقب یافته‌اند باشد ، مگر درمورد خاص‌که جزء معتزله محسوب شده باشند .

از یکی دواشاره کـه نوبختی میکند روشن نیست که او « زیدیه » را جزء کدام گروه قلمداد کرده است . او معمولاً زیدیه را شیعه نمی‌داند چه آنان حقانیت امامت علی (ع) را بعد از پیامبر محترم نشمردند ، گرچه او را بعداز نبی برترین کس «افضل» می‌دانستند .

و نیز مسلم نیست که او زیدیه را جزء معتزله آورده باشد گرچه منابـع دیگر در فاصلهٔ زمانهای مشخص به ارتباط نزدیك بین زیدیه و معتزله تصریح کرده‌اند .

این مطلب با مباحثاتی که شیخ طوسی از پاره‌ای علمای امامی فهرست کرده است مناسبت دارد . تا آنجـا که از ابوجعفرالاحول (مشهور در نزد اهل تسنن به شیطان‌الطاق[۱] و هشام بن حکم نقل شده که هرکدام کتابی در بارهٔ امامـان دون‌مرتبه (ائمةالمفضول) برضد معتزله نوشتند . حال این‌که این معنی معمولاًیکی ازاصول زیدیه محسوب‌میشود ومیرساند درحالیکه فضل وامتیاز علی مورد تصدیق است ابوبکر خلیفهٔ حقیقی است ، مضاف براین حقیقت که او واقعاً مفضول و علی را براو رجحان وبرتری یا ساده‌تر افضل از او بود .

این بیان را چنین نتیجه‌ای در پی است که اصطلاح معتزله آن چنانکه این دوعالم بکـار برده‌اند شامل آن گروه که در غیر این صورت « زیدی » لقب گرفته‌اند می‌شود .

همین دودانشمند در مخالفت با معتزله در بارهٔ « طلحه » و دیگر شرکت‌ـ کنندگان در «جنگ جمل» مطالبی برشتهٔ تحریر کشیدند و دراین‌آثار با جرئت‌تمام عقیده‌ای راکه بوسیلهٔ «نوبختی» به عده‌ای ازمعتزله نسبت داده شده بود ردکردند. یعنی: آنها می‌دانستند که علی و مخالفانش هردونمیتوانند برحق‌باشند ، ولی آنها نمی‌توانند بگویند که حق باکدامین است .

---

۱ ـ و در نزد شیعه به «مؤمن‌طاق» (د).

و حتی در دیگر آثارخویش دربارهٔ امامت بطور عام ومسئله وصیت مطالبی نوشتند . اما در مورد موضوع اخیر در صراحت و دقت آن بسختی اطمینان توان کرد ، این به ظن‌قوی انتقاد برعقیده‌ایست که بوسیلهٔ عباسیان حداقل تا زمان‌مهدی (۱۶۹)باین عنوان که هرامام جانشین‌خودرااعلام و یا باوصیت برمیگزیندمنتشرشده بود. بخصوص که ابوهاشم پسر محمد ابن حنفیه یکی از خانواده عباسی را بعنوان جانشین خود برگزیده بود .

احتمال بسیارکمی میرودکه آنـان نظری به جانشینی امام جعفرصادق داشته باشند . گرچه آنگونه که بیـانش خواهد آمد درازمنه مختلف این امر موضوع اختلاف بود .

هشام بن حکم برهمین سیاق در زمینه‌هائی‌که منـاظرات معتزله درآن ، در حدود این دوره برما آشکار است ، همچون جبر و اختیار ، خصوصیات پیدایش و عروض اشیاء و حدوث اشیاء مطالبی را تحریرکرد . این امر باعث تعجب‌نتواند بود ، چه بیان مسعودی چنین دلالت داردکه در مجالس یحیی برمکی او باافرادی چون ابوالهذیل و بشاربن معتمر مجالست داشت .

شیخ طوسی مینویسد: هشام درسال ۱۹۶ هجری به‌بغداد رفت و تصورمی‌رود که در همین سال درگذشته باشد .

عـالمی دیگر شیعه علی بن‌میثم بود که اوهم چون هشام از مردم کوفه ولی ساکن بصره بود، وشکی نیست‌که دربصره وقت اودرمناظره و بحث با ابوالهذیل و نظام میگذشت .

گویند او اولین‌کسی بودکه بیانی مذهبی از اصل امامت ارائه داد : «تکلم فیه». بیان اخیر این نظریه رامکن است قوت دهدکه یا هشام بن‌حکم از (این عالم) جوانتر بود و یا بدلایلی منشآت او را نمی‌شد در حکم بیان مذهبی از اصل امامت

محسوب داشت. ضبط نوبختی از عقیدهٔ علی‌بن میثم چنین است: علی مستحق امامت بود. چه او برگزیده‌ترین (افضل) افراد بعد ازنبی‌بود. کسانی که نتوانستند امامت اورا معترف شوند باشتباه دچار شدند.

درچنین عصری زودرس هنوزهمبستگی‌علمای‌امامیه ومعتزله‌دچار محدودیت نشده بود. بعد ها در قرن نهم فضل‌بن شاذان (متوفی ۲۶۰ ه) که رسالات دفاعیه و جدل آمیز فراوانی تألیف‌کرده و از مضمون آنها برمی‌آیدکه با مجامع معتزلی و نظایرآنها در تماس بوده است، بظهور آمد.

عدهٔ کثیری‌ازدانشمندان‌شیعه‌را شیخ‌طوسی یادمی کندکه کتبی‌بسیاردر موضوع واحد فقهی و مراسم مذهبی همچون طلاق و ازدواج غیر دائم «متعه» و نماز و حج نوشتند.

و به جرئت میتوان‌گفت‌که این‌کتب در مقام مقایسه با آثار علمائی‌که بعدها بعنوان اهل سنت شهرت یافتند یکسان بود[۱].

مناظرات دیگر چندی بعد از این با معتزله ظاهرشد. بدین قرارکه یکی از امامیه بنام ابن‌مملك اصفهانی احتجاجاتی با بزرگ معتزله زمان خود یعنی «جبائی» داشت وکتابی نیز در نقد عقاید او نوشت[۲].

موضوع بحث‌که بوضوح نمیدانیم درکجا اتفاق افتادامامت بود. مناظرهٔ دیگری در این باره بانوشتن‌رسالاتی چند ازراه دوربا نوشتن رسالاتی‌تحقق یافت.

۱ ــ با اینکه اهل تسنن اکثریت داشتند و از طرف دستگاه خلافت و سیاست وقتهم تقویت‌می‌شدند، در حقیقت مملکت دراختیارآنها بود وآزادی‌کامل داشتند، ولی شیعه‌اقلیتی بیش نبود و اکثراً نیز در حال تقیه و ناراحتی بسر می‌بردند و از آزادی عمل محروم بودند(د).

۲ ــ فهرست شیخ ص ۳۶۹

عالم معتزلی ابوالقاسم بلخی است که غالباً بنام «الکعبی» شهرت دارد و در زمرهٔ معتزله بغداد محسوب است. ولی همزمان با جریان این مناظره ساکن بلخ بود. معارض او ابن‌قبه رازی است که قبلا جزء معتزله و بعدها بجای آن، طریق امامیه را برگزیده بود[۱]. واسطه آن دو دراین معارضه یعنی کسی که ناقل رسالات از بلخ به ری و بالعکس بود، سوسنگردی شاگرد ابوسهل نوبختی بود[۲]. این‌دو دانشمند بعنوان امامی شهرت دارند، ولی زندگی آنان درچنان دوره‌ای میگذشت که عقیدهٔ امامیه به دوازده امام درحال نضج‌گرفتن بصورت نهائی خود ومحتملاً بطور قطع تثبیت نشده بود. (آنچنانکه از بیان فرق‌الشیعه در احوال معاصرش با درگذشت حسن‌العسکری برمیآید).

فطحیه

از فرق‌الشیعه اطلاعات فراوانی را می‌توان در موردگروهی از امامیه که به «فطحیه» مشهورند فراگرفت ولی «فهرست» شیخ طوسی تصویر واضحتری از احوال آنان ارائه میدهد. وجه تسمیه این کلمه بتقریب و یقین ازاین جا سرچشمه گرفته که عبدالله فرزند ارشد امام جعفرصادق مشهور به «افطح» بود. چه سربزرگ و پهنی داشت. همزمان بادرگذشت جعفر صادق (۱۴۸)گروهی از یارانش معتقد شدندکه بعد از اوکسی که وی را بعنوان امام جانشینش میکند عبدالله‌افطح است. ولی عبدالله عمر چندانی نکرد و او را پسری که جانشینش‌شود نبود. عدهٔ کثیری از پیروان جعفر صادق اعلام نمودندکه امامت به پسر دیگر او یعنی «موسی» ملقب به «الکاظم» انتقال یافته است. پس از درگذشت عبدالله یعنی آنگاه که امامت

---

۱ ــ فهرست ص ۲۹۷

۲ ــ فهرست ص ۳۷۱

موسی‌الکاظم عموماً مورد قبول طرفداران علی واقع شد این سئوال پیش آمد که امامت او چگونه بایستی توجیه شود .

اکثریت را اعتقاد بر این قرارگرفت‌که موسی مستقیماً جانشین پدر شدولی در عین حـال قلیلی تحت لوای عبدالله بن‌بکیرابن‌اعین و عماربن‌موسی ساباطی معتقد شدندکه عبدالله حقیقتاً امام بوده و بعد از خـود به امامت‌موسی نص‌کرده است . شروع‌کار فطحیه چنین بود .

کمی بعدترمتألهی‌دیگریعنی علی بن‌اسباط‌قدم بعرضه نهاد. او دربارهٔمسئلهٔ مورد نظربا یکی ازامامیه بنام «**علی بن‌مهزیار**»مکاتباتی برقرار کرد ونامبرده‌موضوع را با **امام‌الجواد** در میان نهاد اتفاقاً « عـلی بن‌اسباط » مجبور شد دست از عقاید فطحی خود بردارد . درفوت‌امام رضاگروهی‌تنها فرزنداوجواد را امام دانستندکه بقرار معلوم سن چندانی نداشت [1].گروهی دیگر امامت برادر او احمد را ارجح دانستند . همین‌گروه ثانوی بایستی بوده باشندکه سابقهٔ عبدالله افطح را همچون دست آویزی برای تثبیت موقعیت خود بکار بردند .

بدین ترتیب در این دورهٔ آخر بعد از درگذشت رضا و فوت العسکری آنان‌که معتقد بامامت افطح‌گردیدندگروهی معترف به امامت فردی خاص و زنده بودند و نبایستی با غلوکنندگان (غالیه یا غلات) اشتباه شوند .

مـخالفت با عقاید قبلی در رجعت مسیح بنظر میرسد حتی بعد از آنکـه اکثریت امامیه امامت فرزند عسکری را بعنوان امام دوازدهم‌ومهدی پذیرفته باشند ادامه داشته است .

---

۱ ـ حضرت امام محمد تقی (جوادالأئمه)درسن ۲۵ سالگی رحلت فرمود (د) .

واقفه

گروهی دیگر که بمناسبت‌های مختلف شیخ طوسی از آنها یـادمیکند «واقفه» اند که بطور وضوح چون منتظر رجعت «امام کاظم» بودند سزاوار چنین نامی گردیدند. بطور قطع دانشمندترین افراد در میان واقفه التاتاری [1] است چه عقاید منتشرهٔ او دراصول ومبانی عقیدتی واقفه بود که ابوسهل نوبختی آنهارابرای ردکردن برگزید.

نقل است که او سی کتاب که اکثر در امـور فقهی بودند تقریر کـرد. او شاگردی داشت بنام حسن‌بن محمد سماعه که مانند خود او ساکن کوفه بود وبنظر میرسد که زندگی خود را باتعلیم مسائل فقهی بپایان برده باشد [2].

وی در۸۷۷ میلادی درگذشت ولی «التاتاری» میبایست یك‌نسل ازاو مسنتر باشد. چه از یاران «موسی‌کاظم» متوفی ۱۸۳ میلادی بود. دیگر از یـاران الکاظم که با فرزندانش عقیدهٔ واقفه داشتند، احمدبن محمدبن علی بود [3]. از احوال او اطلاع زیادی جز اینکه اضافه برنوشتن مطالبی چند در بارهٔ روزهٔ فرقه‌ای از ضعفا مشهور به «عجلیه» که عقایدی شبیه به زیدیه داشتند وآنـرا مـورد انتقاد قرار داده است، نداریم.

اومطالبی دربارهٔ «ابوالخطاب» گرد آوری کرد ولی اینکه چه نظری درمورد او که خدمت امام جعفرالصادق راکرده و مورد غضب واقع شده بود، داشته است بخوبی معلوم نیست.

بدین ترتیب مینماید که واقفه گروهی بودند که هم خود را به برقراری نوعی امامت که بجای دوازده مبنایش بر هفت بود معطوف داشته بودند. علاقهٔ آنها

۱ـ فهرست شیخ طوسی ص ۲۱۹
۲ـ « « « ۹۷
۳ـ « « « ۴۵

بامور فقهی حائز اهمیت است ومحتملادال برآنست که آنها در موارد بسیاری به نقطه نظر علما و فقهای اهل تسنن تأسی جستند. بعبارت دیگر تأکید باین امر که بعداز «موسی‌الکاظم»دیگرکسی امام نیست میرساندکه آنها امامت «علی‌الرضا» وبهمین نحو نامزد شدن او بولایت عهدی مأمون در (۲۰۰ هجری) را ردکردند ودر فرض زنده بودن‌آنها تاآنوقت میرساندکه‌آنها تا اندازه‌ئی خواستار وضع بحرانی خود با امویان بودند، البته نه بآن حدکه خود را مشغول کشمکش‌های آشکار و خانه برانداز نمایند.

در اثنای خلافت مأمون اصول اعتقادی اسماعیلیه به هفت امام انتشار نیافته و شاید بصورت نهائی خود متجلی نشده بود. حتی اگر این مطلب برآنها معلوم بود، نمیتوانست دلیلی برنفی وجود عقیده‌ئی به هفت امام که آخر آنها موسی الکاظم است باشد.

درهرحال چنین مینمایدکه «التاتاری» وواقفه را آنچنان قدرت وتأثیری‌نبود که تمام پیروان جعفرالصادق را به چنین عقیده‌ئی مؤمن نمایند.

در زمان مأمون هیئت حاکمه سعی بسیار در جلب عقاید امامیه بسوی خود مبذول میداشت حال آنکه بعد از متوکل‌آشکارا به اهل تسنن متکی وسیاست‌آنان را پذیرفتند.

نتیجه

این منابع ما را به درك صورتی قطعی از اصل اعتقادی امامت در حدود ۹۰۰ میلادی راهنمائی میکند.

دردوره‌های نزدیك به عهد هارون الرشیدگر چه افرادی بعنوان‌امامی زندگی میکردند ولی‌آنهانمی‌توانستند شکل قطعی اصل «ائمه اثنی عشر» را معتقد باشند. چه این امر تا قبل از ۲۶۰ ه یعنی زمانیکه امام یازدهم درگذشته و امام دوازدهم

غایب شده باشد ممکن بود .

لوی ماسینون در اثر عظیم خود در باره حلاج اختلافات نظر درباره رابطه و موقعیت «وکیل» نسبت بامام دوازدهم و نیز فهرست شیخ طوسی را آنطور که نوبختی یاد میکند مورد بررسی قرار میدهد .

از بیانات او چنین برمیآید که در سازمان یافتن مذهب امامی (آنگونه که امروز ممکن است نامیده شود) نقشی بسیارمهم راخاندان نوبختی برعهده داشتند .

درجبهه امورعقلی، آنگونه که مؤلف فرق‌الشیعه نام میبرد دوعضو برجسته این خاندان یعنی ابوسهل و برادر زاده‌اش حسن بن موسی بودند . متحملا همین دو دانشمند بودند که در بوجود آمدن اصل اعتقاد به دوازده امام بصورت قطعی آن سهمی بسزا داشتند .

این پدیده فکری در هر حال پدیده‌ئی عملی که عبارت از متحد کردن دسته های پراکنده شیعه باین اصل اعتقادی باشد بهمراه داشت وبدین ترتیب خالق جنبشی گردید که خالی از اهمیت‌های سیاسی نبود .

بررسی فعلی و اطلاعاتی که شیخ طوسی بدست میدهد ما را قادر میسازد حد اقل چهارگروه مختلف ومتباین را از یکدیگر ممتاز نمائیم .

در وهله اول زیدی یازیدیه‌اند، مشخص‌ترین اصل عقیدتی ایشان همان قیام به سیف برای امامت بود و در بسیاری موارد چنین مفهوم میشود که آنها تا کسی عیناً قیام نکند امامتش را نمی‌پذیرفتند و فرع این عقیده البته نپذیرفتن دوازده امام و شاید برسمیت شناختن خلافت ابوبکرو عمرباشد ونیزممکن است متضمن برسمیت شناختن خلافت بنی عباس تاآنجاکه آنها از خاندان هاشم بوده برای خلافت قیام وآن را اشغال کردند بوده باشد ، ونیزممکن است علت رابطه نزدیك زیدیه ومعتزله

بحساب آید. چه برای مدتی گروه ثانوی باهیئت حاکمه همبستگی فراوان داشت.

در جهت مخالف این گروه، غلو کنندگان یاغلات آنها منتظر رجعت رهبری مسیحانفس که باظهور خود هرچیز را بجای خود استوار کند بودند. ولی انتظار ظهوری رادرمدت‌های نزدیك نداشتند. بنابراین درعمل سیاست درویشانه‌ئی داشتند.

در مرتبه سوم آن گروه واقع میشوندکه امامانی مختلف را در اثنای زندگی خود البته نه بعنوان رهبرانی انقلابی معتقد شدند. این نکته بایستی از این حقیقت استنباط گردد که هیئت حاکمه عباسی در غالب موارد بطور جدی آزادی امامان را سلب نکردند چه مسلم اگرحرفی از توطئه چینی در میان آنها به‌ظهور می‌آمد اخذ چنین تصمیمی قطعی بود. رابعاً درسیری بطیء ازگروه سوم عده‌ئی کناره گرفتند برای آنها این مطلب که بجای امام زنده تنها نماینده یا وکیل اورا داشته باشند اقناعی‌تر می‌نمود. واقفه که بعد از «موسی‌الکاظم» منتظر امامی دیگرنبودند مسلم چنین عقیده‌ئی داشتند. و در ربع قرن یاقریب به آن بعد از درگذشت «حسن العسکری» این مبنا به صورت قطعی ائمه اثنی عشر پرداخته شد.

امامیه میتوانستند خود را از مظان درگیر شدن به تهمت‌های انقلابی دور نگهدارند ورهبری واقعی بجای آنکه بدست امام که ممکن بودکودکی کم سن باشد، در دست شایسته‌ترین سیاست مداران فرقه قرار میگرفت.

بررسی کنونی ما تنها یك مرحله‌گرچه بسیار پراهمیت از تاریخ امامیه‌است، پژوهش‌های عمیق دیگری لازم است تانشان دهدکه فی‌الحقیقه در ادوار مختلف تاریخی مصلحت‌های‌سیاسی چگونه ایجاب میکرده وارتباط آن با تعلیمات سیاسی

و مذهبی آنان چگونه بوده است .[۱]

۱ــ ما دراین کتاب قسمت عمده نظریات **مستروات** مستشرق معروف انگلیسی را آوردیم تا اولا نشان دهیم که اینان چگونه قضایای مذهبی ما را تلقی میکنند ومورد بحث و بررسی قرار می‌دهند . ثانیاً مقامات روحانی را متوجه سازیم که منابع ومدارك شیعه را در اختیار خاور شناسان بگذارند تا آنها هنگام مطالعه وقضاوت ونتیجه گیری از مباحث اعتقادی شیعه دچار اشتباه و احیاناً غرض ورزی نشوند ، یا کمتر بتوانند سوء نظر خود را اعمال کنند .

ثالثاً چون معمولا آقایان غربی‌ها وبخصوص مستشرقین آنها در بررسیهای اسلامی کتب و منابع اهل تسنن وزیدی‌ها وفرقه اسمعیلیه را ملاك کار خویش قرارمی‌دهند، با اینکه دراینجا پرفسور وات بیکی دو کتاب شیعه «فرق الشیعه» نوبختی و «فهرست» شیخ طوسی دست یافته وتا حدی بطرز فکر شیعه نزدیك شده است ، مع الوصف هنوز چنانکه می‌باید استقامت رأی و سلامت فکر نیافته است که شیعه اثنی عشری را چنانکه بوده وهستند بشناسد.

ما خود در باره فرق اسلامی : اشاعره ، معتزله ، امامیه ، زیدیه ، واقفه و فطحیه وغیره آشناتریم و بهتر از اینان نمیتوانیم آنرا تجزیه وتحلیل کنیم زیــرا آنها از آثــار و افکار ما استفاده میکنند ، ولی خواستم سبك فکر و قضاوت آنها را مستقیماً مــورد توجــه قرار دهیم تابدانیم که ایشان درباره معتقدات ما چگــونه می‌اندیشند . خوب است مستروات وسایر همفکران ایشان موضوع « مهدی » موعود را درنوشته بعد و طرز فکر شیعه را در مباحث اعتقادی درسری «شیعه دراسلام» استاد علامه طباطبائی که توسط آقای دکترسیدحسین نصر به انگلیسی ترجمه میشود ، مطالعه کنند (د)

ابراهیم امینی ـ قم
دانشمند و روحانی و نویسندهٔ اسلامی

کتاب غیبت شیخ طوسی

و سیر تاریخی مسئله غیبت امام زمان (ع)

یکی ازعلومی که شیخ‌طوسی درآنها تبحرداشته و کتابهائی درآن باره نوشته علم‌کلام است . بویژه موضوع امامت که یکی از مباحث مهم عصر شیخ بوده است . علم‌کلام ، شعب‌گوناگونی دارد مانند : مسأله خداشناسی ، مسألهٔ نبوت ، مسألهٔ امامت ، ودرهریك از آنهاهم ازموضوعات‌مختلفی بحث میشود. ولی‌ماچون نمیتوانیم تمام شعب علم‌کلام را بررسی‌کنیم و نظریه وآثار شیخ را در بارهٔ آنها یاد آور شویم ، ناچاریم یکی از شعب آنرا اختیارکنیم .

یکی از مسائل بسیار مهم جهان تشیع ، مسألهٔ غایب شدن امام دوازدهم امامیه است ، مخصوصاً در عصرشیخ کاملا مورد توجه و بحث وگفتگوبوده‌است، و بهمین جهت شیخ طوسی‌علاوه برآنکه درکتب امامت از آن بحث‌کرده ،کتاب مخصوصی‌هم در خصوص غیبت نوشته و موضوع راکاملا بررسی نموده است .

مسألهٔغیبت امام وکتاب غیبت شیخ را در چند بخش بررسی میکنیم : *

۱ ـ مسأله غیبت قبل از تولد امام :

موضوع غایب شدن مهدی موعود و قائم آل محمد مطلب تازه‌ای نیست بلکه از زمان پیغمبر اکرم همواره موردبحث وگفتگوبوده وآنحضرت بمردم خبرمیداد که مهدی از اولاد من است، و مدتی از نظر مردم مخفی و غایب میگردد. سپس ظاهر میشود و جهان را اصلاح میکند. واخباری در این موردازپیغمبر اکرم صادر شده و بما رسیده است. ازباب نمونه : **جابربن‌عبدالله انصاری** از رسول خدا روایت کرده که فرمود : «مهدی موعود از اولاد من است. همنام و هم‌کنیهٔ من میباشد. ازجهت خلقت واخلاق شبیه‌ترین مردم به من است. مدتی ازدیده‌ها غایب خواهد شد. و در آنوقت مردم در تحیر وگمراهی واقع میشوند. سپس مانند ستارهٔ درخشانی طلوع میکند و دنیا را پر از عدل و داد مینماید. چنانچه از ظلم و ستم پر شده است» [۱].

علی‌بن ابیطالب و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین و سایر ائمهٔ اطهار و خانوادهٔ نبوت نیز هریك در زمان خودشان راجع بغایب شدن مهدی موعود صحبت میکردند و از آن خبر میدادند. و اصولا مسألهٔ مهدی موعود و داستان غایب شدن آنحضرت یکی از مسائل رسمی عصر ائمهٔ اهل بیت بود. موضوع غیبت بطوری در افکار مردم رسوخ داشت که آنرا یکی ازعلائم رسمی

* نوشته آقای امینی راکه بمناسبت کتاب «غیبت» شیخ طوسی، بحثی فشرده راجع به اثبات وجود امام غائب پیشوای دوازدهم شیعه آورده‌اند، همگی دراینجا آوردیم تا بعد از مقاله «مستروات» روشن‌کننده‌این هدف برای نامبرده، وسایر مستشرقان وآقایان اهل تسنن باشد. خواننده برای اطلاع بیشتر رجوع کند به‌کتاب **مهدی موعود** تألیف نویسنده این سطوروکتاب دیگرما بنام «**موعودی‌که جهان در انتظاراوست**» (د).

۱ ـ کتاب کمال‌الدین تألیف صدوق ج۱ ص۲۰۳.

مهدی میدانستند حتی افرادیرا کــه احتمال مهدویت دربارهٔ آنها داده میشد وادار بغیبت مینمودند . **ابوالفرج اصفهانی** مینویسد: **محمدبن عبدالله‌بن حسن** از همان زمان کودکی درحالت غیبت و خفا زندگی مــی‌کرد و مهدی نامیده شد [۱] . مــوضوع غایب شدن مهدی موعود چون در بین مردم شایع بوده و اخباری‌دراین خصوص ازپیغمبراکرم وائمهٔ اهل‌بیت دردستشان‌بود ، لذاعقیدهٔ بغایب بــودن بعضی علویان در بین مردم پیدا شد و مطلب را چندان بعید نمی شمردند . وبهمین علت ،**کیسانیه** در بارهٔ**محمدبن‌حنفیه** عقیده‌مند شدندکه در کوه «رضوی» غایب‌شده و درآنجا بسر میبرد و بعداً ظاهر میشود و دنیا را پرازعدل وداد خواهد کرد .

سیدمحمد حمیری کــه ابتداء ازکیسانیــه بود میگوید : من تا مــدتی در بارهٔ **محمدبن‌حنفیه** عقیده داشتم‌که در حالت غیبت بسر می‌برد . تا آنکه خدا منت نهاد و بوسیلهٔ **جعفربن‌محمد** هدایت شدم.

بعد ازآنکه امامت آنحضرت با دلیل و برهان برایم اثبات شد ، روزی بآنجناب عرض‌کردم : یابن رسول‌الله ! در موضوع غایب شدن مهدی ، احادیثی‌از پدرانت بما رسیده است و وقوع آنرا حتمی شمرده‌اند ، آن غیبت در بارهٔ چه شخصی بوقوع خواهد پیوست ؟

امام صادق (ع) پاسخ داد : برای ششم از فرزندان من‌تحقق پیدا خواهدکرد و اوست امام دوازدهم بعد از رسول خــدا . بخدا سوگند اگر روزگار غیبتش باندازهٔ عمر نوح طول بکشد ، از دنیا خارج نمیشود تا اینکه ظاهر شود و دنیا را پر از عدل و دادکند . **سیدحمیری** میگوید : وقتی این مطلب را از امام شنیدم‌حق برایم آشکار شد و از عقیدهٔ سابقم برگشتم و این اشعار را سرودم :

و ماکان قولی فی ابی خولة مبطناً   معــانــدة منــی لــنسل المطیــب

۱ ــ کتاب مقاتل‌الطالبیین ص ۱۶۹.

ولکن روینا عن وصی محمد و ماکان فیما قال بالمتکذب
بأن ولی‌الله یفقد لا یری سنین کفعل الخائف المترقب
فتقسم اموال الفقید کانما تغیبه بین‌الصفح المنصب
فیمکث حیناً ثم ینبع نبعة کنبعة جدی من الافق کوکب
یسیر بنصرالله من بیت ربه علی سؤدد منه و امر مسبب
یسیر الی اعدائه بلوائه فیقتلهم قتلا کحران مغضب
فلما روی ان ابن خولة غائب صرفنا الیه قولنا لم نکذب
وقلنا هوالمهدی و القائم الذی یعیش به من عدله کل مجدب
فان‌قلت: لا، فالحق قولک‌والذی امرت فحتم غیر ما متعصب
و اشهد ربی ان قولک حجة علی‌الناس‌طراً من مطیع ومذنب
بأن ولی الامر و القائم الذی تطلع نفسی نحوه یتطرب
له غیبة لابد من ان یغیبا فصلی علیه‌الله من متغیب
فیمکث حیناً ثم یظهر حینه فیملك من فی شرقها و المغرب[1]

و بواسطهٔ همین اخبار غیبت بود که گروهی از **جارودیه**، **محمدبن عبدالله‌بن حسن** را غائب پنداشتند. و **واقفیه**، **موسی‌بن جعفر** را زنده وغایب میدانند و گروهی از **اسماعیلیه**، **اسماعیل** را غایب میدانند. وگروهی‌عقیده‌مند شدند که **امام‌حسن‌عسکری** زنده و غایب است . منشأ پیدایش امثال این عقائد وجود اخبار غیبت بودگرچه علل و عوامل دیگری نیز در پیدایش آن عقاید بی‌دخالت نبوده است . مثلا **کشی** در مورد پیدایش عقیدهٔ **واقفیة** و زنده و غایب‌بودن **موسی‌بن جعفر** (ع) چنین نوشته است :

---

۱ ــ کمال‌الدین ص ۱۱۲ ــ ۱۱۵ .

«در آنهنگامیکه موسی‌بن جعفر (ع) در زندان هارون بسر میبرد مبلغ سی هزار دینار پول نزد دونفر از وکلای آنحضرت درکوفه جمع شد. و یکی‌از آن دونفر حنان سراج بود. پس با آن پولها خانه‌هائی خریدند و تجارت‌کردند و گندم و جو خریدند و بدین‌وسیله سودها نصیبشان شد. وقتی موسی‌بن جعفروفات کرد و خبر بآنان رسید از ترس آنکه پولها از آنهاگرفته شود مرگ موسی‌بن‌جعفر را انکار نمودند و در بین مردم شایع ساختند که موسی‌بن جعفر قائم و مهدی است و غایب شده است.

گروهی از جهال و نادانان فریب خوردند، و در جهالت بودند تا هنگامیکه مرگ آن دونفر وکیل فرا رسید وصیت نمودند آن اموال را بورثهٔ موسی‌بن جعفر بدهند. در آنهنگام فریب و خدعهٔ آنان برای مردم آشکار شد»[۱].

یونس بن عبدالرحمان میگوید:«هنگامیکه موسی بن جعفر وفات نمود پیش وکلای آنحضرت اموالی موجود بود. و بدین‌جهت مرگش را انکار نمودند. از جمله هفتاد هزار دینار نزد زیاد قندی و سی هزار دینار نزد علی‌بن ابی‌حمزة موجود بود. اما چون من بامامت حضرت رضا معتقد بودم مردم را بسوی آنحضرت دعوت مینمودم. زیاد قندی و علی‌بن ابی‌حمزة روزی مرا احضار نموده گفتند: تو مردم را بسوی ابوالحسن رضا دعوت نکن، اگر ثروت‌میخواهی ما ده هزار دیناربتومیدهیم. من در پاسخشان‌گفتم: من برای انجام وظیفه مردم را بسوی حضرت رضا دعوت میکنم. زیرا برای ما روایت شده که وقتی بدعت در بین مردم پیدا شد، شخص عالم باید علوم خودش را اظهار کند و با بدعتها مخالفت نماید و الا خدا نور ایمان را از وی سلب میکنند. و من از جهاد خودم دست‌بردار نیستم. پس بمن دشنام

---

۱ ـ رجال کشی چاپ نجف ص ۳۹۰.

دادند و دشمن شدند.»[۱]

بهرحال ، گرچه در این موارد و امثالش ، جلب منافع مادی و سود طلبی علت شد که مرگ موسی بن جعفر را انکار نمایند و در بین مردم شایع سازند که آنحضرت غایت شده است . لیکن اخبار غیبت ، راه سوءاستفاده را برایشان هموارساخته بود وافراد سودطلب توانستند از آن عقیدهٔ دینی که از مصدر وحی سرچشمه میگرفت سوءاستفاده نمایند ، و بادعای اینکه موسی بن جعفر مهدی وقائم است غایب‌شدن را برای‌وی اثبات نمودند . و مردم هم فریبشان را خوردند و آن عقیدهٔ باطل را پذیرفتند .

۲ ـ کتابهای غیبت قبل‌از تولد امام عصر :

قبل از آنکه امام زمان بدنیا بیاید اخبار غیبت ، از پیغمبر اکرم و ائمهٔ اطهار صادر شده و درکتب ثبت میشد . حتی کتابهائی در خصوص غیبت تألیف میشد . مخصوصاً از زمان موسی بن جعفر به بعد ، کتابهائی در غیبت نوشته شد و احادیث غیبت در آنها ثبت‌گشت ، از باب نمونه :

۱ ـ **علی‌بن حسن‌بن محمد طائی طاطری** یکی از اصحاب موسی‌بن جعفراست. کتابی در غیبت نوشته و مرد فقیه و مورد وثوقی بوده است[۲].

۲ ـ **علی‌بن عمر اعرج‌کوفی** ازاصحاب موسی‌بن جعفر بوده وکتابی درغیبت نوشته است[۳].

۳ ـ **ابراهیم بن صالح انماطی‌کوفی** ازاصحاب موسی بن جعفر بوده وکتابی

---

۱ ـ رجال‌کشی ص ۴۱۶ .

۲ ـ رجال نجاشی‌ص۱۹۳ـ رجال شیخ‌طوسی ص ۳۵۷ـ فهرست شیخ‌طوسی‌ص۱۱۸.

۳ ـ رجال نجاشی ص ۱۹۴ .

در غیبت تألیف نموده است[۱].

۴ ـ **حسن بن علی بن ابی‌حمزه** در عصر حضرت رضا زندگی میکرده و کتابی در غیبت تألیف نموده است[۲].

۵ ـ **عباس بن هشام ناشری اسدی** کتابی درغیبت نوشته است . مرد جلیل‌القدر و موثقی بوده در سال دویست و بیست هجری وفات نمود . **شیخ طوسی** او را از اصحاب حضرت رضا میشمارد[۳].

۶ ـ **فضل بن شاذان نیشابوری** کتابی در احوال قائم آل محمد و غیبت او نوشته است . **نجاشی** اورا توثیق نموده مینویسد : از فقها ومتکلمین امامیه است و احتیاجی به تعریف ندارد و یکصد و هشتادکتاب نوشته که از جملهٔ آنها کتاب غیبت است. **شیخ طوسی** دررجال خود اورا ازجملهٔ اصحاب امام هادی و امام‌حسن عسکری شمرده است . و در پاورقی فهرست شیخ مینویسد : فضل بن شاذان در سال ۲۶۰ وفات نمود . **شیخ آقابزرگ تهرانی** درکتاب «الذریعة» مینویسد: کتاب‌غیبت فضل بن شاذان نزد سید محمدبن محمد میرلوحی که همعصر مجلسی بوده موجود بوده است[۴].

۷ـ **ابراهیم بن اسحاق احمری نهاوندی** نیز کتابی درغیبت نوشته‌است. **قاسم بن محمد همدانی** در سال دویست وشصت ونه از او حدیث شنیده است[۵].

---

۱ ـ رجال نجاشی ص۲۸ ـ فهرست شیخ ص ۷۵ ـ قاموس‌الرجال ج ۳ ص ۱۹۳ .

۲ ـ رجال نجاشی ص ۲۸ ـ فهرست شیخ ص ۷۵ ـ قاموس‌الرجال ج ۳ ص ۱۹۳.

۳ ـ رجال نجاشی ص ۲۱۵ ـ رجال شیخ ص ۳۸۴ ـ فهرست شیخ ص ۱۴۷ .

۴ ـ رجال نجاشی ص ۲۳۵ ـ رجال شیخ ص ۴۲۰ و۴۳۴ ـ فهرست شیخ ص ۱۵۰ الذریعه ج ۱۶ .

۵ ـ رجال نجاشی ص ۱۵ ـ فهرست شیخ ص ۲۹ .

طبرسی مینویسد: «اخبار غیبت ولی عصر قبل‌از تولد خودش و پدر وجدش صادر شده ومحدثین شیعه آنها را دراصول وکتابهائیکه در عصر امام باقر و صادق علیهماالسلام تألیف شده ضبط نموده‌اند . یکی ازمحدثین موثق ، حسن‌بن محبوب است که در حدود صد سال قبل از زمان غیبت ، کتاب «مشیخه» را تألیف نموده و اخبار غیبت را درآن ثبت کرده است . از جملهٔ آنها این حدیث است :

ابوبصیر میگوید : خدمت امـام صادق علیه‌السلام عرض کردم : حضرت ابوجعفر علیه‌السلام میفرمود: قائم‌آل محمد دوغیبت دارد، یکی طولانی ، دیگری کوتاه . حضرت صادق فرمود : آری یکی از آن دوغیبت از دیگری طولانی‌تر میشود ـ طبرسی بعد ازنقل این حدیث مینویسد : شما ملاحظه کنید که با پیش‌آمدن دوغیبت برای فرزند امام حسن عسکری چگونه صدق این احادیث ظاهر گشت!»[۱].

هریك ازائمه داستان غیبت مهدی موعود را بمردم تذکر میدادند . واصولا خفای ولادت و غیبت را ازعلائم مهدی می‌شمردند . حضرت سجاد میفرمود:«ولادت قائم ما برمردم پوشیده میماند بطوریکه خواهندگفت : اصلا متولد نشده است»[۲].

گاهی میشد که شخصی در بـارهٔ یکی از ائمه احتمـال مهدویت میداد آنحضرت در پاسخ میفرمود :« من مهدی نیستم زیرا خفای ولادت یکی از علائم مهدی است در صورتیکه من چنین نیستم » از باب نمونه : عبدالله‌بن عطا میگوید : خدمت امام باقر عرض‌کردم: بااینکه شیعیان شما زیادند پس چرا خروج نمیکنید؟ آنحضرت در پاسخ فرمود : ای عبدالله سخنان بیهوده را بگوش خودت راه مده ، بخدا سوگند من مهدی موعود نیستم. مراقب کسی باشید که ولادتش برمردم‌مخفی بماند . اوست صاحب‌الامر[۳].

---

۱ ـ کتاب اعلام‌الوری تألیف طبرسی چاپ تهران ص ۴۱۶ .

۲ ـ بحارالانوار ج ۵۱ ص ۱۳۵ .

۳ ـ بحارالانوار ج ۵۱ ص ۳۴ .

مسعودی نوشته است:« امام هادی بامردم ،کم معاشرت میکرد و جزباخواص اصحاب باکسی تماس نمیگرفت . وقتی امام حسن عسکری بجایش نشست ، در اکثر اوقات از پشت پرده با مردم سخن میگفت تا شیعیان برای غایب‌شدن امام دوازدهم آماده و مأنوس گردند»[1].

۳ ـ غیبت ، بعداز وفات امام حسن عسکری (ع)

وقتی نوبت امامت، بامام حسن عسکری رسید رسماً بمردم ابلاغ کردکه‌فرزند من مهدی موعود است و از نظر شما غایب خواهد شد[2].

امام حسن عسکری در سال ۲۶۰ هجری رحلت نمود . چون در بین مردم‌شایع بودکه آنحضرت را فرزندی است که در پنهانی نگاهداری شده و اوست مهدی موعود روایات ، معتمد عباسی دستور داد خانهٔ آنجناب را تفتیش و کنترل نمایند و فرزندش را دستگیر کنند . اما از وجود فرزند اثری ندیدند . پس‌گروهی از زنان قابله را مأموریت داد تا تمام کنیزان آن حضرت را معاینه‌کنند و اگر آبستنی در بینشان دیده شد بازداشت نمایند . زنان قابله بیکی از کنیزان بدگمان شده مراتب راگزارش دادند . خلیفه آن‌کنیز را ذر حجره‌ای بازداشت نمود . و نحریر خادم را مراقب اوگردانید . و تا ازحملش مأیوس نشد آزادش نکرد . بخانهٔ امام حسن تنها اکتفا نکرد بلکه وقتی ازدفن جنازه فارغ شد دستورداد تمام خانه‌های شهررابا کمال دقت تفتیش‌کنند[3].

---

۱ ـ اثبات‌الوصیه ص ۲۲۹ .

۲ ـ بحارالانوار ج ۵۱ ص ۱۶۰ ـ اثبات‌الهداة ج ۶ ص ۳۱۱ .

۳ ـ اصول کافی ـ ارشاد مفید ـ اعلام‌الوری ـ کشف‌الغمة .

بعد از وفات امام حسن عسکری جزعدهٔ معدودی از ثقات اصحاب‌وخواص دوستانش کسی از فرزندش اطلاعی نداشت و بدین‌جهت پیروانش بچندین‌گروه منشعب شدند. **حسن‌بن موسی نوبختی** که در زمان غیبت صغری میزیسته مینویسد: «بعداز وفات **امام حسن عسکری** پیروانش به چهارده فرقه تقسیم شدند: گروهی از آنان اخبار غیبت را بامام حسن عسکری علیه‌السلام تطبیق نموده‌گفتند: امام حسن نمرده بلکه غایب شده واوست مهدی موعود وقائم آل محمد. و دوغیبت خواهد داشت و این غیبت، غیبت اول اوست. بعداً ظاهر میشود و باز غایب خواهد شد. گروهی‌گفتند: امام حسن مرده ولی بعداز مرگ زنده شده و غایب است. گروهی گفتند: حسن بن علی دارای فرزندی است بنام محمدکه چند سال قبل از وفاتش تولد یافته و از ترس دشمنان غایب شده و اوست قائم و مهدی موعود. گروهی گفتند: امام حسن دارای فرزندیست‌که هشت ماه بعداز وفاتش تولد یافت وپدرش دستورداد‌که نام اورا محمد بگذارند. و اکنون غایب است. گروه دیگری‌گفتند: ما میدانیم‌که امام حسن دارای‌فرزندی بوده واوست قائم ومهدی موعود ودرحالت غیبت زندگی میکند، ولی نامش معلوم نیست و پیروانش حق ندارند در بارهٔ نام و مکانش صحبت‌کنند و باید منتظر ظهورش باشند. گروه دیگری‌گفتند: امام حسن عسکری فرزندی داشته بنام **علی** که او را خواص اصحابش دیده‌اند و اوست امام غایب».

نوبختی سایرفرقه‌های امامیه را ذکر میکنند که ذکرآنها اینجا لزومی‌ندارد[1].

۴ـ کتابهای غیبت بعداز امام حسن عسکری (ع)

بعدازوفات **امام حسن عسکری** ودر زمان غیبت صغری نیزکتابهائی درپیرامون

1 ـ طالبین تحقیق میتوانند بکتاب فرق‌الشیعه **نوبختی** و کتاب ملل و نحل **شهرستانی** وکتاب‌المقالات والفرق تألیف **سعدبن عبدالله اشعری‌قمی** مراجعه نمایند.

غیبت امام زمان تألیف شد از باب نمونه :

۱ ـ **حسن‌بن حمزة‌بن عبدالله‌بن محمدبن حسن‌بن حسین‌بن علی سجاد** کتابی در غیبت تألیف نمود . او از بزرگان و فقهای امامیه بوده . و در سال **۳۵۸** وفات نموده است[۱].

۲ ـ **عبدالله‌بن جعفربن حسن حمیری** کتابی در غیبت نوشته . از بزرگان و شخصیت‌های بزرگ قم بوده و در سال دویست و نود و چند هجری بکوفه رفت و اهل کوفه از وی استماع حدیث نمودند[۲].

۳ ـ **حسن بن محمدبن یحیی** معروف به **ابن اخی‌طاهر** نیز کتابی در غیبت ولی عصر نگاشته ، و در سال **۳۵۸** وفات نموده است[۳].

۴ ـ **محمدبن ابراهیم‌بن جعفر نعمانی** معروف به **ابن ابی‌زینب** کتابی در غیبت تألیف نموده است . **نجاشی** در باره‌اش مینویسد : « **محمد بن ابراهیم** از بزرگان اصحاب و جلیل‌القدر و صحیح‌العقیده و کثیرالحدیث است . دارای کتابهائی‌است که یکی از آنها غیبت است[۴]. کتاب مذکور بچاپ رسیده و در دسترس میباشد . مؤلف کتاب دراوائل غیبت صغری متولد شده وچنانکه از خودکتاب معلوم‌میشود در موقع تألیف کتاب هشتاد و چند سال از عمر شریف حضرت صاحب‌الامر میگذشته است[۵]. نعمانی از اصحاب مخصوص **محمدبن یعقوب‌کلینی** بوده که درسال وفات آخرین نایب امام زمان یعنی **علی‌بن محمد سمری** (**۳۲۹**) وفات نموده است .

---

۱ ـ رجال نجاشی ص ۵۱ .

۲ ـ رجال نجاشی ص ۱۶۲ .

۳ ـ نجاشی ص ۵۱ .

۴ ـ رجال نجاشی ص ۲۹۷ .

۵ ـ غیبت نعمانی ص ۸۰ .

نعمانی بطوریکه ازکتابش معلوم میشودتا اواسط قرن چهارم هجری‌زنده بوده زیرا محمدبن ابی‌الحسن شجاعی میگوید : نعمانی در سال ۳۴۲ کتاب غیبت را برای من قرائت نمود .[۱]

۵ـ محمدبن قاسم بغدادی نیز کتابی در غیبت نوشته است . او از مشاهیر متکلمین امامیه و معاصر ابن همام بوده که در تاریخ ۳۲۸ وفات نموده است .[۲]

۶ـ سلامةبن محمدبن اسماعیل ارزنی کتابی درغیبت تألیف نموده وازبزرگان و موثقین امامیه بوده و تلعکبری درسال ۳۲۸ ازاو استماع حدیث نموده ودر سال ۳۳۳ بشام رفت . بعداً به بغداد مراجعت نمود ودر همانجا وفات کرد .[۳]

۷ـ محمدبن علی شلمغانی نیز کتابی‌درغیبت نوشته‌است[۴]. وی معاصر حسین‌بن روح نایب سوم امام زمان بوده است . نجاشی در رجالش و شیخ در «فهرست» مینویسند : در آغاز امر ، خوب بود ولی بعداً به حسین بن روح حسد ورزید و موضوعات باطلی را ادعاکرد وبدین جهت توقیعی در مذمت او از ناحیه مقدسه صادر شد و بدستور خلیفه وقت توقیف و بقتل رسید .[۵]

۸ـ مظفربن علی‌بن حسین حمدانی که اواخرزمان مفید را درك نموده کتابی در غیبت نوشته است .[۶]

۹ـ حنظلةبن زکریابن یحیی‌بن حنظله تمیمی نیزکتابی درغیبت نوشته است .[۷]

۱ـ غیبت نعمانی ص ۲ .

۲ـ الذریعة ج ۱۶ ـ کتاب تأسیس علوم الشیعه‌لعلوم الاسلام ص ۳۸۰ .

۳ـ رجال نجاشی ص ۱۴۵ ـ رجال شیخ ص ۴۷۵ ـ فهرست شیخ ص ۱۰۷ .

۴ـ الذریعة ج ۱۶ .

۵ـ رجال نجاشی ص ۲۹۲ ـ فهرست شیخ ص ۱۷۳ .

۶ـ الذریعة ج ۱۶

۷ـ رجال نجاشی ص ۱۱۳ .

شیخ‌طوسی در رجالش او را از جمله کسانیکه از ائمه روایت نکرده‌اند ذکر نموده و مینویسد : از امامیه بوده و **تلعکبری** از او حدیث شنیده و اجازه دارد .[۱]

۱۰ـ احمدبن محمدبن عمران معروف به ابن‌جندی نیز کتابی در غیبت تألیف نموده است . **نجاشی** مینویسد : **ابن‌جندی** استاد مسن است و کتابهائی نوشته که از جمله آنها کتاب غیبت است[۲] . در سال ۳۹۶ وفات نموده است[۳] .

۱۱ـ محمدبن علی‌بن حسین‌بن موسی‌بن بابویه قمی صدوق کتاب بزرگی در غیبت تألیف نموده بنام «کمال‌الدین و تمام النعمة» که بچاپ رسیده‌است. **نجاشی** در باره‌اش مینویسد : «ازفقهای بزرگ امامیه‌است و کتابهای زیادی تألیف نموده که از جمله آنها کتاب غیبت است . ودرسال ۳۸۱ هجری درری وفات نمود[۴]». **شیخ‌طوسی** در «فهرست» مینویسد:« **محمدبن علی‌بن حسین** مرد جلیل‌القدر و دانشمند بی نظیری است و در حدود سیصد کتاب نوشته و از جمله آنها کتاب غیبت است» .[۵]

۱۲ـ محمدبن محمدبن نعمان مفید نیز چندین کتاب ورساله در غیبت تألیف نموده است . از بزرگان علمای امامیه واستاد **شیخ‌طوسی** و **نجاشی** است ودر سال ۳۳۶ تولد یافته ودر سال ۴۱۳ وفات نمود[۶] .

۱۳ـ علی‌بن حسین‌بن موسی سید مرتضی کتابی درغیبت‌تألیف‌نموده‌بنام«المقنع» **نجاشی** در باره‌اش مینویسد : «عالم بی‌نظیری بوده ، در علم حدیث و کلام و ادبیت

۱ـ رجال شیخ ص ۴۶۷ .

۲ـ رجال نجاشی ص ۶۷ .

۳ـ قاموس الرجال ج ۱ ص ۴۱۵ .

۴ـ رجال نجاشی ص ۳۰۶

۵ـ فهرست شیخ ص ۱۸۴ .

۶ـ رجال نجاشی ص ۳۱۱ ـ ۳۱۵ .

دست داشت . ودر سال ۴۳۶ وفات نمود»[1] . شیخ‌طوسی می‌نویسد : «در علوم بی نظیر بود . در علم‌کلام وفقه واصول و ادبیت تبحرداشت . کتابهائی نوشته که‌یکی از آنها کتابی است بنام«المقنع» در غیبت در سال ۳۵۵ تولد یافت ودر سال ۴۳۶ وفات نمود»[2] .

۵ ـ اقلیت

چنانچه **نوبختی** در کتاب «فرق الشیعه» و **سعدبن عبدالله اشعری** در «المقالات والفرق» نوشته‌اند ، بعد از وفـات **امام حسن‌عسکری** پیروانش چهارده فرقه شدند . جمعیت قلیلی از آنـان گفتندکـه امام حسن عسکری فرزندی دارد واوست مهدی موعود وغایب است . ولی طرفداران این عقیده ، خیلی‌کم بودند ، چنانچه **نعمانی** که درزمان غیبت صغری میزیسته مینویسد : این جمعیت‌کمی که در این عقیده پای برجا ماندند همانهائی هستندکـه **علی‌بن ابیطالب** در باره‌شان میفرماید : «در پیمودن راه حق ازکمی نفرات وحشت نکنید»[3] . آن جمعیت‌کم هم‌کاملا در تقیه و تحت فشار مخـالفین بودند و نمیتوانستند عقیده خـودشان را اظهار دارند . حتی جرئت نداشتندکه نام امام غائب رادریکی از مجالس عمومی برزبان جاری سازند . زیرا اگر چنین سخنی از دهان یکنفر صادر میشد جانش در معرض خطرقرارمیگرفت .

حسن‌بن موسی نوبختی و سعدبن عبدالله اشعری که‌درهمان عصرمی‌زیسته‌اند مینویسند: بر ما جایز نیست کـه در باره امام غـائب بحث‌کنیم و در جستجویش باشیم زیرا جانمان در معرض خطر قرار میگیرد . و ما حق نداریم امام دیگری برای خودمان اختیارکنیم ، زیرا خدا آنحضرت را برای ما انتخاب نموده و خودش بهتر صلاح

۱ـ رجال نجاشی ص ۲۰۶ .

۲ـ فهرست شیخ ص ۱۲۵ .

۳ـ غیبت نعمانی ص ۹ .

ما را میداند . و خود امام وظیفهٔ خودش و اوضاع زمانه را بهتر میداند .

امام صادق با اینکه در بین مردم معروف ، و ولادت و جایش معلوم بود باز هم میفرمود : هرکس مرا در مجلس عمومی ذکر کند خدا لعنتش کند . و یکی از اصحاب او را در بین راه ملاقات نمود ولی کناره گرفت . پس امام صادق از او تشکر کرد وفرمود فلان شخص مرا در راه دید وصحبت وسلام کرد . در صورتیکه کارخوبی انجام نداد . همچنین موسی بن جعفر باصحابش میفرمود : نام مرادرمجالس نبرید . در صورتیکه آنان چنین بودند پس چگونه برای ما جمعیت اندك امکان دارد که نام آنحضرت را ببریم با اینکه مخالفین ، با کمال جدیت در جستجوی آنحضرت میباشند واز طرف خلیفه وقت چه ستمها میشود ومراعات حقوق امثال او را نمیکنند . مگر امام حسن عسکری علیه السلام مورد تعدی صالح بن وصیف قرار نگرفت ؟ مگر آنحضرت را زندان نکردتااز نام وجای فرزندش اطلاع پیداکنند [1] .

۶ ـ چندان مورد توجه نبودند

فرقه دوازده امامی و معتقدین بوجود فرزند امام حسن عسکری ، در زمان غیبت صغری ، کاملادر اقلیت بودند وبیش از حد ، تقیه وتحفظ مینمودند . وبدین جهت چندان موردتوجه واقع نمیشدند وبحث وانتقادزیادی درعقیده شان بعمل نمیآمد.

کتاب غیبت نعمانی که درآن زمانها تألیف شده ، ایراد وبحث های دامنه دار ومفصل درآن دیده نمیشود. ودر آن بذکر روایاتی که دلالت دارند براینکه ائمه دوازده نفرند وزمین هرگز از امام خالی نمیشود وروایات غیبت اکتفا شده است .

گاهی هم که بحثی به میان آمده به جوابهای ساده و کوتاه اکتفا شده است . مثلا بعد از ذکرروایات غیبت مینویسد : «مردم میگویند جانشین امام حسن کجاست

۱ـ فرق الشیعه ص ۱۳۲ ـ المقالات والفرق ص ۱۰۴ .

و تاکی غایب خواهد ماند ، در صورتیکه هم اکنون هشتاد وچند سال از عمرش میگذرد ؟ بعضی میگویند : مرده است . بعضی اصل ولادت را انکار میکنند . و معتقدین باو را مسخره مینمایند . و مدت هشتاد سال عمر را بعید میشمارند . و نمیدانندکه خداوند قدرت دارد عمر ولی خود را طولانی گرداند . ما هم اکنون افرادی را مشاهده میکنیم که صد سال یا زیادتر عمر دارند وحواس وقوایشان کاملا برجاست»[1] .

هرچه زمان غیبت طولانی‌تر میگردید تعداد عقیده مندان به غیبت ولی عصر زیادتر میشد و دعوتشان علنی‌تر میگشت ودر اظهار عقیده خودشان بیشتر پافشاری میکردند . وبهمین نسبت ، تعداد مخالفین آن عقیده نیز ، افزایش می‌یافت . و زبان طعن‌وانتقاد وبحث‌ورد وایرادشان‌بازتر میشد . بطوری‌که وقتی‌زمان شیخ‌صدوق فرا رسید دائرهٔ مباحث و رد و ایرادها توسعه یافته بود .

صدوق در اواخر زمان غیبت صغری تولد یافت ودر سال ۳۸۱ وفات نمود و «کمال‌الدین» را در اواخر عمرش تألیف کرده . درآن عصر ، از طرف فرقه اسماعیلیه که فرقه قابل توجهی بودند و فرقهٔ زیدیه وطرفداران جعفرکذاب و اهل تسنن که اکثریت داشتند ، ایرادات واشکالاتی بفرقه امامیه وارد میشد وبدین وسیله اذهان مردم را مشوب میکردند . از این جهت شیخ صدوق علیه‌الرحمة کتاب«کمال الدین» را تألیف نمود . در اول‌آن کتاب اشکالات مخالفین را نقل میکند وبدانها پاسخ میدهد. وبخوبی‌ازعقیده امامیه دفاع میکند وبطورتفصیل دربارهٔ قائم آل محمد بحث میکند :

۷ ـ شیخ مفید و مسأله غیبت

وقتی‌نوبت به شیخ مفید رسید بازهم دائرهٔ اشکالات توسعه یافته بود ومسأله

۱ـ غیبت نعمانی ص ۸۰ .

امامت ، یکی از مسائل قابل توجه قرارگرفته بود . مفید در سال ۳۳۶ تولد یافت و در سال ۴۱۳ وفات نمود . موقعیت حساس و اهمیت مسأله امامت را از کتابهای زیادی که مفید درآن عصر ، درآن باره تألیف نموده میتوان دریافت .

نجاشی کتابهای زیر را از جمله کتابهای مفید میشمارد :

«کتاب الایضاح فی الامامة، کتاب النقض علی ابن عباد فی الامامة، کتاب المسائل العشرة فی الغیبة ، کتاب مختصر فی الغیبة ، کتاب جوابات الفارقیین فی الغیبة ، کتاب نقض الامامة علی جعفربن حرب ، کتاب النقض علی الطلحی فی الغیبة ، کتاب المسألة علی الزیدیة ، کتاب نقض الامم فی الامة ، النقض علی غلام العجرانی فی الامامة ، کتاب النقض علی النصیبی فی الامامة ، الرد علی[1] لکرابیسی فی الامامة ، کتاب الجوابات فی خروج المهدی ، کتاب الرد علی ابن رشید فی الامامة ، کتاب الرد علی ابن الاخشید فی الامامة ، کتاب العهدفی الامامة[1] .

۸ ـ سید مرتضی و مسألهٔ غیبت

سید مرتضی در سال ۳۵۵ تولد یافت و در سال ۴۳۶ وفات نمود . سید مرتضی از اساتید شیخ طوسی بوده است . در آن عصر نیز دائرهٔ رد و ایراد بازهم تا حدودی توسعه یافته بود لذا سید مرتضی قد علم کرد و کتاب بزرگی پیرامون امامت تألیف نمود بنام «شافی» . درآن کتاب تمام مسائل امامت را مورد بحث و بررسی قرارداده واشکالات و ایرادات مخالفین را پاسخ داده‌است . و درباره امام غایب بطور تفصیل وارد بحث شده است . علاوه برآن کتابی هم در خصوص غیبت تألیف نموده بنام : «المقنع» .

۹ ـ شیخ طوسی و مسألهٔ غیبت

سید مرتضی در سال ۴۳۶ درگذشت و منصب زعامت و ریاست امامیه به

۱ـ رجال نجاشی ص ۳۱۱ ـ ۳۱۵ .

شیخ‌طوسی علیه‌الرحمه محول شد . در آن عصر فرقه دوازده امامی ، کاملا معروف وسرشناس شده بودند ومناقشات ومباحثات مذهبی مخصوصاً درمسألهٔ امامت باوج خود رسیده بود . افکارعالی شیخ مفید وسید مرتضی وسایر دانشمندان درپیرامون امامت ، در بلاد اسلامی مخصوصاً بغداد پخش شده بود .

وبدین جهت ، حملات و رد و ایرادهای مخالفین متوجه محیط علمی بغداد بود . فرقه اسماعیلیه و زیدیه بوسیله زبان وقلم بمبارزه میپرداختند اکثریت مسلمین یعنی‌اهل تسنن‌نیز که تا آنروز کاملا بخطر توجه نداشتند ، درمقابل امامیه بسیج شدند .

اما محیط علمی بغداد ، با تمام این اوضاع خطرناك ، آماده تبلیغ ومبارزه بود . وفداکاریها ومبارزات علمی شیخ مفید و سید مرتضی وسایردانشمندان ، جهان اسلام را متوجه‌بغدادساخته‌بود . درچنین محیط پرانقلاب‌وغوغائی، ازطرف خلیفه وقت القائم بامرالله کرسی کلام رسماً به شیخ‌طوسی واگذارشد . واودرچنین موقعیت حساس وخطرناکی‌قرارگرفت وبه‌پیکارهای علمی‌ودفاع‌ازعقیده‌تشیع‌مشغول گشت .

در اثر مساعی و فداکاریهای‌آن دانشمند مبارز ، واساتید از خودگذشته‌اش بودکه فرقه دوازده امامی که تا مدتی قبل ، فرقه‌گمنامی شمرده میشد به یك مذهب علمی و فعال و مبارزی تبدیل شد . تبلیغات شیخ و اساتید فداکارش بحدی مؤثر واقع شدکه اذان رسمی شهر بغداد برطبق عقیده شیعه خوانده میشد . ودرب اکثر خانه‌های شیعیان نوشته بود : محمد و علی بهترین مردم هستند . وبسیاری از امراو بزرگان‌بمذهب امامیه متمایل شده بودندوازآنان‌طرفداری میکردند. وسنی وشیعه درمجلس‌درس شیخ حاضرمیشدند و ازسخنان علمی وی بهره‌مند میگشتند .

کار فداکاری‌کلامی و تبلیغی شیخ بجائی رسیدکه مخالفین، ازپاسخ علمی عاجز شدند وکار بدست عوام افتاد ودریك حملهٔ ناگهانی به شیعیان حمله نمودند.

و محیط شهر بغداد را تصرف کردند [۱] و شعارهای محمد و علی را که درب خانه‌ها بود محو ساختند و صدای اذان شهر [۲] را بر طبق مذاق خودشان درآوردند و کتابخانهٔ بزرگ و نفیس امامیه را که بهترین نسخه‌های خطی در آن موجود بود آتش زدند و ضربهٔ بسیار سنگین و غیر قابل جبرانی بر پیکر علمی جهان تشیع وارد ساختند.

ما قصد نداریم تاریخچهٔ زندگی شیخ را بنگاریم و در صدد نیستیم مشرب کلامی شیخ را بطور تفصیل تشریح کنیم. امیدواریم دانشمندان، آن شعبه‌ها را بخوبی بررسی نمایند. هدف ما بیان فهرستی از داستان غیبت ولی عصر و عقیدهٔ شیخ‌طوسی در این باره است. لذا سخن را در همین موضوع متمرکز میسازیم.

شیخ‌طوسی کتاب «شافی» استادش سید مرتضی را در زمان حیات استاد، تلخیص و تألیف کرد و در جلد اول و چهارم آن کتاب، در بارهٔ امام زمان بحث نموده است. علاوه بر آن، کتاب جداگانه‌ای درخصوص امام زمان تألیف نموده و در مقدمهٔ آن کتاب مینویسد: «شیخ بزرگوار به من دستور داد که کتابی در بارهٔ غیبت صاحب‌الزمان و سبب دوام غیبت و پاسخ شبهات مخالفین بنویسم. من با وجود کمی فرصت و ناراحتی روحی و موانع روزگار خواهش او را پذیرفتم و بطور اختصار آن مطلب را تعقیب خواهم کرد» [۳].

دروقتی که شیخ بتألیف کتاب غیبت مشغول بوده درحدود ۱۹۲ سال‌ازعمرامام زمان میگذشته است. زیرا درکتاب مذکور مینویسد: «اکنون که سال ۴۴۷ است من بنوشتن کتاب اشتغال دارم [۴] چنانکه از مقدمهٔ کتاب پیداست تألیف غیبت، در

۱ ـ محله شیعه نشین «کرخ» را نه همه شهر بغداد (د).
۲ ـ صدای اذان شیعیان در محله کرخ (د).
۳ ـ غیبت شیخ طوسی ص ۲.
۴ ـ غیبت شیخ طوسی ص ۷۸.

زمانی صورت گرفته که شیخ از هرجهت تحت فشار وشکنجه روحی قرار داشته و مخالفین اسباب اذیت و آزارش را فراهم میساخته‌اند . مخالفین چندین مرتبه خانه و کتابخانه‌اش را مورد تجاوز قرار دادند تا در مرتبهٔ آخر در سال ۴۴۹یا۴۴۸ خانه‌اش را خراب نمودند وکتابخانه‌اش را آتش زدند و نوشته‌هایش را غارت کردند وکرسی کلامش را سوزانیدند و خودش ناچار شد از ترس دشمنان فرار کند و به نجف منتقل گردد .

مؤلف ، با آن همه گرفتاری و در اوضاع آشفته و خطرناك بغداد به تألیف کتاب غیبت اشتغال داشت . ابتداء با ادله و براهین متعدد ، وجود امام دوازدهم یعنی فرزند بلافصل امام حسن عسکری را اثبات میکند سپس به شبهات اسماعیلیه ، زیدیه ،کیسانیه ، ناووسیه ، واقفیه ، فطحیه و سایرین جواب میدهد . و عقائدشان را ابطال میکند . و در هر دو مورد روایات مناسبی را از باب نمونه نقل میکند .

روایات غیبت مهدی موعودرا نقل کرده وبرای رفع استبعاد ازغایب شدن پیغمبر در غارو«شعب ابیطالب»وغایب شدن خضر ، ویوسفو موسی ،و یونس، و اصحاب کهف وغیبتهای منسوب به بعضی ازپادشاهان فرس ، وحکمای روم وهند تمسك میجوید.

برای رفع استبعاد از طول عمر آنجناب ، بعمر حضرت نوح ، وخضر ، و دجال ، و سلمان فارسی ، و لقمان حکیم ، وگروه دیگری استدلال مینماید . و دربارهٔ طول عمر آن جناب که در آنزمان درحدود ۱۹۲ سال بوده مینویسد : چنین عمری بر خلاف طبیعت هم نیست. زیرا افراددراز عمری دیده وشنیده شده است . و خداهم قدرت داردکه هرکس را خواست عمر درازی عطاکند و زنده و جوان باقی بدارد . چنانکه اهل بهشت در بهشت جوان میمانند و پیر نمیشوند . و در فلسفهٔ غیبت ترس ازکشته شدن را ذکر میکند .

و در فائدهٔ امام غایب میگوید : « وجود امام لطفی است و تصرف کردن در امور لطف دیگر . خــدا بوسیلهٔ ایجاد امام لطف خــودش را بعمل آورده و

فردی راکه برای ادارهٔ اجتماع لازم است آفریده و حجت را بر مردم تمام کرده تا اگر خواستند از وجودش بهره‌مندگردند، بتوانند و زبان معذرتشان منقطع شود. و تصرف کردن در امور مردم و خودداری از دخالت و هدایت، از جانب خود مردم است و آنانندکه اسباب رعب و ترس و غیبت او را فراهم ساخته‌اند. و از جانب خداکوتاهی بعمل نیامده است».

شیخ طوسی نسبت بموقعیت زمانی و مکانی وفرصت کمی که داشته بخوبی از غیبت حضرت ولی عصر دفاع نموده و به شبهات و اشکالات مخالفین پاسخ داده است.

۱۰ ـ دو پیشنهاد و تذکر لازم:

این مقام گنجایش نداردکه تمام مباحث مختلف غیبت ولی عصر را بررسی کنیم و آن، احتیاج بکتاب مستقلی دارد. لکـن لازم است دو نکته را اجمالا تذکر دهم:

۱ ـ وجود مقدس امام زمان از جهات مختلفی مورد بحث و تحقیق قرار گرفته است.

محدثین عالیمقام اسلام، وظیفه خویش را بخوبی انجام دادند و آنچه را شفاهاً از زبان رسول اکرم و ائمهٔ اطهار در بارهٔ مهدی موعود شنیده بودند یا در اصول و جوامع اولیهٔ حدیث خواندند، باکمال امانت داری برای طبقات بعدی روایت کردند و درکتب و جوامع ثانویهٔ حدیث ثبت و ضبط نمودند. و با وجود کارشکنیها و موانعی که ازناحیهٔ دشمنان شیعه بوحود میآمد، وجود مقدس مهدی موعود را از لحاظ حدیث باثبات رساندند و نصوص نبی گرامی اسلام و اهل بیت را از دستبرد حوادث نگهداشتند ...

فلاسفه وحکماء[1] اسلامی با براهین و ادلهٔ محکم ، وجود یك انسان کامل و نمونهٔ دین را برای هدایت و تکمیل نفوس و بقاء نوع بشرلازم وضروری شمردند.

آری تمام آنان کوشیدند و رسالت خویش رابخوبی انجام دادند . شکرالله مساعیهم الجمیلة . اما متأسفانه یکی از موضوعات مهم ، تـا حدودی مورد غفلت واقع شده وهنوز تحقیقات عمیقی درآن‌بعمل نیامده‌است . وآن موضوع ، عبارت است از طول عمر غیر متعارف امام زمان و زنده ماندن یك فرد عنصری درمدت طولانی . مطلب مذکور هنوز از نظر علـوم روز و زیست شناسی ،کاملا مـورد بحث و کنجکاوی قرار نگرفته است . در صورتیکه موضوع بسیار حساس وشایان توجهی است .

و در اثبات چنین مطلب مهمی ، تمسك کردن بطول عمر امثال دجال و خضر و شیطان وداستانهای‌مشکوك تواریخ ، اذهان افراد تحصیل کرده و دانشمند را قانـع و مطمئن نمیسازد . و نباید باین حد قناعت کرد که چنین عمر درازی را به قدرت بی‌پایان الهی‌حواله دهیم وخودمان را از زحمت تحقیق و کنجکاوی راحت‌سازیم. زیراگرچه در قدرت بی‌نهـایت خداوندی شکی نیست اما هرکاری را از مجرای عادی و از طریق علل و اسباب انجام میدهد . بلکه بـاید موضوع مذکور از راه فلسفهٔ طبیعی و علوم طب و زیست‌شناسی مورد بحث و کنجکاوی عمیقی قرارگیرد و علل و اسباب طول عمر و راههای پیشگیری مرگ ، روشن‌گردد و امکـان عمر دراز ، از مرتبهٔ امکان عقلی بمرتبهٔ امکان علمی برسد .

بنابراین ، اگر رهبران و رجال دین و زعمای جهان تشیع بخواهند وظیفهٔ خویش را باتمام رسانند و یکی از موضوعات حساس و بـاارزش جهان اسلام را

---

۱ ــ ودانشمندان عقاید و مذاهب (متکلمین) اسلامی (د).

حل کنند ، باید برای بررسی و تحقیق طول عمر حضرت بقیةالله انجمنی تأسیس نمایند و از فلاسفه طبیعی‌دان و دانشمندان علم طب و زیست‌شناسی دعوت کنند و بودجهٔلازم‌را دراختیارشان‌قرار دهند تاآنان به تحقیقات عمیق و ریشه‌داری‌بپردازند و علل و عوامل طول عمر و طرق پیشگیری از مرگ را روشن سازند و در اختیار طالبین قرار دهند . وچون ممکن است ظهورامام زمان تا قرون و اعصار متمادی بتأخیر افتد لازم است پایه‌های این بخش حساس‌کاملا استوار ومحکم‌گردد و راه هرگونه نقض وایراد مسدود شود .

۲ ـ شاید بعضی‌گمان‌کنندکه شرط اساسی ظهور مهدی موعود آنست‌که فساد وظلم وستم در زمین شایع شود و در زمان غیبت ولی عصر جزگریه وندبه و برای تعجیل فرجش دعاکردن، هیچگونه مسئولیت و وظیفه‌ای برای خودشان قائل نیستند . وچنین می‌پندارندکه بایدنشست وفساد وظلم وستم را تماشاکردتاسرتاسر گیتی را فراگیرد، آنگاه خدا باامام زمان اجازهٔ ظهوردهد وبامعدودی از اصحابش جهان‌فاسدرا اصلاح‌کندوبوسیلهٔ نیروی‌فوق‌العادهٔ غیبی‌ظلم وستم‌را ریشه‌کن‌سازد.

در صورتیکه اگر اندکی تأمل شود ومطلب بخوبی مورد حساب و بررسی قرارگیرد روشن میشود که موضوع تشکیل حکومت واحد جهانی اسلام‌کار سهل وآسانی نیست‌که بدون تهیهٔ مقدمات وآمادگی ملت امکان وقوع داشته باشد . بلکه ازاحادیث استفاده میشودکه مهدی موعود درعین‌حال‌که از نیروی غیبی وتأییدات الهی برخوردار است ، در مورد تأسیس حکومت جهانی توحید ازنیروی ظاهری نیز استفاده میکند و بوسیله جنگ وخونریزی وجهاد در راه خداست‌که نیروی ستمکاران را بعقب میراند وحکومت خویش را پای برجا واستوار میسازد . وپر روشن است‌که در صورتی امکان تحقق داردکه اوضاع و افکار عمومی جهانیان ، برای پذیرش وقبول حکومت توحید ودادگری عمومی‌کاملا مساعد وآماده‌باشد .

بنابر این بایدگفت شیوع فسادکه در روایات وارد شده مقدمهٔ اصلاح طلبی وترقی افکار عمومی و خواستاری اجرای قوانین‌الهی است . و شرط اساسی ظهور مهدی موعود آنست‌که افکار عمومی جهانیان برای‌تحمل‌حکومت توحید وعدل و صلح عمومی و بکاربستن برنامه های الهی کاملا آماده و مهیا گردد . پس یکی از وظائف مهم مسلمین اینست‌که محیط را برای ظهور مهدی موعود آماده سازند و برای تأسیس حکومت جهانی اسلام‌کوشش و جدیت نمایند و برنامه‌های متین و استوار قرآن را استخراج کنند و بسمع جهانیان برسانند و برنامه‌های اصلاحی اسلام را در دسترس افکار عمومی اهل جهان قرار دهند و مزایای قوانین الهی را برای جهان بشریت روشن سازند . و خودشان را برای تأسیس حکومت جهانی اسلام آماده و مجهز نمایند .

مراد از انتظار فرج‌که در احادیث اهل بیت آن همه ثواب برایش ذکرشده و در ردیف جهاد درراه خدا قرارگرفته نیزهمین معنا است. معنای انتظار فرج این نیست‌که انسان از زیر بار هر نوع کوشش و مسؤولیتی شانه خالی‌کند و دست روی دست بگذارد تا مهدی موعود ظاهر شود و با معدودی از یارانش جهان فاسد را اصلاح‌کند . زیرا یکی از سنن جاری و قوانین ثابت خدائی اینست‌که هر فرد و ملتی را بر طبق شایستگی و صلاحیتی‌که دارد بقدرت و مقام برساند . در قرآن شریف میفرماید : «ما در زبور نوشتیم‌که حکومت و قدرت زمین را برجال شایسته و صلاحیتدار واگذار نمائیم»[1] اتفاقاً بر طبق تفسیر اهل بیت آیهٔ مذکور در بارهٔ مهدی موعود و تأسیس حکومت جهانی اسلام تأویل شده است .

۱ــ سورهٔ انبیاء آیهٔ ۱۰۵ «ولقدکتبنا فی‌الزبور من بعدالذکر ان‌الارض‌یرثها عبادی الصالحون» .

۱۱ـ کتابهای غیبت بعد از شیخ طوسی

درخاتمه ، لازم است تذکر دهم که بعد از شیخ‌طوسی نیز کتابهای زیادی در پیرامون غیبت ولی عصر نوشته شده است ولی مندرجات آنها همان مطالبی است که شیخ مفید و سیدمرتضی‌و شیخ‌صدوق‌و شیخ طوسی علیهم‌الرحمه تحقیق کرده‌اند . تغییر صورت پیدا کرده ومطلب تازه دربین آنها کم است .بر روی هم باید اعتراف کردکه موضوع مهدی موعود گرچه از لحاظ حدیث بسیار غنی و قابل شك و شبهه نیست و محدثین بزرگوار اسلام رسالت خویش را به انجام رسانیده‌اند ولی هنوز مشکلاتی دارد و محتاج به تحقیقات عمیق و بررسیهای بیشتری است . و چنانکه قبلا یادآور شدیم این اوراق محدودگنجایش ندارد که موضوعات مشکل مهدی موعود را مورد بررسی و بحث قراردهیم[۱] .

۱ـ ما درکتاب «دادگسترجهان» که دربارهٔ مهدی موعود تألیف نموده‌ایم تاحدودامکان در این موضوع بحث کرده‌ایم .

سید محمد جزائری ـ اهواز
دانشمند متتبع روحانی

مصادر ومآخذ

شرح حال شیخ طوسی

«... از آنجایی که گفته‌اند : المیسور لایسقط بالمعسور، برای اینکه این داعی در این کنگره سهمی داشته باشد مصادر ترجمهٔ شیخ طوسی را از روی ترجمه‌ای که حضرت آقای حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی در مقدمهٔ تبیان نوشته‌اند باضافهٔ مصادری‌که اینجانب تهیه‌کرده استتقدیم می‌دارد...»

(از نامهٔ آقای جزائری)

۱ـ اتقان‌المقال شیخ محمد طه نجف، ص ۱۲۱
۲ـ اجازهٔ‌کبیرهٔ شیخ عبدالله سماهیجی، خطی است.
۳ـ ازاحة‌الحلك‌الدامس علامهٔ طهرانی صاحب ذریعه، خطی است .
۴ـ الاعلام ۲۸۲/۳، چاپ اول.
۵ـ اعیان‌الشیعه سید محسن عاملی
۶ـ بحارالانوار مجلسی، ومقدمهٔ چاپ اخیر ازمیرزا عبدالرحیم ربانی.

۷ـ البدایةو النهایةابن کثیر ۹۷/۱۲

۸ـ تاریخ آداب اللغةالعربیة جرجی زیدان ۱۰۲/۳

۹ـ تاریخ مصر از بعض متقدمین که صاحب روضات از آن نقل کرده.

۱۰ـ تأسیس الشیعة سیدحسن صدر، ص ۳۱۳ و ۳۳۹

۱۱ـ تحفةالأحباب حاج شیخ عباس قمی ۳۲۳

۱۲ـ تحیةالزائر محدث نوری، ص ۷۸

۱۳ـ تلخیص الأقوال یا رجال وسیط استرابادی، خطی است.

۱۴ـ تنقیح المقال مامقانی ۱۰۴/۳

۱۵ـ توضیح المقال کنی،ص ۶۲

۱۶ـ جامع الرواة اردبیلی ۹۵/۲

۱۷ـ الخلاصةالمنظومة شیخ عبدالرحیم اصفهانی، ص۸۴

۱۸ـ خلاصةالأقوال یا رجال علامهٔ حلی ۷۲/۱

۱۹ـ الذریعة در صفحات مختلف مجلدات آن

۲۰ـ راهنمای دانشمندان برقعی ۱۱۸/۲

۲۱ـ رجال نجاشی، ص ۲۸۷، چاپ بمبئی

۲۲ـ رجال ابن داود

۲۳ـ الرواشح السماویة، میرداماد، ص۸۸

۲۴ـ روضات الجنات خوانساری، ص ۵۸۰

۲۵ـ الروضةالبهیة، جابلقی، ص۱۸۲

۲۶ـ ریحانةالادب ،مدرس تبریزی، ۳۹۹/۲

۲۷ـ ریاض العلماء افندی، خطی است

۲۸ـ سفینةالبحار، محدث قمی ۹۷/۲

۲۹ـ سماءالمقال کلباسی، ۱/۳۲

۳۰ـ شعب‌المقال نراقی، ص ۹۴

۳۱ـ الشیعة وفنون‌الاسلام صدر ص ۳۳–۵۷.

۳۲ـ طبقات‌الشافعیة‌الکبری ۳/۵۱، که شیخ را شافعی دانسته‌است.

۳۳ـ عنوان‌الشرف سماوی ص ۸۸

۳۴ـ عیون‌الرجال صدر ص ۷۴.

۳۵ـ الفوائدالرجالیه یا رجال بحرالعلوم، که اخیراً در نجف چاپ شده است.

۳۶ـ الفوائدالرضویة محدث قمی، ۲/۴۷۰

۳۷ـ فهرست شیخ، ص ۱۵۹.

۳۸ـ فهرست کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، در صفحات متعدد.

۳۹ـ فهرست کتابخانهٔ عالی مدرسهٔ سپهسالار، ص ۶۶.

۴۰ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس، اعتصامی ۲/۱۸

۴۱ـ فهرست کتابخانهٔ مجلس، ابن‌یوسف ۳/۶۹.

۴۲ـ فهرست کتابخانهٔ مشکاة، در مجلدات عدیده.

۴۳ـ قاموس‌الرجال ۸/۱۳۴، ودر این کتاب نکات وتحقیقاتی است که در هیچ‌جا نیامده و احدی از آنها بی‌نیاز نیست.

۴۴ـ قصص‌العلما تنکابنی، ص ۳۱۲.

۴۵ـ کامل‌ابن‌اثیر ۱۰/۲۴

۴۶ـ کشف‌الحجب والاستار کنتوری، درصفحات ۴۲-۱۴۷-۲۰۸-۴۸۴-۴۹۷ وصفحات دیگر.



منظرهٔ یکی از جلسات عمومی کنگرهٔ هزارهٔ شیخ طوسی

۴۷-۴۸- کشف الظنون ، کاتب چلپی وذیل آن ایضاح المکنون اسماعیل پاشا
۴۹- الکنی والالقاب ، محدث قمی ۳۵۷/۲ .
۵۰- لسان المیزان ، ابن حجر عسقلانی ۱۳۵/۵ .
۵۱- لؤلؤة البحرین محدث بحرانی ۲۵۲/۲۴۵ .
۵۲- مجالس المؤمنین ، قاضی نورالله شوشتری ص۲۰۰ .
۵۳- مجمع الرجال قهپائی ، چاپ اصفهان .
۵۴- مختلف الرجال سیدحسن صدر ، خطی است .
۵۵- مستدرك الوسائل ، محدث نوری ۵۰۵/۳ .
۵۶- مستطرفات بروجردی ، ص۲۰۴ .
۵۷- مشیخهٔ حاج شیخ آقا بزرگ ، ص۷۱ .
۵۸- مصادر الدراسة الادبیة داعز ، که مسیحی معاصر ساکن بیروت است ۱۲/۱.
۵۹- مصفی المقال حاج شیخ آقا بزرگ ص۴۰۲ .
۶۰- معالم العلماء ، ابن شهر آشوب ص۱۰۲ .
۶۱- معجم رجال الفکر والادب فی النجف ، امینی ص۲۹۴ .
۶۲- معجم المطبوعات العربیة ، سرکیس ، ص۱۲۴۸ .
۶۳- مقابس الانوار دزفولی ص۴ .
۶۴- مقدمهٔ استبصار بقلم مرحوم علامهٔ اردوبادی .
۶۵- مقدمهٔ تبیان چاپ اول بقلم یکی از فضلاء معاصرین و چاپ دوم بقلم علامه حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی صاحب الذریعة .
۶۶- مقدمهٔ خلاف بقلم آیةالله العظمی مرحوم آقای بروجردی قدس سره و غیره .
۶۷- مقدمهٔ فهرست شیخ بقلم فاضل معاصر سید محمد صادق بحرالعلوم .

۶۸ـ مقدمهٔ ترجمهٔ نهایه بقلم سید محمد باقر سبزواری .
۶۹ـ منتظم ابن الجوزی ۱۷۳/۸ .
۷۰ـ منتهی المقال یا رجال ابی علی ص۲۷۰ .
۷۱ـ منهج المقال یا رجال کبیر استر آبادی ، ص۲۹۲ .
۷۲ـ موجزالمقال شیخ عبدالرحیم ، ص۲ .
۷۳ـ مؤلفین کتاب چاپی فارسی وعربی ، تألیف آقای مشار ۴۰۲/۵
۷۴ـ نخبةالمقال بروجردی ص ۸۸ .
۷۵ـ نقدالرجال تفریشی .
۷۶ـ النقض قزوینی ص۱۸۰ .
۷۷ـ نهایةالدرایة سیدحسن صدر ، ص۲۳۸ .
۷۸ـ وجیزهٔ مجلسی ص ۱۶۳ .
۷۹ـ وجیزهٔ بهائی ص ۱۸۴ .
۸۰ـ وسائل شیخ حرعاملی جلد سوم .
۸۱ـ وصول‌الاخیار شیخ حسین پدر شیخ بهائی ص ۷۱ .
۸۲ـ هدیةالاحباب محدث قمی ص ۱۶۸ .
۸۳ـ هدیةالعارفین اسماعیل پاشا بغدادی ۷۲/۲ .

این بود مصادر و مآخذی که فعلا توفیق نوشتن آنها دست داد .

فهرست مقدمه

فهرست مطالب

جلد اول

۱

بیوگرافی

سیری در زندگی شیخ طوسی

از طوس تانجف

(علی دوانی)

شرح حال و آثار شیخ طوسی

(محمد واعظزاده)

خراسان

سرزمین فضل وادب

(سید محمود کاخکی)

بلخ

یکی از پایگاههای علوم اسلامی در عصر شیخ طوسی و قبل و بعد آن

(عبدالحی حبیبی ـ افغانستان)

مراکز مهم علمی شیعه در ادوار مختلف اسلامی

(علینقی نقوی ـ هندوستان)

۲

آثار وجودی شیخ طوسی

رجال الهی و شجره‌نور

نمونه‌ای از مطالعات

دربارهٔ شیخ اجل طوسی بزرگوار

(حاج میرزا خلیل کمره‌ای)

بررسی مؤلفات شیخ‌طوسی

(سیدهاشم رسولی)

نفایس مخطوطات شیخ طوسی

(کاظم مدیر شانه‌چی)

فهرست الفاظ و احادیث شیعه

(دکترسیدجوادمصطفوی)

آثار دستنویس شیخ طوسی
درکتابخانه‌های اسلامبول

(پرفسور قره‌خانه ــ ترکیه)

امتیازات شیخ الطائفه

(سید محمدعلی روضاتی)

شیخ‌طوسی و خاورشناسان

(دکتر جرج عطیه ــ امریکا)

۳

تفسیر قرآن وشیخ طوسی

هنر بیان درآثار شیخ طوسی

(صالح عضیمه ــ سوریه)

مقام شیخ طوسی در علم تفسیر

(دکترحسین کریمان)

امتیازات تبیان شیخ طوسی

(حسین عمادزاده)

روش طوسی در تفسیر قرآن

(شیخ محمد حسن آل یسن)

جلد دوم

٤

اصول فقه

اجتهاد در مسلك اخباری و اصولی

(جوادتارا)

نقش شیخ طوسی در دگرگونی وگسترش علم نظری حقوق در شیعه

(پرفسور چارلز آدامس ـ کاندا)

الهامی از شیخ طوسی

(مرتضی مطهری)

عدةالاصول شیخ طوسی
و نقش آن درمدار تاریخ علم اصول

(دکتر محسن شفائی)

شیخ طوسی وعدةالاصول

(دکتر ابوالقاسم گرجی)



فقه و حدیث

(حقوق و احکام اسلامی)

دوره آغاز فقه وفقهای امامیه

صدر اول ـ اصول اربعمأة

(سید محمدکاظم امام)

مقام فقهی شیخ طوسی

در سه کتاب پر ارج وی:

نهایه، خلاف، مبسوط

(حاج سیدرضا صدر)

شیخ طوسی و حقوق تطبیقی

(دکتر محمدخزائلی)

٦

فلسفه و کلام

مکتب کلامی شیخ‌الطائفه

(جعفرزاهدی)

اصول فلسفی مورد استفاده درعلم کلام

(دکتر عبدالمحسن مشکوةالدینی)

تحقیق عقاید و علوم شیعی اهمیت وثمرات آن

(دکتر جواد فلاطوری ـ آلمان)

قاعده لطف از نظر شیخ طوسی

(محمدتقی جعفری)

مقدمه‌ای بر تلخیص الشافی شیخ طوسی

(دکتر مهدی محقق)

مصادر ومآخذ

شرح حال شیخ طوسی

(سیدمحمد جزائری)

آثار چاپ شدهٔ مؤلف

۱ــ **تاریخ فتوحات اسلامی دراروپا** ــ فرانسه ، سویس ، ایتالیا و جزائر دریای مدیترانه

۲ــ **مهدی موعود(ع)** ــ ترجمه جلد ۱۳ بحارالانوار علامه مجلسی وجامع‌ترین کتاب‌فارسی پیرامون حضرت ولی‌عصر(ع) .

۳ــ **فروغ هدایت** ــ دراین‌کتاب باکمال بی‌طرفی و براساس ادله عقلی ونقلی شایستگی‌ائمه اطهار برای خلافت‌اسلامی تثبیت شده .

۴ــ **سیمای جوانان** ــ درقرآن‌کتاب آسمانی ما وسطور زرین تاریخ اسلام .

۵ــ **موعودی‌که جهان درانتظار اوست** ــ آخرین‌کتاب تحقیقی در باره امام عصر و پاسخ پرسشها راجع به‌آن‌حضرت .

۶ــ **زندگانی وحید بهبهانی** ــ سرآمد محققان دانشمند شیعه ومفاخر علما وفقهای ما در قرن ۱۲ هجری .

۷ــ **زندگانی جلال‌الدین دوانی** ــ فیلسوف شهیر قرن نهم هجری .

۸ــ **داستانهای‌اسلامی** ــ جلد اول ــ گزیده‌ای از داستانهای تاریخ درخشان اسلام .

۹ــ **داستانهای اسلامی** ــ جلددوم ــ « « « «

۱۰ــ **داستانهای اسلامی** ــ جلدسوم ــ « « « «

۱۱ــ **زندگانی آیت‌الله بروجردی** ــ مرجع فقید عالم تشیع .

۱۲ــ **تاریخ قم** ــ مقدمه و پاورقی و اصلاح و ملحقات آن .

۱۳ــ **روحانیون ایران** ــ

۱۴ـ صحنه‌های تکان دهنده در تاریخ اسلام ـ مطالعه این کتاب برای طبقه باسواد ضروریست

۱۵ـ آثار تمدن اسلامی دراسپانیا و پرتقال ـ « « «

۱۶ـ جهانگردان نامی ـ « « «

۱۷ـ علی(ع) چهره درخشان اسلام ـ

۱۸ـ شعاع وحی برفراز کوه حرا ـ

۱۹ـ درپیرامون همسران پیامبر و فلسفه تعدد زوجات دراسلام ـ

۲۰ـ سیری درزندگی شیخ طوسی ـ

۲۱ـ هزاره شیخ طوسی ـ همین کتاب